

▶ برای نخستین بار در « سمینار تخصصی کودکان کار » مطرح شد:
نشانه‌شناسی کارواره‌های کودکان حاشیه‌نشین
▶ پرونده‌ای درباره خشونت و بخشش
نبض خشونت

نشریه داخلی جمیعت مستقل
امداد دانشجویی - مردمی امام علی(ع)
شماره یازدهم، تابستان ۹۳

چند؟! این بچته

سرنوشتی که با لسکاوس عوض می شود

خدا را، خدا را، درباره یتیمان مبادا گاه سیر و گاه گرسنه بمانند و حقوقشان ضایع گردد مولاعلی (ع)

آدرس خانه های ایرانی جمعیت امام علی (ع)

- خانه ایرانی مولوی (دفتر مرکزی مردمی جمعیت): تهران، خیابان مولوی، نرسیده به سه راه تختی، کوچه قفلسازان، پ. ۳، تلفن: ۰۳۴۳۶۵۵۶۰۴۱۵۴۰۵۵۱۵۴۱۶۵ و ۰۳۴۳۶۵۵۶۰۴۱۵۴۰۵۵۱۶۸۴۰۱
- خانه ایرانی خاکسفید: تهران، فلکه دوم تهرانپارس، انتهای خیابان جشنواره، میدان اشراق، خیابان زهدی، خیابان ۲۰ متری ولیعصر، پ. ۳۱، تلفن: ۰۲۷۸۱۰۴۹۳۷۰
- خانه ایرانی دروازه غار: تهران، خیابان مولوی، میدان محمدیه، به سمت چهارراه مولوی، خیابان قاسمی، کوچه عرب دفتر، کوچه عظیم زادگان، کوچه چاوشی، پ. ۱۰، تلفن: ۰۲۷۸۱۱۳۵ و ۰۵۵۱۶۸۴۰۱
- خانه ایرانی فرجزاد: تهران، فرجزاد، خیابان امام زاده داوود، روپروی کوچه رمضانی، کوچه عموبی، درب کرم رنگ، تلفن: ۰۹۱۹۰۹۰۰۸۳۵
- خانه ایرانی شهری: شهر ری، میدان شهید غیبی، خیابان موسوی مهربانی، پ. ۲۵؛ شماره ثابت: ۰۵۵۹۵۱۹۳۲؛ شماره روابط عمومی: ۰۷۱۷۸۰۰۶۹۳۶۰
- خانه ایرانی لب خط شوش: تهران، میدان شوش، لب خط، ابتدای شهرزاد جنوبی (شهید بروجردی)، روپروی بانک صادرات، پ. ۶۹۲، درب آبی رنگ، تلفن: ۰۵۰۷۲۹۵۹ و ۰۹۱۹۴۸۰۴۷۰۲
- خانه ایرانی بهداشت و درمان: تهران، خیابان آذربایجان، خیابان قصرالدشت، کوچه مختاری تبریزی، نبش کوچه شاپورزاده، پ. ۱۰؛ تلفن: ۰۹۱۲۴۳۶۳۰۳۳
- خانه ایرانی کوره: شهری، جاده ی ورامین - امین آباد، به سمت زمان آباد، سه راه سیمان محمود آباد، انتهای خیابان بادر، کوره دولابی ۱، تلفن: ۰۹۳۵۳۹۰۱۰۹۸
- خانه ایرانی ورامین: ساری، پیشوای خیابان امام، تلفن: ۰۹۱۹۲۶۲۶۷۷۰
- خانه ایرانی کرج: ملک آباد، خیابان قره حسن لو، پ. ۲۳، تلفن: ۰۵۲۶۴۲۳۵ - ۰۲۶۴ - ۰۹۳۶۵۸۰۹۲۴۶
- خانه ایرانی قلعه ساختمان: مشهد، شهرک شهید رجایی، خیابان حر ۱۹، شهید خانی دهنوی ۸، نبش شهید سalarی ۱۰، پ. ۴۲، تلفن: ۰۹۳۵۳۸۶۸۲۲۱
- خانه ایرانی شهناز: بندرعباس، دوراهی ایسین، آیندگان ۶، تلفن: ۰۹۳۷۷۸۱۳۳۹۰
- خانه ایرانی ساری: ساری، بلوار طالقانی، خیابان دانش، بین دانش ۲۱ و ۲۳، پ. ۲۷؛ تلفن: ۰۹۳۰۵۱۳۸۲۶۷ و ۰۳۱۱۵۷۹۱ - ۰۱۵۱
- خانه هنر ایرانی: تهران، خیابان مولوی، بعد از میدان محمدیه، خیابان تختی، کوچه نادری، پ. ۵، تلفن: ۰۵۵۶۰۰۶۰۲ - ۰۲۱
- خانه ایرانی شهرک پدر: کرمان ۰۹۳۹۴۰۳۳۶۸۴
- خانه ایرانی جعفرآباد: کرمانشاه ۰۹۳۷۸۹۹۸۴۶۶
- نماینده اصفهان: ۰۹۳۹۵۲۹۱۴۹۶
- دفتر دانشگاه صنعتی شریف: تهران، خ آزادی، دانشگاه صنعتی شریف، ساختمان شهید رضایی، تلفن: ۰۶۶۱۶۵۸۲۵

تلفن روابط عمومی مرکزی جمعیت امام علی (ع) در تهران: ۰۵۱۱۱۰-۰۲۳۰

جمعیت مستقل امداد دانشجویی مردمی امام علی (ع) با شماره ثبت ۱۹۰۶۱، در سال ۱۳۷۸ به صورت رسمی در وزارت کشور به ثبت گردیده است. این سازمان مردم نهاد همچنین دارای مقام مشورتی در شورای امور اقتصادی - اجتماعی سازمان ملل متعدد می باشد. جمعیت سالهاست که به صورت رسمی در زمینه کاهش آسیب‌های اجتماعی فعالیت می کند و در حال حاضر دارای بیش از ۸۰۰۰ عضو داوطلب و چندین مرکز امداد رسانی جمعیت همگی در مناطق محروم تهران و نمایندگی هایی در برخی از شهرستان های کشور می باشد. مراکز امداد رسانی جمعیت همگی در مناطق معصلخیز واقع شده اند و «خانه های ایرانی» نامیده می شوند. همه اعضای فعال در جمعیت داوطلب هستند و به صورت رایگان فعالیت می کنند. همچنین کلیه هزینه های فعالیت های جمعیت با یاری مردم نیکوکار تأمین می شود.

همیاری شما مارد حل معضلات اجتماعی توانمندتر می سازد:

شماره حساب: ۹۴ / ۵۷۷۴۶۸

ملت شعبه هجرت، به نام جمعیت دانشجویی امام علی (ع)

شماره کارت عابربانک:

۱۳۰۸ ۷۰۰۳ ۳۳۷۷ ۶۱۰۴

بانک ملت شعبه هجرت، به نام جمعیت دانشجویی امام علی (ع)

شماره حساب ارزی: ۱۴۲۹۸۴۹

به نام جمعیت دانشجویی امام علی (ع)

مُجَد

نشریه داخلی جمعیت مستقل
امداد دانشجویی - مردمی امام علی(ع)
شماره یازدهم، تابستان ۹۳



فهرست	
سرمقاله / ۴	
بخشی از صلح نامه / ۵	
تبض خشونت / ۶	
خانواده جوانمرد / ۸	
خانواده عیوضی / ۱۰	
چرا برای یک مجرم تلاش می کنیم / ۱۲	
ادیان فردا / ۱۴	
مصاحبه با اعتماد / ۱۸	
این بچه چند / ۲۲	
خانه های ایرانی / ۲۴	
نفر آباد / ۲۸	
انشا / ۳۰	
تمام دنیا را بگردی / ۳۱	
فرشته ای به نام حورا / ۳۲	
در دل یک ادمین / ۳۳	
طرح های جمعیت / ۳۴	
گرسنگی / ۳۸	
خبر / ۴۰	
سمینار / ۴۳	
مددکاری / ۴۹	
گزارش تصویری / ۵۱	
عرشیا / ۵۳	

شناسنامه:
مدیر مستول: هیئت مدیره جمعیت امام علی(ع)
سردبیر:
زیر نظر شورای سردبیری
هیئت تحریریه:
زهره ارجمند خامنه، فرزانه قبادی،
ایمان سلیمانی، سارا سبزی، محمد طالقانی
، مریم عنبرستانی، شهریار شجاعی نسب،
مرتضی کی منش
باهمکاری:
شارمن میمندی نژاد، معصومه رضائیان، محمدحسن مازیارف،
فرزاد حسینی، محبی واحدی، علیرضا سعیدی،
رقیه حسینی، کتابیون افزاره، نسترن محسنی،
شهرزاد کسمتی، زینب محمدپور، علی شهریاری
ویراستار: علی شهریاری
مدیر هنری و طراحی گرافیک: ستاره عمرانی

گل بخ نماد امید است،
چرا که تنها گلی است که در زمستان و در اوج سرما،
زمانی که هیچ امیدی به رویش گلی نیست،
بر ساقه اش شکوفه می زند،
بی هیچ برگی...

از فقر، کارکودک و دیگر شیاطین

زهرا رحیمی خامنه



"چین و تاب خود را کم کم رونما می کند و در عمق تاریکی محله قید مکان ما قوانین ناؤشته تنها ضامن تنابع بقا هستند. قوانینی که در قاموس محله حاشیه خوب و در حاشیه تمام کتابهای نوشته شده ناخوب می باشند." هیچکس ضامن دفاع از تو نیست پس حقت را بگیر ولو به زور چاقو" ، آنچه تاکنون آموخته ای در این مکان به کارت نمی آید. بهتر است راحت ترین روشها را برای پول درآوردن انتخاب کنی" ، "هر راهی که به پول بیشتر ختم شود، راه بهتری است برای کسی که چیزی برای از دست دادن ندارد. و "قوی باش تا خود را سر پانگه داری" ، "کودک تو باید کار کند همانطور که تو در کودکی کار می کردی". تها بخشی از جملات پیرو هستند که جمله پایه آنها تنها این است: "وقتی در حاشیه هستی و دیده نمی شوی". تالی این مقدم می تواند "کانون اصلاح و تربیت" باشد و حتی اعدام به جرم درگیری و نزاع خیابانی در چاقو کشی. اما این خلاف باید در جمله دیده شود و جمله ها می توانند این ها باشند: من «کودک خلافکار»، کودکی از مناطق حاشیه، هیچگاه وقتی گرسنه و فقیر بودم، وقتی در کودکی در خیابانهای شهر برای خرج گرد مادر پدرم پرسه می زدم و وقتی با حسرت به کودکان هم سن و سالم در خیابان نگاه می کردم که به مدرسه می روند و وقتی در سرمای زمستان در تنها بیهوده خود می لرزیدم و وقتی مورد تحقیر و توهین هر کس و ناکس قرار می گرفتم، دیده نشدم. اما اکنون در کانون و در آستانه اعدام همه می خواهند حق نداده را از من بستانند و روز اعدام جمعیت زیادی برای دیدن من به میدانگاه خواهند آمد. خوب است که اینبار دیده می شوم."

در برخی از زبانها کلماتی وجود دارد که مانند هم نوشته می شود ولی معانی متفاوتی دارد و گفته می شود که معنی مورد نظر، در جمله مشخص می شود. حکایت برخی آسیب ها و برچسب ها نیز همین است. وقتی گفته می شود "خلافکار" معمولا در ذهنمان یک فرد با صورت نخراشیده و جثه ای درشت و خشن مجسم می شود، اما در ترکیب صفت و موصوفی "کودک خلافکار" موصوف صفت را از تصورات مذکور عاری می کند. یعنی تصویر ما از کودک برخلافکار غالب می گردد و خواننده ای را که تاکنون محله خاک سفید یا دروازه غار یا شوش یا محلاتی از این دست را ندیده است را با تضاد مواجه می سازد. این صفت و موصوف به تنها بی جمله را کامل نمی کند. برای این که بتوان جمله را کامل کرد باید در محله چرخی زد. یعنی معنی کلمه فقط در جمله قابل درک است. در جمله ای که قید مکان آن " محله حاشیه " باشد البته ذه ب معنای جغرافیایی آن، به این معنی که افراد به حاشیه رانده شده ساکن آن باشند. قید مکان در تمام شهر ها این روزها به نوعی وجود دارد. قید مکان ما را با خود به محله ای می برد که در آن بیشتر افراد مهاجرند. مهاجران آواره از یک دریاچه خشک شده که دیگر کشت و زرعی ندارد و چاره ای جز مهاجرت ندارند. مهاجرانی از شهرهایی که در آنها شغلی وجود ندارد و حتی تکه نانی برای سیر کردن شکم . مهاجرانی از روستایی در کنار یک رودخانه که گذر زمان صفت خشک را بر خاکش حک کرده است. قید مکان این جمله محله ای بی رحم را تصویر می کند که قواعد و قوانین ناؤشته خود را دارد. عشهه گربی رحم قصه کلانشهری است که در پس زرق و برق چهره زشتی های صورت پر

باي اين دانشجو و باي آن کودك

"...ده ها هزار نفر از مردم امروز بر گرد جمعیتی آمده اند که پاک ترین دانشجویان در آن چون شمع برای کودکان بی کتاب مانده، بی غذا مانده، بی لباس مانده، بی جا مانده، و بی هر چه "بی" ماندها، "با" شده اند. امروز کودکان "بی" کودکان "با" شده اند؛ کودکان با کتاب، کودکان با غذا، کودکان با لباس و از همه مهمتر، کودکان با شخصیت و با مهر شده اند. جمع "با" ای این دانشجو و "با" ای آن کودک، بایانی سبیر و سترگ است که امروز پس و پشت و پنهان ماست و همه را به ما فرا می خواند؛ به گونه ای که از وزیر و وکیل و سیاست‌پژوهان این ملک تا هنرمندان و ادبیان تا هر که هست، وقتی حال غربی بیدا می کند، دلش می خواهد لحظه ای با این جمعیت عکسی به یادگار همراهی و همدلی بیندازد اما امروز ملتیم که هرس می کنیم و می گوییم در این مکان پاکان اگر حاضر و حضور بودی، عکست مجاز، اما اگر من و منیت داشتی، یا به دنبال پله های محبویت می گردی، حتی اگر از پُشت سر هم عکسی از تو اینجا بیفتد، ما آن را قیچی می کنیم. شهرت، محبویت نمی آورد. ممکن است شما بخواهید برای یادگاری با شخصی شهیر عکسی بیندازید، اما این عکس تنها به درد تاقچه زرد خاطرات می خورد. نیم بند افتخاری است که از گوشه می بوسد. اما محبویت از محبت می آید و می تواند هر قفل بسته ای را باز کند. حتی کودکان سرزمینمان گوهری ناب، اصلی و بی نهایت شکیل است که به هر بازار و آورده‌گاهی خریدار خود را دارد. خریداری که اگر وجدان داشته باشد بست در جیب و گربان می کند تا بهای این خُب را بپردازد، بل دست در جیب خُب محبویت به آورده‌گاه معضلات اجتماعی رفتیم.

معضلات اجتماع بسیار است. از فحشا و اعتیاد و شکنجه کودکان بگیرید تا در دمندی مادران و خستگی دوش های پدران تا هر انحراف و کُری، تا هر بی انصافی و انصاف، تا حتی چاقویی که از خشم به ناگاه و ناغافل بر گرده ای نشینند. از سلطانی که به جسم می گیرد تا سلطانی که به جامعه. از مردی که آهی در بساط ندارد و بالگشتان خالی اش نداشته هایش را می شمارد تا مردی که داراست و میان انگشتانش سکه های ثروتش را که نمی دارد خرج چه کند، می شمارد. ما با همه این ها سر و کار داشتیم.

کلامی نرم و مهربان و پر از متانت و عشق برای یکی مادر در دمند شدیم و عتاب و خطاب برای کسی که ناش از خون دیگران است. راست اندیشه و راست گفتاری و راست کردباری جمعیت از ایران فراتر رفت."



گزارشی از یک مجتمع قضایی

نیض خشونت



۶

مجله اینترنتی
سازمان امنیت ملی

خشونت
زنان
زندگانی

نشنیدم شاکی چه تعهدی می‌خواهد. هرچه بود، پول نبود و کیل‌ها، شاکی‌ها و موکل‌ها پرونده به دست، مدام از طبقه‌ای به طبقه‌ی بعد جابه‌جا می‌شدند. قدم‌هایشان تند است. وقت ندارند. نمی‌شود با کسی سر حرف را باز کرد. البته سربازها اغلب خوش‌خنده و خوش برخورده‌اند. انگار چون فعلاً دغدغه‌ای جز تمام شدن خدمتشان ندارند، در این فضای عبوس و غم‌بار، اعصاب آسوده‌تری دارند و راحت‌تر حرف می‌زنند و گویا برایشان همه چیز عادی است. از طبقه بالا صدای گریه‌های بلند زنی می‌آید.

تنها زمانی که فضا تغییر می‌کند، وقتی است که متهم می‌آورند. همه کار خودشان را فراموش می‌کنند. زمان گرفته بودم. هر ده، پانزده دقیقه یک ردیف متهم، در بازمی‌شود و صدای کشیده شدن زنجیرها روی زمین می‌آید. سرها بر می‌گردند سمت در متهم‌ها را زنجیر شده به هم، از پله‌ها بالای بربند بیشترشان جوانند. چندتا چندتابه هم زنجیر شده‌اند و سربازها چشم ازشان برنمی‌دارند. از پله‌ها که بالا رفته‌اند، همه بر می‌گردند به حالت قبلی، به صندلی‌های تکیه می‌دهند و نگران منتظر می‌مانند.

زورگیری، در صدر!

«چهارساله اومدیم، هنوز چیزی نشده؛ زورگیری کردن همه زندگی‌مو بردن.» طبقه دوم، پشت در اتاق دادرس‌ها، شلوغ است. پرازده‌های بلا تکلیف. شاکی‌ها، خانواده‌ها و کیل‌ها. مادرهای تسبیح به دست. همه منتظرند صدایشان کنند، یا کسی جوابشان را بدهد. یکی دارد با شاکیش حرف می‌زنند و ممنون است که رضایت داده است. اسمش را از لیست شاکی‌ها خط می‌زند، یکی بلند گریه می‌کند، زنی می‌گفت دخترش را گرفته‌اند. یکی هم کودکش را در آغوش گرفته و متهم‌های زنجیر شده را با لبخند نشانش می‌دهد! مردم دور و برشان جمع شدند. نفهمیدم چرا دیدن آدم‌های زنجیر شده برایشان جذاب است. زنی آمده بود نامه بگیرد که پسرش را بعد

شاید بخشنی یک قاتل، زیبا باشد. شاید خانواده‌ای که از خون فرزندش می‌گذرد، آرامشی عمیق را تجربه کند و خانواده‌ی قاتل، تا ابد درس بزرگواری و گذشت را از شاکی خود آموخته باشد، که بقیاناً این گونه هم است: اما تلخی ماجرا هنوز پایرجاست و سئوالی ساخت، گریبان ذهن آدمی را می‌گیرد: چرا؟ اصولاً چرا باید زمین خشم تا این حد در سرزمین ما حاصل خیز باشد؟

خشونت خانگی سومین آسیب اجتماعی در کشور ماست. ۶۰ درصد قتل‌های کشور در سال ۹۰ مربوط به موارد غیرعمد و بدون قصد قبلی بوده است و به گفته‌ی یک مقام پلیس آگاهی در سال ۸۸ بالاترین نرخ قتل مربوط به گروه سنی ۱۵ تا ۲۵ سال بوده که این گونه قتل‌ها معمولاً در جریان یک نزاع یا درگیری خانوادگی رخ می‌دهد... و صدها خبرمشابه دیگر.

این آمارها چه معنایی دارند؟ چرا آمار پرونده‌های مربوط به خشونت، در هر زمینه‌ای، چه خشونت خانگی، چه جرم‌های خشن مثل زورگیری و چه نزاع‌های خیابانی و خشونت‌های کلامی منجر به درگیری، در ایران بالاست؟

اینچنان‌چه سربازهای هاراحت می‌خندند!

قبل از رفتن به اجرای احکام، آماده بودم که تلخی ببینم. پایم را که از در بازرسی خواهاران گذاشتم داخل، صدای بحث و ناسازی زن حرast را شنیدم. برخورد تدش با یکی از مراجعن، تصورم را داشت زنده می‌کرد. داخل حیاط ماشین انتقال متهم بود. این اولین بار بود که متهم می‌دیدم، تا سه ساعت بعد از آن، دیدن شان برایم عادی شد.

مأمور آگاهی بحث می‌کنند. با هم آشنا نیand. یکدیگر را به اسم کوچک صدا می‌زنند. حرف از زورگیری می‌شود. مست بودین؟ خفتش کرده‌ین؟ رفیقی را در پمپ بنزین خفت کرده‌اند. اما قبول نمی‌کنند. قسم می‌خورند اشتباه شده است.

سara سبزى

تنها زمانی که فضا تغییر می‌کند، وقتی است که متهم می‌آورند. همه کار خودشان را فراموش می‌کنند زمان گرفته بودم هر ده، پانزده دقیقه یک ردیف متهم، در بازمی‌شود و صدای کشیده شدن زنجیرها روی زمین می‌آید. سرها بر می‌گردد سمت در متهمها را زنجیر شده به هم، از پله‌ها بالامی برند بیشترشان جوانند.



بیش ترین جرمی که در دادسرای جنایی است، زورگیری و کیف‌قایپی است. کجا؟ بهارستان، بی‌سیم پیروزی، شوش، شماره دو، آزادی، دروازه غار، میدان خراسان و بهارستان و بازار هم سرتور و خودرو زیاد است. میدان شاپور هم آمار زورگیری و قتل و مرگ مشکوک بالابی دارد. کیف‌قایپی از شش ماه تا سه سال حبس دارد، زورگیری هم تا پنج سال. مأمور آگاهی در آخرین جملاتش با تأکید گفت: زورگیری به یک جرم دائمی و فراگیر تبدیل شده.



بیست و یک روز بییند. دیگری هم منتظر است ببیند حکم پرسش چه می‌شود. راضی است که زندانی می‌شود. می‌گوید دوروز سختی بکشد، قدر عاقیت را می‌فهمد و کیلی از قانون‌های بی‌تأثیر شاکی بود. «لان می‌اندازن زندان دوروز دیگه میاد بیرون. فایدش چیه؟ هیچی» «امیرمن تازه ۱۷ سالش تموم شده. مأموره می‌گفت ماشین دزدیدن حتی زورگیری هم کردن. انداختن گردنش. شب نیمه شعبان رفیقش ماشینو دزدیده، صحبت ساعت پنج گرفتنشون، رفیقش زورگیری کرده، بعد ماشینو آورده داده به بچه من و دوستاش. بعدم گرفتنشون. الان بیست و یک روزه تو آگاهیه. نمی‌ذارن ببینمش دلم داره‌می‌ترکه. گفتن نامه بگیر بجایه ببینش.» زن‌نگرانی اش را با همه تقسیم می‌کند. حرف که می‌زندبه همه نگاه می‌کند. نبال شریک درد می‌گردد بامن، بازن‌های کرد کاری، با پدر و مادرهایی که پرسشان را مثل پسر او پنج صبح نیمه شعبان گرفته‌اند و حالا منتظرند که دوست مشترک فراریشان را هم بگیرند و بچه هایشان آزاد شوند. کنارشان، دو متهم روی زمین نشسته‌اند. به چه جرمی؟ زورگیری. این جا زورگیرها حرف اول را می‌زنند. طبقه سوم خلوت است. فقط دونفر پشت در منتظرند. طبقه رسیدگی به فوت‌های مشکوک و قتل. ارامش گزنده‌ای دارد. نگرانم کسی از من بپرسد چرا اینجایی؟ آدمها این جا داستانشان را برای هم تعریف می‌کنند که همدرد پیدا کنند. شاید سکوت طبقه سوم راحت‌تر حمل شود. منتظر شدم که خلوت‌تر شود. کنار زنی نشستم که سر حرف را بازکنم. نز اصلاً پرسید چرا سوال می‌کنم، یا پرونده خودم چیست. خسته بود. از صدایش معلوم بود. روی یکی از صندلی‌های طبقه سوم رها شده بود. بعد یک سال، دوباره پای خودش و پرسش به دادسرای بازشده بود. مثل همه مادرهای دیگر، فرزندش مقصص نبود. این جا فرزند هیچ مادری گناهکار نیست، این «دوست‌های بد» هستند که گمراهشان کرده‌اند.

«پسرم بچه خوبیه. دوستاش آدمای درستی نبودند. نشسته بودن توماشین، پسرم رانده بود. منه این که وسایل ماشین دزدیده بودند. بعد پلیس دنالشون می‌کنه، شلیک می‌کنه، پیکشون کشته می‌شه. آخر آدم واسه همچین کاری شلیک می‌کنه؟ پسر منم چون شریکشون بوده شش ماه میره حبس. الان نمی‌دونم چرا دوباره خواستنش. یکم اعتیاد داره، ولی چهل روز کمپ بوده.»

دوباره طبقه دوم، دنیال آمار می‌گشتم، و کیل یا مأمور، قاضی که محال بود. کنار مأمور آگاهی نشستم. می‌گفت زورگیری و حشتاتک است. یاد همه وقت هایی افتادم که تنها در خیابان بودم بیش ترین جرمی که در دادسرای جنایی است، زورگیری و کیف‌قایپی است. کجا؟ بهارستان، بی‌سیم پیروزی، شوش، شماره دو، آزادی، دروازه غار، میدان خراسان و بهارستان و بازار هم سرتور و خودرو زیاد است. میدان شاپور هم آمار زورگیری و قتل و مرگ مشکوک بالابی دارد. کیف‌قایپی از شش ماه تا سه سال حبس دارد، زورگیری هم تا پنج سال. مأمور آگاهی در آخرین جملاتش با تأکید گفت: زورگیری به یک جرم دائمی و فراگیر تبدیل شده. از در که بیرون آمدم، با خودم حساب می‌کردم الان چقدر بول دارم؟ گوشیم را در بیاورم یانه؟! بند کیفم را محکم گرفته بودم و به آدم‌های دور و برم مشکوک نگاه می‌کردم. این جایه هیچ کس اعتماد نکن. منتظر بودم کسی بباید، دستش را روی دهانم بگذارد و با چاقو تهدیدم کنند و من هم یکی از شاکی‌های اجرای احکام شوم.

«به راستی ما به کجا می‌رویم؟!!»

شاید این روزها این سوال به تکه کلامی طنز تبدیل شده و آن را به شوخی می‌پرسند و شاید حق هم دارند: بس که بی پاسخ مانده و کسی نمی‌تواند حتی حدس بزند پایان مسیری که امروز جامعه ایران در آن گام بر می‌دارد و یکی از معضلات اساسی‌اش خشونت عربیان و عنان گسیخته است، کجاست؟

خانه‌ای در قله

- لطفاً برای ما درباره‌ی آن اتفاق صحبت کنید.

- پسر ما خیلی خوب بود. خیلی هرچی از خوبی‌هاش بگم کم گفتم. هشت سال بود که ازدواج کرده بود. طرفدار تیم پرسپولیس بود. خیلی این تیم رو دوست داشت. خیلی.

ما قرار بود که سفر ببریم. چون همسرم مريض بود. سفرمان کمی به تأخیر افتاد. بالآخره برای روز ۲۸ اردیبهشت ۸۹، بليط تهيه کردیم. روز ۴ اردیبهشت محسن اومد خونمون و خیلی هم خوشحال بود. چون هم قراربود ما ببریم سفر وهم پرسپولیس برنده شده بود... محسن خیلی زياد دوست داشت به کانادا بره اما پدرش زياد رضایت نداشت... خواهرشم ازدواج کرده و اونجا زندگی می‌کنه. محسن روی مبل رو به روی من نشسته بود و به من می‌گفت نگران نباش همه چي درست ميشه.

نيم ساعت می‌شد که اومده بود... ساعت ۴ یا ۵ بعد از ظهر که تلفنش زنگ می‌خوره، خانمش بود... از محسن می‌پرسه کجاي؟ خونه‌ي مادرم، ساعت ۸ میام دنبالت... و محسن تلفن رو قطع می‌کنه... بعد از چند دققه



«بخشیدن»، عشق را گسترش دادن است. تقسیم کردن شادی‌ها و دردهاست. پذیرفتن اشتباهات است. لحظه‌ای فرست دادن است. گذر از رنج‌هایی است که هر شب در کنار تو سر بر بالین می‌گذارند. بخشیدن یک بستر تاریخی است که من و تو در ترویج صحیح و دفاع از آن نقش داریم. بخشیدن یک فضیلت است و یک درمان و گاه التیامی است بر جراحات در دنای جبران ناپذیر. در تمام روزهایی که میل به انتقام در تو نفس می‌کشید، با یک کابوس هم آغوش بوده‌ای. ولی امروز با بخشیدن دوباره جان می‌گیری و جان می‌بخشی. بخشش دیگری، در حقیقت بخشیدن خود است. زیرا سرشن آدمی با اشتباه عجین است.

«بخشیدن» نادیده گرفتن حق ستمدیده نیست. بلکه دیدن حق هر دو سوی ماجراست. چه بسا هر دو طرف ستمدیده هستند. چه آن کسی که زخمی جبران ناپذیر خورده و چه آن کسی که از روی جهل، این زخم را زده و حال به خطای خود پی برد و برای جبران آن فرصتی دوباره می‌خواهد. می‌توان به کودکانی نگاه کرد که در اندوه فقر و ظلمت اعتیاد والدین شان قد می‌کشند و بی هیچ گناهی، کودکی‌شان بر سر چهارراه‌ها و در کارگاه‌های زیرزمینی تنگ و تاریک، بر دار می‌شود؛ اما با این همه، «می‌بخشند». همه‌ی عابران بی تفاوت و همه تلخی‌های زندگی را. می‌توان از آنان آموخت. چطور آنان تمام لحظه‌های مرده‌ی کودکی‌شان را بر مابخشیدند؟

آیا ما هم نمی‌توانیم بر کسی ببخشاییم و خدایی بخشنده و مهربان برروی زمین باشیم؟ در یکی از روزهای داغ اول تابستان، میهمان خانواده‌ای هستیم که مهربانی‌شان چون خنکای نسیم بهاری، وجودمان را می‌نوازد. خانواده‌ی عزیز «جوانمرد» که با گذشت خویش از قاتل فرزندشان، جوانمردی را در دوباره معنا کردن‌نمایی خواهیم از مادر «محسن جوانمرد»، شرح ماجرا را جویا شویم. زنی مهربان و باکدل که نور وجودش دل مار آرامش می‌بخشد. بما همراه باشید.

بآرامش

مریم عنبرستانی

ما به فکر مون نرسیده بود که حداقل بریم در خونشون ببینیم چی شده که شاید این اتفاق نمی‌افتد. فقط برash دعا می‌کنم که اونجا توی اون دنیا به فکر ما نباشه. با خودم می‌گم اونکه خیر از جوونیش نمید، حداقل اونجا خوب زندگی کنه.

- برای اون پسر چه آرزویی دارید؟

- من اون پسر رو بخشیدم و هیچ چیزی ازش تو دلم نیست. هر چی خدا برash بخواهد بیاد از زندان بیرون و هر چی خدا دوست داره برash اتفاق بیفته.

- چی شد که بخشیدید؟

- شپی که قرار بود فرداش حکم اعدام اجرا بشه، من خیلی بی قرار بودم اصلاح نمی‌تونستم به اعدام فکر کنم، من مطمئن بودم که پدرشم نمی‌تونه، صندلی رو از زیر پای اون بکشه... کلی گریه کردم... قبل خواب به پسرم گفتمن محسن مادر تو به من بگو چیکار کنم و بعدش خوابیدم... خوابشو دیدم... حالش خوب بود و بهم گفت: من خوبم ازش بگذر... منم وقتی از خواب بیدار شدم خوابمو برای پدرش گفتتم... برادرش و خواهرش می‌گفتمن بگذر... خواهرش می‌گفت: اون نخواسته و تو عصیانیت زده کشته، اما شما می‌خوايد «عمداً و خواسته» یکی رو اعدام کنید... همه با هم تصمیم گرفتیم ببخشیم... و همون روز برگهی بخشنش رو امضا کردیم...

فقط من از خدا می‌خوام و همیشه سر نماز دعا می‌کنم که همه‌ی ما رو به راه راست هدایت کنه و همه‌ی جوونا و همه‌ی رو خوشبخت کنه...

دوباره تلفنش زنگ می‌خوره... دوباره خانمش بود... از محسن خواست که سریع بره خونه‌ی مادرزنش، چون اونجا دعوا شده بود. من به محسن خیلی اصرار کردم که اونجا نره اما قبول نکرد. گفت من که نمی‌خوام دعوا کنم، فقط می‌خوام برم حرف بزنم. گفتم مادر جان تو نزنی، یه و اونا بی‌ها می‌زنن تو نزو... هنوز از در خارج نشده بود که دوباره تلفنش زنگ خورد باز خانمش بود و گفت چرا نمی‌ای؟ مادرم چاقو خورد. اینا با همسایه نمی‌دونم طبقه دوم با سومشون مشکل داشتن. بجهی خواهرزنش یه ترقه می‌ندازه زیر پای این پسرم ماجرا از اینجا شروع می‌شده که دعوا شدت می‌گیره و مادرزنش و یه نفر دیگه هم تو این دعوا چاقو می‌خورن. محسن وقتی می‌رسه خونه مادرزنش، همه آروم نشسته بودن... پسرم با باجناقش میرن در خونه پسره که باهش حرف بزن. اون وقتی از چشمی در اینا رو دم در می‌بینه سریع میره تو آشیزخونه و یه چاقو برمی‌داره، در رو باز می‌کنه و مستقیم چاقو رو می‌زنه تو قلب محسن، محسن می‌افته زمین. خانواده‌ی زن محسن رو به بیمارستان منتقل نمی‌کنن. چون ازش خون نمیرفته و فقط فکر می‌کردن بی‌هوشه نزدیک سه ساعت محسن رو تو خونه نگهداشت و ما هنوز تو خونه‌ایم و هرچی زنگ می‌زنیم خونشون کسی جواب نمیده. تا ساعت دوازده شب که به ما خبر میدن و ما میریم بیمارستان و دیگه زمانی بوده که کار از کار گذشته بود.

نمی‌دانم وقتی خانواده‌ای «می‌بخشد»، این همه نورانی می‌شود یا وقتی نورانی است، این قدر زیبا می‌تواند ببخشد. هر چه هست، احوال مان در همنشینی مختصی که با خانواده عزیز «جوانمرد» داشتیم، به احسن الحال تبدیل شد و آرامشی عمیق را تجربه کردیم.



خانه‌ای در قل



بعد از مدتی گشتن و بالا و پایین کردن خیابان‌ها، خیلی اتفاقی خود را سر کوچه‌ی موردنظر بافتیم. ماشین را همان‌جا پارک کردیم. کوچه‌ای باریک که خیلی زود پایان یافت. پلاک ۹، خانه‌ای دو طبقه و کلنگی. زنگ در را زدیم. حیاطی کوچک که به فاصله نیم متری پله‌های خانه را جلوی پاهایت می‌دیدی. از پله‌ها بالا رفتیم و لبخند زیبای مادر یعقوب که در چارچوب در ایستاده بود، به ما انزوازی ای بیش از انتظارمان داد. خانه‌ای دوطبقه با بافتی کاملاً قدیمی، که یک سالن مستطیلی داشت که با چینشی سنتی مرتب شده بود. خانه‌ای گرم و صمیمی. میزبان ما امروز خانواده‌ای بودند پر از درد و رنج که از این خانواده پنج نفره تنها سه نفرشان در کنار ما بودند. آن‌چه بر سه پسر این خانواده گذشته، در چند جمله کوتاه و تلخ می‌گنجد: محمد رضا به قتل رسید، یعقوب برای انتقام خون برادرش مرتكب قتل شد و رضا تصادف کرد و نیمی از بدنش دچار معلولیت شد. خانم مقدم مادری صبور است و در سخت‌ترین شرایط شاکر خداوند. پدر خانواده مردی است که علی‌رغم تمام مصائب، همچنان در برابر مشکلات در کنار خانواده‌اش استوار ایستاده است و رضای عزیز که با همتی بلند در رشتۀ ورزشی پرتاپ دیسک، مقام‌ها و مدل‌هایی کسب کرده و تصمیم قاطع‌اش بر این است که پس از این نیز، روند موقفيتش را ادامه دهد.

از دست دوست به خشم بودم،
خشم را بربان آوردم و خشم پایان گرفت.
از خصم خویش به خشم بودم،
خشم را بربان نیاوردم، خشم فزوئی یافت.
(ولیام بلیک)

کوچه‌های تناقض، خوش‌های خشم:

علل بروز خشونت در روابط انسانی چیست؟ خشونت‌هایی که هزینه‌های سنگینی به جا می‌گذارد و خیلی وقت‌ها غیر قابل جبران است. عدم کنترل خویشنده در موقع تصمیم‌گیری و در عصبانیت عکس العمل نشان دادن خیلی وقت‌ها تبدیل به انجاری مهیب می‌شود. در جامعه‌ای که هر لحظه ابستن خشونت است، امکان دارد تنها بالحظه‌ای غفلت، جهنمه‌ی درست کنی که تمام زندگی ات را به آنی بسوزاند. وقتی مردم در یک جامعه‌ای آن را را داند که بر سر مسائل پیش با افتاده به سرعت به راه حل‌های خشونت‌امیر روی آورند، ساده‌انگارانه است اگر فردی را که مرتكب جرم شده، علت اصلی یک جنایت طبقاتی، گستاخی و جای‌گیری قومیت‌های متنوع در کنار هم در یک منطقه‌ی غرافیایی و البته عدم اموزش و ترویج بسته مسالمات‌آمیز، دوستانه و محترمانه به شهروندان به ویژه در حاشیه‌های محروم، یکی از علل اصلی ظهور و بروز و تداوم منازعاتی است که در بسیاری موارد به خونریزی و قتل منجر می‌گردد. از سوی دیگر در فقدان امکانات وزیرساخت‌های حمایتی فرهنگی ترقیحی و در نبود الگوهای سازنده و حضور مستمر افراد تأثیرگذار جامعه در این نواحی، خوش‌های خشم در جان مردمان بیشتر و بهتر آبیاری می‌گردد. وقتی در بسیاری از محلات، سرگرمی‌ای جز دعوا کردن آن هم با ابرازهایی مثل چاقو، قمه و زنجیر تعریف نشده و وقتی به جز مواد مخدّر، چیزی در این محله‌ها به کفایت و بهوف در دسترس نیست، نمی‌توان توقع داشت اهالی مهارت و رغبیت برای کنترل خشم خویش داشته باشند. خشم بی مهار در واقع نمادی است از تمام انزوازی‌های سرکوب شده و ظرفیت‌های استعدالهای فعلیت‌نیافته یک اجتماع‌اجتماعی که به حال خود را شده است. خانواده «یعقوب» از جمله قربانیان خشونتی هستند که این روزهادر محلات محروم و کمتر رشد یافته‌ی کشورمان، یکه تاری می‌کند. خانواده‌ای که فرزندش یعقوب، بنابر تقدیری شوم، حلقه‌ای آخریک خشونت‌آخیر یافته در محل زندگی شان شده است. فرزندی که مرتكب قتل نفس شده است. با ما پای صحبت‌های این خانواده در ظهر یک روز داغ تابستانی بشنید.

ب خشونت

مریم عنبرستانی

افغان‌های محله‌مان در رفت و آمدیم، اونها از ما ۱۵۰ میلیون تومان پول وجه الرضایه گرفتن و ما از شون خیلی ممنوینم و میگیم خدا پدر و مادر شونو بیامزه. به هر حال بچه‌ی اونام بی‌گناه از دنیا رفت. خیلی هستن که دیه‌های یکی دو میلیاردی طلب می‌کنن.

شما برای پرداخت دیه مجبور به انجام چه کارایی شدید؟ پدر: ما مجبور بودیم خونه روبرای فروش بذرایم. حتی چندتا مشتری هم اومد که بیشترین قیمتی که پیشه‌هاد دادن ۱۲۰ میلیون تومان بود. تازه کل این خونه مال ما نیست. سه دوچش مال و راث بود که باید می‌فروختیم و سهم اونا رو می‌دادیم. جمعیت امام علی (ع) به ما گفت مامی توی نویم توی صفحه خودمن در اینترنت، آگهی فروش خونه شماره بزنیم و اضطراری بودن این قضیه رو به مخاطبانمون اطلاع رسانی کنیم. بعد از چند روز خانم نیکوکاری با ما تماس گرفتند و گفتند در صفحه‌ی اجتماعی فیسبوک متوجه این قضیه شدند و تمایل دارن که کمک کنن. ایشون به کمک چند نفر دیگر این مبلغ را بدون هیچ انتظاری به ما پرداخت کردند که بسیار از آن‌ها سپاسگزاریم.

- وضعیت خشونت در منطقه‌ی شما به چه صورتی است؟ پدر: دعوا اینجا خیلی میشه و حتی جنازه‌ی دختری هم همون سالی که محمدرضا کشته شد، توی پارک پیدا کردن... تجاوز به خانم‌ها از مضلات همیشگی این محله است. چند وقت پیش هم یک اتفاق وحشت‌ناکی افتاد که بیش از ده تا پانزده مرد که بیشترشون ریش سفید بودند، به پسرچه‌ای تجاوز می‌کنند و باعث مرگش می‌شون.

- رفتار مردم محله با شما چطور بود؟

مادر: خیلی خوب. با غم ما ناراحت بودن والآن باشادی ما خوشحال و محبت‌شونو نشون میدن.

- حرف آخر ...

پدر: ما دست خانواده‌ی گل محمدی عزیز رو می‌بوسیم و امیدواریم هر جا هستند صحیح و سلامت باشند و این لطفی که در حق ما و بچه‌ی ما کردن بسیار ممنونیم. از آقای شیرمحمد گل محمدی و مینا شکری و پسر عزیزشون سیف‌الله که روحش شاد. و یک تشكیر بزرگ‌تر از جمعیت دانشجویی امام علی (ع) که این خونه روبرای مابه فروش گذاشت و این اتفاق خیلی خوب برای مافتاد.

وقتی آدمیم ذهن خود را خالی از هر نوع فکر و قضاوتی کردیم و حالا که می‌روم آنقدر سرم سنگینی می‌کند که خدامی داند. خشونت در این محله و در محلات بی‌شمار دیگری در گوشه‌گوش و نطم بیدادمی کند. هر روز باهر هفتة، خون کسی بر زمین می‌ریزد که بسایه مرگ و داغداری کسانی منجر می‌گردد. با خودم فکر می‌کنم نقش ما به عنوان شهروندان یک جامعه در کاهش خشونت چه می‌تواند باشد؟ آیا واقعاً هیچ کاری از دست ماساخته نیست؟ اگر گانه‌ونهادهای مربوطه کجا هستند و طرح و برنامه‌شان برای خشونت‌زدایی چیست و چه زمانی قرار است این برنامه‌های اجرا در بیاید؟ به خیلابان می‌زنیم، خیلابان داغ و مردمان خسته، نزاع‌های کوچک دوستانه یا خصم‌انه این گوشه‌یان گوشه چهارراه و بطالتی که در هوا موج می‌زند. انگار اینجا همیشه تاخشونت فقط یک قدم فاصله است.

- لطفاً خلاصه‌ای از ماجرا را تعریف کنید.

مادر: کاشکی به گوش این رسانه‌ها رسانده می‌شد که اون بچه‌ای که شرارت داره، مشروب می‌خوره یا شیشه می‌کشه و اصلاً کارش اینه، در مقایسه با بچه‌ی من که از سرکار میاد و شاید بزرگ‌ترین خلافش کشیدن قلیونه بیاد تو صادر کردن حکم، این نقاوت در نظر گرفته بشه و به چشم بیاد... پسر من از سرکار می‌یومده و خیلی اتفاقی یکی از دوستاش می‌بیندش و میگه: یعقوب برادرت رو افغان‌ها با چاقو زدند. الان تو بیمارستان ضیائیان دارن بهش خون میدن. یعقوب من باور نمی‌کنه و دوستش دوباره می‌باور نمی‌کنی یعقوب؟! به خدا عمهات اینا آن تو بیمارستان دارن خون میدن بهش. یعقوب سریع خودشو می‌رسونه بیمارستان. از پذیرش بیمارستان سوال می‌کنه محمدرضا برادر چه وضعیتی هستش؟ پذیرش هم، چون نمی‌دونسته این برادر مقتول هستش، بی‌معطلي می‌گفت که هنوز من، پدر، عمه، و شوهر عمه‌اش باخبر نشده بودیم که فوت کرده؛ چون این اتفاق ساعت دو و نیم بعد از ظهر می‌وافته و تا قبل از افطار، محمدرضا فوت می‌کنه که اولین نفر یعقوب این موضوع رو می‌فهمه و مأمور کلاتری هم در حق من و بجهام لطف می‌کنه و به یعقوب می‌گه من اکه جای شماها بودم می‌ریختیم پارک بهاران و هرجی افغانیه می‌زدم می‌کشتم! که صحبت رو شوهر خواهر شوهرم شنیده بود. آخه این چه حرفيه که این آدم به بچه‌ی من زده؟ پسر من و همسن و سال‌هاش ۱۷ یا ۱۶ سال‌شونه. توی این سن بچه هنوز بلوغ فکری نداره. احساسی هستن‌نادون. درست فکر نمی‌کنن. داغن به خصوص پسر من که برادرش کشته شده بود.

پدر: پسر منم همراه با دوستاش از یه طرف، افغان‌های از طرف دیگه، ریختن توی پارک بهاران که نزدیک به ۴۰ نفری می‌شند.

مادر: بازپرس از پسر من پرسیده هدفت از این کار چی بوده؟ گفته می‌خواستم انتقام برادرمو بگیرم. بازپرس پرسیده تو قاتل برادرت رو می‌شناختی؟ گفته‌نه نمی‌شناختم. فقط به من گفته بودند افغان‌بهیه دوستاشم که یا شیشه کشیده بودن یا مست بودن!

پدر: من اون لحظه رسیدم. ولی نتونسنم جلوی کسی رو بگیرم. همه هم‌دیگه رو می‌زدن... و بعد مأموراً تازه اومدن.

مادر: ما الان ۲۰ ساله که تو این محل زندگی می‌کنیم، من مناطق دیگه مثل شمال شهر رو نمی‌شناسم. اما من و خانواده‌ام تو همین خیابون فلاخ به دنیا اومدیم. آگه تو این محله اتفاقی بیوفته، ده تا خیابون اون ورتر به هوای من میریزن تو محل برای کمک. خدا این بچه‌ها رو خیر بد. خیلی خون دادن برای بچه‌ام، اما فایده‌ای نداشت. چون کبد محمدرضا دیگه جواب نمی‌داد.

- پسر شما خود قاتل محمدرضا رو کشت؟

مادر: به ما گفتند سیف‌الله پسر شیفالله همونی بوده که بچه‌ی شما رو به قتل رسونده‌تادو سال، از اون شب اول که از آگاهی اومدن و یعقوب رو بردن، بهش این حرف‌ومی‌زندومی گفتند: شماخون به خونیدو پرسمانه‌ایتاً دوتسال زندانی داره بعد از دو سال قاضی پرونده گفت؛ کسی که کشته شده، قاتل محمدرضا بوده.

- شما در این مدت با خانواده‌ی مقتول ملاقات داشتید؟

مادر: بله. بعد دو سال که حکم قصاص برای یعقوب اومد، ما برای طلب بخشش به در خونه‌شون رفتیم. به خصوص به کمک رابطی که داشتیم، یعنی آقای یوسفی که از طرف سفارت افغانستان ایشون تأیید شده بود تا به افغان‌هایی که در ایران زندگی می‌کنند، کمک کنند.

- نترسیدید که نقاوت‌های فرهنگی و قومی و تنش‌های موجود میان

ایرانیان و افغان‌های مقیم ایران شاید باعث بشه که اون‌ها نبخشن؟

مادر: از نظر ما فرقی نمی‌کنه. انسان انسانه. ایرانی و عراقی و افغان و آمریکایی، یا شیعه و سُنی و مسیحیو یهودی، همه آدماند. ما خودمون با



چهار نجات یک اعدام تلاش می کنیم؟

پاسخ به برخی سئوالات رایج درباره‌ی یکی از فعالیت‌های مهم جمعیت

سارا سبزی

جمعیت امام علی (ع) در چهارچوب آیین «طفلان مسلم» تا کنون ۱۷ نفر را از اعدام نجات داده است که اغلب آن‌ها در سن زیر ۱۸ سال مرتكب قتل شده بودند. از فرزاد حسینی یکی از اعضای جمعیت امام علی (ع) که در زمینه‌ی کمک به کودکان بزرگ و محکوم به قصاص فعالیت می‌کند، چند سؤال متداول را که این روزها برخی از مردم در فضای مجازی یا در برنامه‌های مختلف از جمعیت می‌برسند، مطرح کردیم:

ما در جمعیت امام علی کلمه قاتل را برای نوجوان زیر ۱۸ سال به کار نمی‌بریم و به سابقه‌ی زندگی او نگاه می‌کنیم و معتقدیم جامعه‌ای در جرم این کودک به همان اندازه و حتی بیشتر سهیم است. اگر قرار اعدام بگذاریم، اول باید همه جامعه را اعدام کنیم بعد آن نوجوان زیر ۱۸ سال را.



جمعیت امام علی تا امروز ۱۷ نوجوان اعدامی زیر ۱۸ سال را از اجرای حکم قصاص نفس آزاد کرده است و همه‌ی این افراد، امروز با جمعیت ارتباط دارند و جمعیت از وضع زندگی آن‌ها باخبر است. پس از خروج آن‌ها از زندان نیز تامد ها ارتباط مستقیم با این افراد داشته‌ایم. حتی برای مثال ما کسی را داشتیم که محکوم به قصاص بود ولی پس از بخشیده شدن و خروج از زندان، او را به یک طلاق‌روشی معرفی کردیم و بسیار هم مورد اعتماد بود و حالا هم زندگی خوبی دارد.

- آقای حسینی آیا به نظر شما هزینه‌ای که صرف آزاد کردن یک قاتل می‌شود، بهتر نیست برای حمایت از کودکان محروم استفاده گردد؟

- من فکر می‌کنم در قدم نخست پاسخ این پرسش در خود سؤال مستتر است. هزینه‌ای که برای آزادی یک انسان پرداخت می‌شود، به طور کامل توسط مردمی که با این هدف همو سو هستند، برای همین منظور پرداخت شده است و برای همین اصلانه‌ی تواند در زمینه‌ی دیگری استفاده شود. اما این سؤال یک مشکل بنیادی دیگر هم دارد و آن کلمه «قاتل» است. جمعیت امام علی از زاویه دیگری به مسئله می‌نگرد. زاویه‌ای که قاتل در آن به گونه دیگری دیده می‌شود. در اینجا چند نکته را اشاره می‌کنیم که مجموع آن‌ها پاسخ روشنی می‌شود به این پرسش:

نکته نخست؛ جمعیت امام علی به هر کسی کمک نمی‌کند. به این معنی که افراد زیادی حکم قصاص دارند و پای اعدام هستند و افراد زیادی هم به جمعیت مراجعه می‌کنند، ولی جمعیت ابتدای هر حرکتی، وضعیت مددجو را کامل بررسی می‌کند تا بداند آن مددجو چه قدر لایق چنین کمک بزرگی از طرف اجتماع هست. به طور مثال اگر فردی معتاد به شیشه که ما می‌دانیم احتمال بازگشت او به زندگی سالم تقریباً ناچیز است، در یک توهم ناشی از شیشه کسی را کشته باشد، خوب کمک کردن به چنین فردی در اولویت فعلی مددکاری ما قرار ندارد. بنابراین جمعیت همیشه مددجو را مطالعه می‌کند و اگر او را مستحق کمک دانست، هر قدمی که بتواند برای آزادی او بر خواهد داشت. در این خصوص نیز ابتدا امور مددکاری زندان و سپس بازدید از خانواده محکوم و هم‌چنین ملاقات حضوری با وی و مطالعه دقیق پرونده از فاکتورهای تصمیم‌گیری برای ورود یا عدم ورود جمعیت به یک پرونده قتل هستند.

غلامرضا، خفاش شب نساختیم؟ آیا غلامرضا باید اعدام می شد؟ ما حتی اعدام را برای غلامرضا هم روانیم، چه برسد به یک نوجوان زیر ۱۸ سال که از سر خشم و عصبانیت و عدم آموزش صحیح در یک محله حاشیه و پرمعضل، چاقو کشیده باشد. من دو نفر را مثال می زنم، «صرف» یکی از آن هاست که در نوجوانی در محله با یک نفر دعوا می کند و ناخواسته او را با پرتاب چاقو می کشد. صفر در خانوادهای بزرگ شد و در محله‌ای که بازی با چاقو عادت و تنها بازی کودکان است. محله‌ای که اگر کسی چاقو در جیبش نگذارد، نمی تواند از خودش دفاع کند، چون پلیس آن جا به درستی حاضر نیست. آیا مجرم واقعی در این پرونده صفر بوده است؟ یا یک مثال دیگر مرحوم «ابراهیم» است. نوجوانی که در ۱۶ سالگی به خاطر غیرت از اینکه شوهر معتمد و طلاق گرفته از خواهرش عکس‌های برهنه‌ی او را در روستا منتشر کرده است، با او دعوا می کند و او را ناخواسته با چوب می کشد. باز هم کسی در این روستای دورافتاده به ابراهیم نیاموخته بود که برای گرفتن حق خواهert می توانی از راه های دیگری جز دعوا اقدام کنی. کسی به ابراهیم نیاموخته بود که صبر داشته باشد و کسی هم از ابراهیم و خواهرش حمایت نکرده بود. آیا اعدام ابراهیم در روز مادر پس از ۵ سال زندان روا بود؟

اگر بخواهم پاسخ به این سؤال را جمع‌بندی کنم باید بگویم، پس ما در جمیعت امام علی کلمه قاتل را برای نوجوان زیر ۱۸ سال به کار نمی بینیم و به سابقه‌ی زندگی او نگاه می کنیم و معتقدیم جامعه‌ای در جرم این کودک به همان اندازه و حتی بیشتر سهیم است. اگر قرار اعدام بگذاریم، اول باید همه جامعه را اعدام کنیم بعد آن نوجوان زیر ۱۸ سال را.

پرسش دیگر این است که آیا بازگشت قاتل آزادشده به جامعه سبب آسیب‌رساندن مجدد او به اجتماع نمی شود و آیا جمیعت امام علی برنامه‌ای برای این افراد پس از آزادی دارد؟

در اینجا دو نکته را باید اشاره کنیم و باید اور شویم؛ نخست اینکه جمیعت امام علی تا امروز ۱۷ نوجوان اعدامی زیر ۱۸ سال را از اجرای حکم قصاص نفس آزاد کرده است و همه‌ی این افراد، امروز با جمیعت ارتباط دارند و جمیعت از وضع زندگی آن‌ها باخبر است. پس از خروج آن‌هاز زندان نیز تا مدت‌ها ارتباط مستقیم با این افراد داشته‌ایم. حتی برای مثال ما کسی را داشتیم که محکوم به قصاص بود ولی پس از بخشیده شدن و خروج از زندان، او را به یک طلاق‌روشی معرفی کردیم و بسیار هم مورد اعتماد بود و حالا هم زندگی خوبی دارد.اما نکته‌ی در دنک قصیه جای دیگری است. وقتی صفر به من می گویند: «من یادم هست که هفت سال، صبح‌های سه‌شنبه‌های اعدام، صدای فریاد و التماس همین‌دیهایم را از بیرون سالن می شنیدم آن زمانی که آن‌ها را پایی چوبه‌ی دار می بردند و من زیر یک پتو از ترس می لرزیدم. این حکایت همه‌ی ما اعدامی‌ها بود». این یک درد است که من به عنوان یک مددکار می‌روم پیش مددکاری زندان رجایی شهر و آن‌ها به من می گویند: «چون صفر یک اعدامی بود، در هفت سال گذشته، در زندان حق گرفتن به کتابخانه و حق ادامه تحصیل نداشته است... و کارگاه‌های مهارت‌آموزی هم برای او نگذاشته‌ایم...» حال حساب کنید که یک نوجوان در سن ۱۷ سالگی وارد زندان شده و نه تنها به او آموزش درستی داده نشده، بلکه هر روز و شب هم با صدها قاتل دیگر هم‌بند بوده است. حالا ما چه چیزی را داریم از زندان تحويل می‌گیریم؟ آیا یک انسان سالم یا یک بیمار روحی که هفت سال از زندگی اش را چیزهایی دیده است که تحملش برای هیچ کس قابل باور نیست؟ صفر دو بار تا پای اعدام رفته است و از ترس موهای سرش ریخته... صفر تا روزی که از زندان رجایی شهر بیرون آمد، باورش نمی شد که آزاد می شود. این بچه بعد از آزادی هم تا مدت‌ها هر شب کابوس طناب دار می دید. همین حالا هم در عالم هپروت است و وقتی با او صحبت می کنیم، انگار بیشتر حرف‌های مددکارش رانمی شنود. از این بچه چه انتظاری می شود داشت؟ اما جمیعت امام علی برای همین بچه هم برنامه دارد و هر هفته مددکار داوطلب در جمیعت پیگیر وضع زندگی اوست. صفر وقتی به جمیعت می آید طوری ما را در آغوش می کشد که انگار بهترین دوستان زندگی اش هستیم. به هر حال ما از ۱۷ موردی که تا امروز آزاد کرده‌ایم، راضی هستیم و آن‌ها به جامعه آسیبی نرسانده‌اند. حتی کسی مثل صفر امروز پرونده اعدامی‌های هم‌بندش را دنبال می کند تا برای آن‌ها رضایت بگیرد.



◀ **اما نکته‌ی در دنک قضیه جای دیگری است. وقتی صفر به من می گوید: «من یادم هست که هفت سال، صبح‌های سه‌شنبه‌های اعدام، صدای فریاد و التماس همین‌دیهایم را از بیرون سالن می شنیدم آن زمانی که آن‌ها را پای چوبه‌ی دار می بردند و من زیر یک پتو از ترس می لرزیدم. این حکایت همه‌ی ما اعدامی هابود».**

نکته‌ی دیگر؛ ما به سابقه فرد محکوم به اعدام نگاه می کنیم. مثلاً اینکه در زمان وقوع جرم فرد چه وضعیتی داشته است؟ از منظر جمیعت امام علی هر فرد زیر ۱۸ سال طبق قوانین جهانی کودک شمرده می شود و در چنین سنی از نظر عقلی به بلوغ کامل نرسیده است. چنین فردی ممکن است در اثر عدم آگاهی دست به کاری زده باشد و از نظر ما این فرد مستحق محاجاتی با این شدت نیست. مثلاً چنین فردی شناسنامه‌اش هنوز نمی تواند عکس دار شود. چنین فردی هنوز حق گرفتن پاسپورت ندارد. حق گرفتن گواهینامه را نندگی ندارد. چون از نظر قانون هنوز کودک حساب می شود. حتی حق رأی ندارد. آیا این فرد اگر کسی را کشته باشد، محاجاتش باید با یک فردی که از سر رشد عقلی تصمیم می گیرد، یکی باشد؟ آیا این عدالت است؟ هم‌چنین وضعیت خانوادگی و شرایط زندگی فرد محکوم به قصاص بسیار مهم است. به طور مثال فکر کنید که کودکی در خانواده‌ای بزرگ شده که فقر، اعتیاد، فحشا، خشونت، کودک‌آزاری و هزار مفصل اجتماعی دیگر در آن جا بیداد می کند. چنین فردی از خردسالی آموخته است که برای هر چیزی عصبانی شود، چاقو بکشد، خون ببریزد. این آموزش او بوده است. حالا این فرد در سن زیر ۱۸ سال مرتكب یک قتل در یک نزاع خیابانی شده است. کسی را نداشته که به او بگوید موقع عصبانیت، خشم را کنترل کن. کسی را نداشته که به او آموزش درست و حسابی بدهد. جامعه‌ای که برای او هیچ کاری نکرده است، آیا این حق را دارد که او را به خاطر خطایی که حتی به او نیاموخته است عاقب آن چیست، مجازات کند؟ آیا با اعدام چنین فردی، مستله خشونت در جامعه حل می شود؟ جا دارد در اینجا داستان غلامرضا را بی‌آری کنیم. غلامرضا بی‌آری که در سن شش هفت سالگی از خانه فرار می کند. به خاطر نامادری، به خاطر پدری که او را حمایت نمی کند و آواره و کارتن خواب خیابان‌ها می شود. غلامرضا مدت‌ها خیابان خوابی و تنهایی و آزار می کشد. در خیابان هیچ کس دست او را نمی گیرد. حتی کسانی به او تعذر هم می کنند. و بارها سر از کانون اصلاح و تربیت - که شده است زندان بچه‌ها - در می آورد. آخر سر هم سینش از ۱۸ سال می گذرد و او را به زندان بزرگسال می بردند. غلامرضا بعداً پیش یک مددکار (مؤسس جمیعت امام علی، شارمین میمندی نژاد) اعتراف می کند که وقتی او را در آن سن و سال به زندان بزرگسال فرستادند، چندین نفر پیش در یک سلوپ ایستاده بودند تا به نوبت داخل اتاق شوند و به او تجاوز کنند. این غلامرضا سرانجام پس از آزادی همراه یک نفر دیگر خشمش را بر سر جامعه فرو می ریزد. آتش خشمی که با دستگیری از او در سن کودکی، در روزگاری که از خانه فرار کرد، می توانست به درستی خاموش شود، اما نشد و جامعه ما در نهایت او را به عنوان «خفاش شب» در ملا عام اعدام کرد تا عربت دیگران شود! غلامرضا عبرت چه کسی شد؟ آیا این جامعه نبود که باید اعدام می شد تا عربت شود برای ساکنین یک جامعه خواب و ناهشیار که محصولش می شود کودکی که در بزرگسالی جنایت می کند؟ آیا ما از



گزارشی از بزرگزاری جشن کارنامه؛ لحظه‌های شاد گرفتن جایزه برای کارنامه‌های درخشان

«رقیه حسینی» ۱۳ سال دارد و از فرزندان جمعیت امام علی (ع) است که از دی ماه سال ۹۱ مطالعه‌ی آثار بزرگان ادبیات پارسی را در کلاس‌های «صحبت خوبان» در خانه ایرانی مولوی آغاز کرده است و در حال حاضر نیز با توجه به علاقه‌ی خود، در کلگاه روزنامه‌نگاری مرتبط با همین کلاس در حال سپری کردن دوره‌ی آموزش کارهای مطبوعاتی است. در ذیل شاهد گزارش‌های او را از دو برنامه جمعیت هستیم.

بچه‌های ملک آباد کرج شروع به خواندن شعر می‌کنند و صدای گوش‌نوازشان هردو سالن را پر کرده است. بعد از مدتی متوجه می‌شون که بچه‌های خانه ایرانی شهری هنوز نیامده‌اند و امیدوارم به زودی برسند. در سالن بزرگتر غرفه‌ای وجود دارد که دو نفر در حال نقاشی روی صورت بچه‌ها هستند. بیشتر بچه‌های کوچک روی صورت‌شان یک نقاشی دارند و بسیار زیبا شده‌اند. برنامه‌های در سالن اصلی شروع شده است. اولین قسمت برنامه صحبت خانم رحیمی - مدیر عامل جمعیت امام علی (ع) - درباره‌ی فعالیت‌های جمعیت برای کسانی است که تازه با جمعیت آشنا شده‌اند. برنامه‌ی بعدی شاهنامه‌خوانی است که توسط امیرحسین باقری اجرا می‌شود. بچه‌های شهری می‌آیند و بعد هم آقای شارمین می‌مینندی نژاد - مؤسس جمعیت امام علی - روی صحنه می‌آید و درباره‌ی بچه‌های جمعیت صحبت می‌کند. مهسا، من و امیرحسین روی سن می‌رویم تا درباره‌ی خودمان حرف بزنیم و بگوییم از چه زمانی وارد جمعیت شدیم و حسман را در مورد جشن کارنامه می‌گوییم.

برنامه‌های مخصوص بچه‌ها شروع می‌شود و همه‌ی بچه‌ها وارد سالن می‌شوند و برنامه‌ی شادی برگزار می‌شود. بعد بچه‌های دروازه غار بالای سن می‌روند و دو سرود گوش‌نواز می‌خوانند. بعداز سرود، وزیر بهداشت که مهمان جشن است، برای بچه‌ها صحبت می‌کند. او ابتدادرباره‌ی بچه‌های کار و بعد درباره‌ی جامعه صحبت می‌کند. عکاس‌های زیادی به این جشن آمدند و در حال عکس گرفتن هستند. بعداز صحبت‌های «دکتر حسن قاضی زاده»، «دوباره امیرحسین روی سن می‌آید و اجرای شاهنامه‌خوانی می‌کند. پس از آن نوبت اجرای موسیقی گروه ما است و من و گروه موسیقی به بالای سن می‌رویم و سعی می‌کنیم اجرای خوبی داشته باشیم. و مجددًا آقای دکتر می‌آید و صحبت می‌کند. بعداز صحبت ایشان طبق همانگی‌های انجام‌شده، من که قرار است مصاحبه‌ای با ایشان برای نشریه‌ی «گل بیخ» داشته باشم، به سراغ شان می‌روم و سئوالاتم را می‌پرسم.

جشن کارنامه یکی از جشن‌های است که در جمعیت امام علی (ع) برگزار می‌شود. در این جشن از دانش آموزان جمعیت که تلاش کرده‌اند و با وجود شرایط سختی که داشته‌اند، توانسته‌اند نمرات عالی بیاورند تقدیر می‌شود و بعداً نیز دانش آموزان ممتاز در تابستان به اردیو تابستانی جمعیت می‌روند. امسال جشن کارنامه جمعیت امام علی در سالن «همایش‌های بین‌المللی رازی» در مجاورت برج میلاد برگزار شد. امروز ۶/۴/۹۳ قرار است که بچه‌ها از همه خانه‌هایی که جمعیت در شهر تهران دارد به این جشن بیاورند. من یکی از بچه‌های خانه ایرانی مولوی هستم، همه‌ی بچه‌های خانه ایرانی مولوی باید امروز ساعت ۴ در خانه ایرانی باشند. من و گروه موسیقی از ساعت ۲ در خانه ایرانی تمرین می‌کنیم، چون قرار است در این جشن اجرای موسیقی داشته باشیم. خانه ایرانی خیلی شلوغ است و همه‌ی هدایای بچه‌ها در این خانه جمع آوری شده است. ساعت ۴ است و خانه ایرانی شلوغ‌تر از قبل شده است. همه‌ی بچه‌ها در طبقه‌ی دوم جمع شده‌اند. مریپها و سایل مورد نیاز جشن را به محل برگزاری جشن می‌فرستند و بعد همه‌ی بچه‌ها با اتویوس راهی می‌شوند. من و گروه موسیقی قبل از این که بچه‌ها حرکت کنند به سالن میریم و بعد از طی کردن مسیری طولانی به محل برگزاری جشن می‌رسیم. وارد سالن کوچکی می‌شویم که در سمت راست آن تابلوهای نقاشی بچه‌ها به ترتیب چیده شده‌اند و در سمت چپ آن راهرو، میزهایی به ترتیب از ابتدای انتهای سالن قرار گرفته‌اند که روی آن میزهای نشريه‌های جمعیت چیده شده و یا کارهای دستی بچه‌های خانه‌های مختلف قرار گرفته است. وسایلی که در این سالن هستند برای فروش نیستند بلکه برای نمایش استعدادهای بچه‌های خانه‌ها هستند. پرده‌های این سالن قهوه‌ای است و نور خورشید به داخل آن نمی‌تابد. سالن خلوت است ولی کمی جلوتر وارد سالن دیگری می‌شویم که بزرگ‌تر است و مردم بیشتری در آن هستند. در این سالن وسایل پذیرایی قرار گرفته است. بچه‌های همه‌ی خانه‌ها زر را رسیده‌اند و هر دو سالن شلوغ‌تر شده‌اند.

که این شرایط بچه ها تغییر کند. ولی آنچه که به خود بچه هام بروط می شود، این است که بالآخره در سختی ها خدا به آدم کمک می کند و حالا بایک بار دو بار در خانه خدا را زدن ممکن است که جواب نشنید، ولی همینطور که مولوی اشاره کرد، اگر صبر کنیم بالآخره در هابه رویمان باز می شود و خدا نشانه کمک می کند. بالآخره طبیعی است که این بچه ها بایستی قوی تراز سایر همسن و سال هایشان باشند و بایستی بدانند که راه سعادت و سلامت آنها، خواهر هایشان، برادر هایشان و حتی پدر و مادرشان این هست که با سختی ها مقابله کنند، نه این که تسليم بشوند و بچه ها در انتخاب دوستانی که دارند حتماً دقت کنند. البته من شاید شرایط شماها را در ک نکنم، اگرچه که من خودم هم در سختی بزرگ شدم. من هم پدرم یا مادرم پژوهش نبودند یا تحصیلات عالیه نداشتند، ولی آن چه که به ذهن می رسد این هست که بالآخره شماها را در ک کنم. ولی آن چه که به ذهن می هم کمکتان می کند.

- شما مولوی رو خیلی دوست دارید؟
- من به مولوی خیلی علاقه دارم، انشا الله يك وقتی صحبت کنید، با جمعیت شماها اربه قوئیه ببرند. همین جامی توائم این قول را بدhem که یک کمکی کنیم بعضی از این بچه های جمعیت را سالگرد مولوی، که معمولاً در آبان ماه هست انشا الله ببرند قوئیه.
- در جمعیت این برنامه ها را مثلاً مولوی خوانی و اینها را داریم. من هم خیلی مولوی را دوست دارم، خیلی از شعرهاش را هم حفظ هستم.
- بارک الله!
- بعد شما چرا مولوی رو دوست دارید؟

- لطفاً خودتان را معرفی کنید.

- حسن قاضی زاده هستم.
- رشته دانشگاهی شما چه بوده است؟
- ابتدا پژوهشکی و بعد هم در چشم پرژوهشکی تحصیل کردم. چه شد که به جشن کارنامه آمدید؟

دوست عزیزی دارم، ایشان گفتند بچه های کار کارنامه شان را گرفتند و قرار است از آنها یک موفقیتی در زمینه تحصیل داشته اند قدرشناسی شود. آن هم در دانشگاه علوم پژوهشکی ایران، سالن همایش های رازی. من هم خوشحال هستم که به جشن شما دعوت شدم و آدمم، ما به اصطلاح میزبان هستیم، چون اینجا مربوط به وزارت بهداشت هست، ولی عمدتاً برای این آدمم که در جشن و شادی بچه ها از نزدیک شرکت کنم.

- امروز تازه با جمعیت امام علی (ع) آشنا شدید؟
- بله.

- برنامه چطور بود؟ دوست داشتید؟

- بله، برنامه خیلی خوب بود. حداقل آن بخشی که من حضور داشتم، از برنامه لذت بردم. امیدوارم اولاً بچه ها سالم باشند، به فکر سلامتی خود باشند و بهداشت را رعایت کنند. همچنین امیدوارم با کمک عزیزان نیکو کار دوستانی که در جمعیت هستند، که این مسئله نشان دهد اعضای این جمعیت خیلی انسانهای شریفی هستند که بالآخره در این روزگار سخت به دنبال چنین کارهای خیرخواهانهای هستند. به بچه ها کمک شود که شرایط بهتری پیدا کنند.

- چگونه قصد حمایت از موسسه هایی مانند جمعیت امام علی را دارید؟
- فکر می کنم از دونگاه می توامم کمک کنم. یکی به عنوان شهر وند که خدمت دوست عزیز بنیان گذار جمعیت هم گفت، ما خیرهای داریم که سال هاست به

دکتر قاضی زاده: بالآخره این بچه ها معصوم هستند، هیچ تقصیری نداشتند که یک همچین شرایط بچه ها مربوط می شود. این است که بالآخره در سختی ها کمک کنند. همه کمک کنند. هم کمک کنند که این شرایط بچه ها تغییر کند. ولی آنچه که به خود بچه ها مربوط می شود، این است که خدا به آدم کمک می کند

- مولوی می شود گفت که یک خداشناس ممتاز و برجسته است و در عین حال عارف و یک شخصیت بی نظری از علمای اسلامی در طول تاریخ بشیرت هست.

- خیلی ممنون، متشکر.

- من هم از شما ممنونم بابت این برنامه خوب. بعد از مصاحبه می روم به سالن، موسیقی و شادی بچه ها که تمام می شود، خانم مجری اسامی بچه هایی را که نمرات عالی گرفته اند، می خواند و جوایزی به آنها داده می شود. بخشی از جایزه ها بعد از اجرای برنامه گروه جمعه به جمعبه به بچه ها داده می شود. بعد همه بچه ها که جایزه هایشان را گرفته اند خوشحال و خندان به خانه هایشان بر می گردند.



دکتر قاضی زاده: من شاید شرایط شماها را در ک نکنم، اگرچه که من خودم هم در سختی بزرگ شدم. من هم پدرم یا مادرم پژوهش نبودند یا تحصیلات عالیه نداشتند، ولی باز هم نمی توامم شرایط شماها را در ک کنم. ولی آن چه که به ذهنم می رسد این هست که شماها بایستی خودتان مقاوم باشید

روستاهای مناطق محروم رفته و چشم کسانی که مشکل دارند را عمل می کنیم، دندان درست می کنیم و معاینه می کنیم. آن انجمن می تواند به این مورد که در استانهای مختلف برای کارهای دندانپزشکی بچه ها و یا حتی کارهای بهداشتی و درمانی شان، درمانگاه هایی شکل بگیرد، کمک کند. افراد خیری که هستند، از دندانپزشکها، پژوهشکها و داروسازها که بیانند و به رفع مشکلات درمانی بچه ها کمک کنند.

بیکی هم از موضع مسئولیتیم هست که خب این موقتی است. بتوانم کاری کنم به عنوان وزیر بهداشت، درمان و آموزش پژوهشکی حداقل کاری که می شود انجام داد، که درمان بچه ها و خانواده هایشان هست. همانطور که امروز قول دادم، ۹۵٪ هزینه های درمان کودکان کار و خیابان را دولت پرداخت کند. اگر بیمه نیستند، بیمه های کاری کنم و در عین حال اگر حتی برای پرداخت آن ۵٪ باقی مانده مشکل دارند، مدد کارهای ما به آنها کمک کنند. البته باید حتماً از طرف جمعیت یا از طرف ارگان های مسئول معرفی شوند که دقیقاً مشخص باشد که از خانواده های همین بچه های کار هستند.

- چه حرفی برای ما و بچه های جمعیت دارید؟

- من فکر کنم هر چه بخواهیم بگوییم حرفهایم برای بچه های جمعیت تکراری هست. ولی می توامن بگوییم که همیشه می شود بر خدا توکل کرد. خدا بالآخره یک درهای پنهانی دارد که به روی آدم باز می کند. یک شعر از مولوی هست، که برای توهمندی خوانم شاید دوست داشتی حفظش کنی یا بنویسی، می گویید: هله نومید نباشی که تو را یار براند / گرت امروز براند نه که فردات نخواند (آقای دکتر در اینجا می گوید، منظور از یار خدا است)

در اگر بر تو بینند مرو و صیر کن آنجا / ز سر صیر تو را او به سر صدر نشاند و اگر بر تو بینند همه ردها و گذرها / ره پنهان بنماید که کس آن راه نداند بالآخره این بچه ها معصوم هستند، هیچ تقصیری نداشتند که یک همچین شرایط پیدا کردن. باید مجلس، دولت و مردم کمک کنند. همه کمک کنند

کلچری از اعتصاب کافی دیگر گفته در روستای کبیرآباد

دیگر روز در کنار استعدادهای فراموش شده
رقیه حسینی



که پوشیده‌اند در وسط بیابان مانند یک دشت گل دیده می‌شوند. مردم آن محل زباله‌هایشان را در محلی که مانند چاه است یا در بیابان می‌بینند. بعد از دیدن محله به جاده بر می‌گردم، بعضی در حال آوردن تغذیه برای بچه‌ها هستند و پس از مدتی برای این که بفهمیم باید چه کار کنیم جلسه‌ای برپا می‌شود و آقای فرزاد حسینی توضیح می‌دهد؛ این جا یک محله‌ی کوچک است که ۲۰۰ تا ۳۰۰ بچه در آن زندگی می‌کنند و ما امروز برای این بچه‌ها می‌خواهیم برنامه‌هایی داشته باشیم، برنامه‌ها مثل بازی، تئاتر برای کودکان، نقاشی، کارهای دستی و آموزش نریختن زباله در محیط زیست.

داریم که کارهایی انجام می‌دهند، مثل گروه شناسایی که از خانواده‌ها و خانه‌ها اطلاع‌گیری جمع‌آوری می‌کنند، گروه محیط زیست که به مردم یاد می‌دهد در محل زندگی خود زباله نریزند و گروه پزشکی که به بچه‌ها و سایل بهداشتی می‌دهد و آن‌ها را از بیماری‌ها دور می‌کند و نکاتی را به ما گوشید می‌کند؛ فرقی نمی‌بینیم بین خودم و مردم محله، این نگاه، نگاه جمیعت امام علی است و بدون هماهنگی کاری برای بچه‌ها نمی‌کنیم و آخرین حرف آقای حسینی این است که روزی بی‌تلفن داشته باشیم و حواسمن فقط به شاد بودن کودکان باشد. بعد هر عرضی در گروه خودش قرار می‌گیرد و به ظایفمان می‌رسیم و جاده خلوت می‌شود. بچه‌ها از فوتیال بر می‌گردند و همه به طرف گروه پزشکی رفتند تا معاینه شوند، و گروه‌های شناسایی هر یک به کوچه‌ی موردنظر خود

امروز روز اول مراسم اعتکاف است. خیلی‌ها در مساجد معتکف شده‌اند. اما بچه‌های جمیعت امام علی (ع) همه در بیرون از ایستگاه متروی کهریزک جمع شده‌اند تا همه با هم به روستای محروم کبیرآباد برویم. تعدادی با اتوبوس و تعدادی دیگر با ماشین به سمت کبیرآباد حرکت می‌کنیم. در راه وارد جاده‌ای می‌شویم که در چپ و راست این جاده درخت‌های بلند و سرسبز به موازات هم هستند و جاده هموار است. ما در انتهای جاده به روستای کبیرآباد می‌رسیم چادر می‌زنیم و قرار است که روزمان را همانجا بگذرانیم. اهالی خیلی متعجب به مانگاه می‌کنند چون ما خیلی زیاد هستیم. بعد از چند لحظه همه‌ی بچه‌های محله از کوچک تا بزرگ جمع می‌شوند و دو مریب مهربان عمومی و عمومی فرزاد، بچه‌ها را جذب خود می‌کنند و با آن‌ها بازی می‌کنند. من هم می‌روم تا از محله دیدن کنم و محله را بیشتر بشناسم، به پشت جاده می‌روم و زمین‌های کشاورزی را می‌بینم که به طور منظم گودال‌هایی در آن کنده شده تا آب به همه‌ی زمین برسد. از جاده که می‌آیم بیرون خانه‌های کم اتفاق را می‌بینم که دور و بر آن پر از زباله است و روبه روی خانه‌ها یک بیابان بزرگ است که بیشتر زباله‌ها در آن ریخته شده است و گل‌های کوچکی به رنگ بنفش دارد که به دلیل زباله زیاد دیده نمی‌شود. افتتاب سوزانی است و کسانی که روزه هستند به سختی تحمل می‌کنند. بچه‌های در حال بازی فوتیال هستند و بالباس‌های رنگارانگی

وقتی غرفه‌ها را بربای می‌کنیم دوباره بچه‌ها جمع می‌شوند و هر یک در غرفه‌ای می‌روند. اغلب بچه‌ها در غرفه‌ی نقاشی جمع شده‌اند و در غرفه‌ی دستبندبافی هیچ دختری نیامده است و من و الهه می‌رویم به غرفه‌های دیگر تا دختران بالای ۱۰ سال را جمع کنیم و طولی نمی‌کشد که غرفه‌ی دستبندبافی هم پر می‌شود. همان‌طور که بچه‌ها در حال فعالیت هستند، در مسجد آن محله نمازی برگزار می‌شود و تعدادی در این نماز شرکت می‌کنند. بچه‌ها با این که بار اولشان است که این کارها را انجام می‌دهند، ولی با این حال خیلی زیبا نقاشی می‌کشند، خیلی خوب شعر می‌خوانند و با هنر زیادی نخ‌های رنگارنگ را به هم گره می‌زنند؛ این نشان می‌دهد که استعدادهای این بچه‌ها زیر بی پولی دفن شده است و جمعیت امام علی (ع) این استعدادها را کشف کرده است و این بچه‌ها می‌توانند در آینده از این استعدادها به خوبی استفاده کنند.

پس از مدتی طولانی کسانی که در نماز شرکت کرده‌اند، به جاده بر می‌گردند. صدای می‌آید چه صدای گوشنازی است. این صدا از غرفه‌ی مهریان با بچه‌های کوچک شعر می‌خواند. وقتی آن صدا را می‌شنویم خاله طبیبه‌ی مهریان را فراموش می‌کنیم، بعد می‌روم به غرفه‌ی دستبندبافی همه‌ی دختران با دقت زیادی نخ‌ها را گره می‌زنند و خوشحال‌اند و می‌خندند. مریبی‌ها، عکاس‌ها، اعضای گروهها و بچه‌ها، همه و همه خوشحال و خندان در حال فعالیت هستند. باد خنکی می‌وزد، ساعت‌ها گذشته و هنوز بچه‌ها خسته نشده‌اند. ساعت از ظهر گذشته و بچه‌ها آنقدر خوش هستند که گرسنگی را زید برده‌اند و شاید به موضوع عادت کرده اند که گرسنه باشند...! پس از مدتی غذاها از خانه‌ی ایرانی - که مادرها زحمت آن را کشیده‌اند - رسید. بچه‌ها بالآخره دست از کار می‌کنند و وقتی سفره را می‌اندازیم، شروع به خوردن غذا می‌کنند. پس از غذا خوردن دوباره بچه‌ها با انرژی بیشتری شروع به فعالیت می‌کنند. هر کسی یک جا نشسته و کاری انجام می‌دهد که ناگهان همه آقای معانی را در حال نقاشی کشیدن می‌بینیم و دور او جمع می‌شویم. وقتی نقاشی او به پایان می‌رسد هر کسی آن نقاشی را به دید خودش می‌بینند. او به ما می‌گوید: زمانی که نقاشی می‌کشی باید خودت را ره‌آنکنی! بعضی‌ها از این حرف خیلی تعجب می‌کنند و بعضی‌ها هم معنی آن حرف را می‌فهمند. آن نقاشی را در گوشاهای می‌گذاریم تا خشک شود و بعد همه پراکنده می‌شوند. بچه‌ها هم هنوز در حال فعالیت هستند. دوباره همه مشغول کار هستند که آقای معانی شروع به نقاشی کشیدن می‌کند. و عده‌ای با ذوق فراوان دور او جمع می‌شویم و دوباره مثل نقاشی اول یک نقاشی عجیب می‌شود. بعضی‌ها می‌گویند یک کارخانه است، و بعضی دیگر می‌گویند یک کشتی است؛ من هم می‌گویم یک خانه‌ی کنار دریا است و خلاصه به خیلی چیزها شbahat دارد. آن نقاشی را هم در گوشاهای می‌گذاریم تا خشک شود. پس از مدتی بیشتر کسانی که در جاده هستند به مسجد می‌روند تا بچه‌های خانم رحیمی گوش بدهنند و بعضی مانند تا بچه‌ها تنها نمانند.

ساعتی بعد دو نفر برای این که حوصله‌ی بچه‌ها سر نزد مسابقه‌ی دو بربای می‌کنند. با همه‌ی بچه‌ها از جاده ببرون می‌روم و مسابقه در مکانی که یک سمت آن درختان هستند و در طرف دیگر بیابان است برگزار می‌شود. بچه‌ها خیلی هیجان زده هستند. خاله کتابیون قانون‌های مسابقه‌را برای بچه‌ها توضیح می‌دهد. مسابقه شروع می‌شود و من و الهه بچه‌ها را تشویق می‌کنیم و بعد بچه‌های دیگر هم با ما همکاری می‌کنند و در آخر مسابقه مساوی به پایان می‌رسد و همه دوباره به جاده بر می‌گردیم و به همه‌ی بچه‌ها موز می‌داده‌ایم. کسانی که به مسجد رفته بودند هنوز بر نگشته‌اند. پس از مدتی عموم‌تری به همه‌ی بچه‌ها جایزه می‌دهد و همه به خانه‌ی ایشان بر می‌گردند. بعد از این که جاده کاملاً خلوت شد و سکوت همه‌جا را فرا گرفت وانتی می‌آید و تمام وسایل را جمع می‌کند و همه به طرف مسجد می‌روم. هوا تاریک شده است، من در ببرون از مسجد استاده‌ام و به آسمان نگاه می‌کنم، ماه پشت ابرها پنهان شده و نسیم خنکی به من می‌خورد که آرامش خاصی دارد. پس از مدتی همه به مسجد می‌روم؛ کسانی که روزه گرفته بودند افطار کرده‌اند و بعد از افطار آشی می‌دهند که همه خیلی باشته‌امی خورند. ساعت ۹ شب می‌شود و من هم باید به خانه برگردم و بعد از همه خدا حافظی می‌کنم و با ماشین به خانه بر می‌گردم.

امروز یکی از بهترین روزهایی بود که من در سال ۱۳۹۳ در جمعیت داشتم و خیلی چیزها یاد گرفتم.



بچه‌ها با این که بار اولشان است که این کارها را انجام می‌دهند، ولی با این حال خیلی زیادی خوب شعر می‌خوانند و با هنر زیادی نخ‌های رنگارنگ را به هم گره می‌زنند؛ این نشان می‌دهد که استعدادهای این بچه‌ها زیر بی پولی دفن شده است و جمعیت امام علی (ع) این استعدادهای را کشف کرده است و این بچه‌ها می‌توانند در آینده از این استعدادهای خوبی استفاده کنند.

پس از ۴ گروه هستیم و من با گروه سوم به کوچه‌ی سوم به شناسایی می‌روم. باد خنکی می‌آید و حس خوبی در آن هوای گرم به همه‌ی می‌دهد. من اولین باری است که به شناسایی می‌روم و شوق زیادی برای این کار دارم. در خانه‌ای را می‌زیم و مردی در را باز می‌کند. ما را به خانه دعوت می‌کند و خودش می‌رود تا مادر خانه را بیاورد. مادر این فاصله روی قالی در حیاط می‌نشینیم در گوشه‌ای از حیاط قفس بزرگی است که کبوتران در حال دانه خوردن هستند. سپس کسانی که در این خانه زندگی می‌کنند می‌آیند ما را به داخل خانه دعوت می‌کنند و ما هم سووالاتمن را می‌پرسیم. با پاسخ مادر به سوالات می‌فهمیم که او ۵ بچه دارد ۲ دختر و ۳ پسر و شوهرش بیکار است. وقتی اطلاعات کافی را به دست می‌آوریم با تشکر از اهل خانه، خانه را ترک می‌کنیم و به خانه‌ی دوم می‌روم. وقتی وارد خانه می‌شویم باد خنکی به ما می‌خورد. در آن خانه فقط صحبت گرمی باز می‌شود و اطلاعات بیشتری درباره‌ی این محله بدست می‌آوریم. می‌فهمیم که کشاورزان را بنیان‌گذارند و بیشتر صاحب‌خانه‌ها اهل این محله نیستند. این خانواده به دلیل زیاد شدن کرایه در شهرهای دیگر به این محله آمدند و مادر خانواده از پچگی در ایران بزرگ شده و هیچ چیز درباره‌ی کشور خود یعنی افغانستان نمی‌داند. مدرسه‌هی فقط تا ابتدایی در این محله وجود دارد و اگر کسی بخواهد بیشتر از ابتدایی درس بخواند باید به مدرسه‌های دوری برود و پول زیادی بابت مشین بدهد. و بعد از تشکر از آن خانواده‌ها اهل این محله را ترک می‌کنیم و به خانه‌ای دیگر می‌روم. شbahat همی‌خواهد و هیچ چیز در چادری که تاثر اجرا می‌شود جمع شده نمی‌داند. مدرسه‌هی فقط تا ابتدایی در این محله وجود دارد و اگر کسی بخواهد بیشتر از ابتدایی درس بخواند باید به مدرسه‌های دوری برود و پول زیادی بابت مشین بدهد. و بعد از تشکر از آن خانواده‌ها اهل این محله را ترک می‌کنند. وقتی از شناسایی برمی‌گردیم، تاثر کودکان شروع شده است و صدای شادی بچه‌های گوش می‌رسد. بچه‌ها از کوچک تا بزرگ در چادری که تاثر اجرا می‌شود جمع شده اند. همان‌طور که بچه‌ها در حال تماشای تاثر هستند، من به چادر پیشکشی که کمی جلوتر است می‌روم. در چادر گروه پیشکشی زنان بسیاری جمع شده‌اند تا بچه‌ها ایشان را متعابینه کنند. هوا خنکتر شده و همه احساس خوبی دارند. دوباره برمی‌گردم پیش بچه‌ها و آن‌ها تاثر را تماشای می‌کنم. بچه‌ها همچنان می‌خندند و شاد هستند. کسانی که در گروه محیط زیست هستند از آن دورها به طرف جاده می‌آینند تا کمی استراحت کنند. وقتی می‌آینند کمی آب می‌خورند و در کنار مامی نشینند و تاثر را تماشای می‌کنند. بعد از کلی خنده‌بالآخره تاثر به پایان می‌رسد و بچه‌ها پراکنده می‌شوند. برنامه‌ی بعدی غرفه‌هاستند. غرفه‌ی نقاشی، غرفه‌ی شعر خوانی، غرفه‌ی قصه‌خوانی و غرفه‌ی دستبندبافی. غرفه‌های نقاشی، شعروقشه برای همه‌ی بچه‌ها و غرفه‌ی دستبندبافی برای دختران بالای ۱۰ سال است.

در یک جامعه بدبخت، نمی توان خوشبخت بود

نسترن محسنی



گفتگو با عصمت سرافراز
نماینده جمعیت امام علی (ع) در هرمزگان



عصمت سرافراز در حال حاضر علی‌رغم تمام مشغله‌های شخصی، عمدی و وقت خود را همراه با جمعی از جوانان و دانشجویان مستنولیت‌پذیر و عاشق، صرف فعالیت اجتماعی داوطلبانه در کنار حاشیه‌نشین‌ها و محلات معطل خیز بندرعباس و شهرستان‌ها و روستاهای محروم هرمزگان نموده است. پای صحبت‌های او نشستیم تا انگیزه و اهداف او و فعالیت‌های نمایندگی جمعیت در این استان را بررسی کنیم.

قومیتی هم دخیلانه اما بدترین شرایط را پاکستانی های مهاجر دارند. زنانی که گذایی می کنند و مردانی که دست یا پایا چشم‌انشان به طرز قتل‌گذیری صدمه دیده و کودکان ۲-۳ ساله‌ای که پایره نه دنبال مادرهاشان گذایی می آموزند و گاهی در شلوغ ترین نقاط شهریه خواب رفته‌اند و تومی دانی معناند.

- خانم سرافراز آیا سنی بودن شما مشکلی در مسیر فعالیت شما در جمعیت امام علی هم از منظر خود اعضا و سیستم جمعیت و هم از منظر خانواده خودتان ایجاد کرده است؟

- من به جرئت می توانم بگویم که در همه زندگی ام تنها و تنها جایی که هیچ وقت لحظه‌ای احساس اقلیت بودن یا حتی تفاوت نکردم جمعیت امام علی بوده است. اینجا به اعتقادات شخصی هیچ کس کاری ندارند چون برای هدف دیگری جمع شده‌اند و به آن پایبندند. اقلیت بودن همیشه اختصاصاتی دارد که تابنشی نمی دانی چه می گوییم. بنده به خاطر شرایط زندگی و تحصیل سال‌های زیادی را در نقاط مختلف این کشور بوده و با آدم‌های مختلفی زندگی کرده‌ام. برخوردهای متفاوتی هم دیده‌ام، بیشتر خوب و گاهی هم...اما باور کنیم اینجا جای دیگری است. اینجا علی نفس می کشد.

- چه شد که با جمعیت آشنا شدید؟

- به صورت خیلی اتفاقی؛ چند سال پیش تصاویری از کوچه‌گردان عاشق در تلویزیون دیدم و درست یادم است به خودم گفتم چقدر این کار بهتر است ابعدها به صورت اینترنتی و از طریق طرح تدریس عشق وارد جمعیت شدم. آن موقع من با چجه‌های شهری در درس ریاضی کار می کردم و آن‌ها به من درس زندگی می دادند. همیشه خالی می رفتمن و پر بر می گشتمن و این احساس هر روزه معلمی بود که تا ساعت‌ها بعد، با آن کلنجار می رفت. بعد از آن هم که در آین « Traffolan مسلم » (آزادسازی و حمایت از کودکان کانون اصلاح و تربیت در ایام محروم) کار که نه، زندگی کردم.

- چرا بندرعباس و محله شهناز را برای فعالیت اجتماعی خود انتخاب کردید؟

- هرمزگانی بودن و آشنایی با محدودیت‌های مرزنشینی و مناطق محروم و اینکه همیشه دوست داشته باشی به بقیه کمک کنی مسیری که آمدی را ان‌هاراحت‌تر طی کنند. به علاوه مفضله ای که روزبه‌روز بیشتر می شد و ماجا و پناهی برای آن نبود و ادارمان کرد. درواقع انتخاب نکردم دیگر طاقت نداشتم!

- رشته تحصیلی شما چیست؟

- من دانشجوی دکترای فیزیولوژی گیاهان زراعی در دانشگاه تهران هستم.

- ارتباط تحصیلات شما با فعالیتی که انجام می دهید چیست؟ آیا ممکن نبود در زمینه رشته خود خدمت بزرگ‌تر و مؤثرتری به جامعه انجام دهید؟

- هیچ ارتباط ملموسی ندارند و ضرورت‌این دو لازم و ملزم هم نیستند. به نظرم فیزیولوژیست بودن منافاتی با اصلاح اجتماع ندارد. ضمن این که وقتی دوستان متولی برای خود مسئولیتی قائل نیستن و سالیان سال در حال ساخت زیرساختی اند که هیچ وقت نمایان نمی شود، نمی توان دست روی دست گذاشت و سوختن همنوعانمان را نظاره کرد. این یک معادله ساده است؛ در یک جامعه بدیخت، نمی توان خوشبخت بود.

- شما در خوشبینانه ترین حالت، زندگی صد کودک یا دویست کودک یا اصلاح‌هزار کودک را می توانید بهبود نسبی دهید، فعالیت شما برای میلیون‌ها کودک بی‌پناه دیگر چه تأثیری دارد؟ به عبارت دیگر، آیا فکر می کنید فعالیت شما یک فعالیت ریشه‌ای است؟ آیا نمی توانید وقت خود را صرف فعالیتی ریشه‌ای تر کنید؟

- ببینید به طور کلی دو نوع کار می شود کرد: ۱- مطالعه ۲- اجراء. این یک زنجیره است منتها مستله این است که ما در بهترین حالت و دغدغه مندترین شرایط آن قدر در مرحله اول می مانیم که به مرحله دوم نمی رسیم. آن‌چه به نظر منطقی می آید برقراری تعادل بین این دو است.

- اهم فعالیت‌های انجام شده در استان هرمزگان طی ۲ سال فعالیتی که صورت گرفته را توضیح دهید؟

جمعیت امام علی (ع) در سال ۹۱ با بریانی آین طفلان مسلم فعالیت رسمی خود را آغاز نمود و تاکنون ضمن برگزاری طرح‌ها و آینه‌های چون کوچه‌گردان عاشق، بوی عیدی، کعبه کریمان... و قدام به تأسیس دو مرکز به نام‌های خانه‌ی علم ایرانی و خانه اشتغال ایرانی در محله‌های دوراهی ایسنی و شهناز بندرعباس کرده است. خانه علم در طول هفته به ارائه خدمات مختلف آموزشی، هنری، پژوهشی و... به کودکان محروم از تحصیل که عمدتاً کودکان کار هستند می پردازد. در خانه اشتغال نیز زنان سرپرست خانوار فعالیت دارند. شال‌های زیبای آینه‌دوزی شده و انواع ترشی‌های محلی بذری از جمله محصولات این خانه است.

- محله شهناز چگونه محله‌ای است؟ معضلات حاد آن چیست؟

- شهناز از جمله محله‌های مغلق بین‌بندرعباس است به گونه‌ای که می توان گفت مرکز تولید و توزیع مشروبات الکلی در بندرعباس محسوب می شود. اعتقاد به مواد مخدور از نوع صنعتی به ویژه شیشه، چاقوکشی و مهاجرنشینی به خصوص از استان‌های سیستان و بلوچستان و کرمان، شاخصه‌های بارز این محله به حساب می آیند، به طوری که این محله، بیشترین ورودی کانون اصلاح و تربیت بندرعباس را در بین محلات دیگر به خود اختصاص داده است. دوراهی ایسنی نیز محله‌ای است مابین محله شهناز و چاهستان که همگی جزو محلات بسیار محروم شهر به حساب می آیند.

- عجیب‌ترین رفتارهایی که از کودکان و از اهالی این محله دیده‌اید چه بوده؟

- کارتن خوابی و استفاده علی‌نی و راحت مواد مخدور در بین بزرگ‌سالان و آشنازی و جایه‌جایی مواد توسط کودکان محل

- در چه صورت و با چه شرایط و امکاناتی می توان محله شهناز را به یک محله کاملاً سالم تبدیل کرد؟

تنهای در صورتی می توان دیگر حاشیه نداشت که در حاشیه نباشیم، تا زمانی که ما به عنوان سلول‌های یک پیکره به هم متصل نباشیم معلوم است تکه تکه می شویم. با یک خواست عمومی برای حضور عاشقانه در کنار خواهران و برادرانمان هست که می شود حاشیه‌ها را تغییر داد. ضمن این که هرچه رفت و آمد به این محله‌ها بیشتر باشد و کل بدن اجتماع در جریان آن‌چه در این مناطق اتفاق می افتد باشند، یک خواست عمومی شکل می گیرد که می تواند به یک تغییر اجتماعی منجر شود.

- برنامه شما برای تغییر این محله چیست؟

- از ابتدا سعی بر این بود که یک فاز مطالعاتی تقریباً همه‌جانبه برای شناخت محله داشته باشیم. با تکیه بر این بررسی، استانداردهایی تعیین و اولویت‌بندی صورت گرفت. به این صورت که طبق برنامه محله سازی جمعیت که در نقاط مختلف کشور در حال اجراست سه برنامه کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت طراحی شد. نکته‌ای اصلی این برنامه تغییر از جزء به کل است. اولویت اول نیز کودکان هستند. این برنامه تدریجی است و برخلاف سازمان‌های متولی این کار معتقد نیستیم با تحریب شباهه منزل انسان‌های ساکن در محلات حاشیه کار تمام می شود.

چیزی که همین اوخر در شهناز هم دارد اتفاق می افتد.

- تلحیثین و شیرین ترین لحظاتی که در این چند سال فعالیت خود تجربه کرده‌اید چه بوده؟

- تلحیثین لحظه؛ لحظاتی است که تست اعتیاد کودکان مان مثبت می شود؛ همان لحظه‌ای که کاغذ آزمایش در دستان مان می‌لرزد، لحظه‌ای که نوجوانمان دار می خورد همان لحظه که مجبور به ایستادن می شویم.

شیرین ترین لحظه؛ همیشه استقبال‌های پر شوری است که باز شدن درب خانه‌ها به داخل هجوم می آورند. شیرین ترین لحظه، لحظه‌ای پناه شدن است!

- فروش و سوءاستفاده و کار کودکان به طور کلی در بندرعباس چه وضعیتی دارد؟

- کار کودک در بندرعباس بیداد می کند، همه نوع کاری هست و همه نوع



- تا هر وقت که نیاز باشد، تا آن روز نزدیک. یاد این شعر افتادم:
 آرزو کن آن اتفاق قشنگ بیفتد
 رؤیا بیارد
 قند باشد
 بوسه باشد
 خدا پختند به خاطر ما ...

آن چه که می‌شود را ما تعیین نمی‌کنیم، ما موظفیم همه‌ی تلاش‌مان را به کار گیریم. خب گاهی وقت‌ها واقعاً ساخت می‌شود، اما همیشه‌ی همیشه درست در جایی که احساس می‌کنی داری ته می‌کشی اتفاق رخ می‌دهد. در مسیر بودن تو را به جریان می‌اندازد. تا زمانی که در مسیر نباشی این سوالات هست، وقتی راه می‌افتی خودش حل می‌شود. این را نمی‌شود بیان کرد پاید امتحان کردا!

- خیلی‌ها معتقدند که اعضاً فعال جمعیت از زندگی شخصی خود باز می‌مانند و تک بعدی می‌شوند. نظر شما در این مورد چیست؟ - این سؤال بستگی مستقیمی به این دارد که ابعاد زندگی را چه چیزهایی تعریف کنیم. اگر ابعاد زندگی ما عبارت باشد از تولد، تحصیل علم، پیدا کردن شغل، ازدواج، تولید مثل و در این بین هم گاه‌ها رباعی، دویستی، زبان خارجه‌ای و نهایتاً تمام! خب شاید کسی که در جمعیت هست، در این قالب، پسته نشود یعنی این که این فرد به واسطه‌ی تجربیاتی که به دست می‌آورد، صحنه‌هایی که می‌بیند، صدایهایی که می‌شنود و در حالت عادی خیلی‌ها نمی‌بینند (یا نمی‌خواهند ببینند) این فرد جهان‌بینی وسیع‌تری دارد. آگاهی او به خدا، خود و جهان پیرامونش موجب می‌شود استراتژی را درپیش گیرد که محدودیت قبلی را ندارد. برای همین هم است که ما می‌بینیم که این آدم در عین حال که همان دانشجوی قبلی است، اما دیگر کاهش صدم و گاه‌ها هزارمه‌ای مدلش زیاد رنجش نمی‌دهد. چرا که رنج‌های بزرگ‌تری را تجربه کرده است. این است که با آگاهی و به عبارت بهتر خودآگاهی که فرد در جمعیت به آن دست می‌پاید. از جزء به کل و از «من» به «ما» می‌رسد. طبیعی است که با تغییر نگرش، اولویت‌ها هم در زندگی جایه‌جا می‌شوند. این به معنای آن نیست که اعضاً فعال جمعیت مثل همه تحصیل، شغل و ازدواج ندارند، بلکه به این مفهوم است که همه‌ی زندگی‌شان این نیست!



به نظرم فیزیولوژیست بودن منافاتی با اصلاح اجتماعی ندارد. ضمن این که وقتی دوستان متولی برای خود مسئولیتی قائل نیستند و سالیان سال در حال ساخت زیرساختی‌اند که هیچ وقت نمایان نمی‌شود، نمی‌توان دست روی دست گذاشت و سوختن همنوعانمان را نظاره کرد. این یک معادله‌ی ساده است؛ در یک جامعه بدینه، نمی‌توان خوشبخت بود.

جمعیت هیچ‌گاه بدون مطالعه و بررسی دقیق یک مسئله، وارد حلان نمی‌شود و همیشه هم یک راهکار عملی برای رفع مشکل پیاده می‌کند. ضمن اینکه ان جی او دانشجویی بودن و حرکت به سمت یک جنبش اجتماعی به گونه‌ای که بتوان قوانین و همین‌طور پشتوانه اجرایی آن را تضمین کرد، مسئله اصلی آن بوده است. فعالیت ریشه‌ای تری وجود ندارد، تنها توهی است که سرمان را بند بیاورد!

- رؤیای شما چیست و تا چه اندازه و از چه روش‌هایی، می‌توان به آن دست یافت؟ آیا اصولاً چشم‌اندازان را دست یافتنی می‌دانید یا صرفًا یک آرمان بزرگ است؟

- بگذارید در پاسخ به قسمت اول بگوییم؛ قرار نبود بچه‌ای کار کنه، فرار نبود کوکی اعدام بشه، قرار نبود دود و سیاهی و تجاویز، دنیامون رو بگیره، اگه یادمون بیاد درست میشه. اینجا هستیم برای این که یادمون بیاد میشه کاری کرد. این که وسعمون خیلی بیشتر از اونی هست که بهمون یاد دادن. این که مستولیت اجتماعی هر کس با چهار تا نذر و نیاز سر هم نمی‌شه. این که خدا رو نمی‌شودگول زد و سرش رو شیره مالید. اگه اینجوری بشه که خدا نیست. بتنه؛ و بت می‌شکنه. این جمعیت برای همینه.

و برای قسمت دوم هم؛ اگر ثانیه‌ای در تحقق این چشم‌انداز شک داشتم، لحظه‌ای در تغییر جهت درنگ نمی‌کردم.

- بزرگ‌ترین مشکلات و معضلاتی که در درون خود (خودتان به عنوان یک فرد و جمعیت به عنوان یک گروه فعال در زمینه معضلات اجتماعی) و در جامعه محلی و در شهر و نیز کل کشور، بر سر راه تحقق عدالت اجتماعی می‌بینید، چیست؟

- درون خود: سُستی
جمعیت: نظم

جامعه: بی‌تفاوتی و خودخواهی که هر دو با مخدوشی به نام باورهای غلط دینی و عدم دانش اجتماعی تغذیه می‌شود.

- منبع الهام و انگیزه شما برای ادامه‌ی راهنمای چیست و فکر می‌کنید با تمام موانعی که در مسیر فعالیت‌تان با آن مواجهید، تا چه زمانی می‌توانید به این روند زندگی خود ادامه دهید؟ شما در لار فارسی زندگی می‌کنید و تا بندردست کم چهار ساعت راه دارید، قطعاً مثل هر کسی، مشکلات شخصی خودتان را نیز دارید و از سمت دیگر، تجربه نشان می‌دهد بسیاری از کودکان آسیب‌دیده علیرغم فعالیت مددکاری‌ای که انجام می‌شود برای شان، تغییری در وضعیت‌شان رخ نمی‌دهد، تاکی می‌توانید به فعالیت خود ادامه دهید؟



تلخ‌ترین لحظه؛ لحظاتی است که تست اعتیاد کودکانمان مثبت می‌شود؛ همان لحظه‌ای که کاغذ آزمایش در دستانمان می‌لرزد، لحظه‌ای که نوجوانمان دار می‌خورد همان لحظه که مجبور به ایستادن می‌شویم. شیرین‌ترین لحظه؛ همیشه استقبال‌های پر شوری است که باز شدن درب خانه‌ها بچه‌ها به داخل هجوم می‌آورند. شیرین‌ترین لحظه، لحظه‌ی پناه شدن است!

این بچه چند؟

گزارشی از بازار پر رونق خرید و فروش فرزند انسان

شهریار شجاعی نسب

اینکار روش معمولی است. والدین معتقد برای این که با سروصدای بچه نشستگی شان نپردازند، مواد را به صورت کودکشان فوت می‌کنند (اصطلاحاً دود می‌دهند) یا به هر شکل دیگری به خوردن شان می‌دهند. به این ترتیب وقتی دریک محیط معتقد، کودکی به دنیامی آید، در واقع نظرهای فاجعه‌ای بسته شده است؛ فاجعه‌ای به نام «اعیاد کودک». از همان دست فجایعی که به واسطه‌ی نبود گزارشی یاد رز نکردن خبری، به طور معمول و مستمر در شهرمان در حال رخدادن است و کسی حتی از آن خبرهم ندارد. «نمی‌ذارم ببریدش. پنج میلیون تومان مشتری باش نشسته. پنج میلیون بدبند، مال شما! هر جا می‌خواهد ببریدش!» این پاسخ مادر یاسین است در برای برخاست ما برای بردن این نوزاد او را کرده به بیمارستان! با وحیم تر شدن حال یاسین مادر بالآخره رضایت می‌دهد. یاسین به بیمارستان برده می‌شود و به سختی و پس از طی هفت خوان رستم!! در بیمارستانی بستری می‌گردد. مادر فرار می‌کند. پس از این که در بیمارستان و بعد از آن در خانه‌ی یکی از اعضای جمعیت ازاونگه‌داری شد و بهبود پیدا کرد، با طی مراحل قانونی به بهزیستی ارجاع داده شد. یاسین آخر تیر امسال یک ساله می‌شود. خواهر ۱۱ ساله‌ای هم دارد که در خیابان کار و در خانه‌ی مادری اش زندگی می‌کند و نابار این به شدت در معرض اعتیاد قرار دارد. مادر هم این روزها دوباره حامله است. دو سال قبل در محله دروازه غار تهران، دختر چهارده ساله‌ای بود که برادرش قصد داشت او را به قیمت دو و نیم میلیون تومان بفروشد. به چه کسی و به چه منظوری؟ معلوم نیست. اما حدس زدن علت خردیک دختر چهارده ساله کار دشواری نمی‌تواند باشد.

پنج میلیون تومان، دویست و پنجاه هزار تومان، صد هزار تومان، چهل هزار تومان بیست هزار تومان یا اصلاح‌جانی، کودکشان را در ازای مواد مصرفی دو یا سه روز بعدشان می‌دهند. به چه کسی؟ خودشان هم نمی‌دانند. شاید خیلی هایمان بادیدن کودکان فل فروش سرچهارها این سؤال را پرسیده باشیم که مگر این هایپر و مادرندازند؟ جواب این است که نه ندارند. بعضی هایشان هم پدر و مادر دارند اما اگر نداشند خیلی بهتر بود. بهمن ماه سال ۹۲ روزنامه‌ی اعتماد گزارشی تحت عنوان «بازار بچه‌فروشان» در مصاحبه با داؤ طلبان فعال در خانه‌ی ایرانی دروازه غار جمعیت امام علی (ع) منتشر کرد. منتشرشدن این گونه گزارش‌ها البته معمول نیست، که اگر بود شاید خیلی از ما از فجایعی که همین بغل گوشمند، در کنج‌های تنها و تاریک این شهر در حال رخدادن هستند، بی خبر نبودیم. «خرید و فروش کودک» عبارتی است که به تازگی و به واسطه‌ی تک و توک گزارش‌های از این دست از همان عمومی را کمی در گیر خود کرده است. اما این قضیه اتفاق تازه‌های نیست. چندین سال است که در جمعیت امام علی (ع) موارد این جنینی مشاهده و ثبت می‌شوند. متأسفانه این مشاهدات گوایبر و جوامه موارد بسیار بیشتری هستند که از چشم همه دور می‌مانند. یاسین پسری است که وقتی در دی ماه سال ۹۲ شناسایی شد، سه ماهه بود. مادرش معتقد است. وقتی فعالان اجتماعی جمعیت در محله لب خط به دیدنش رفتند، حال بسیار و خیمی داشت؛ حتماً شنیدن و خواندن هم عجیب است؛ یاسین اور دوز کرده بودا مادر برای این که کودکش سروصدان کنکند، به امتدادون می‌داد!

مادر «یوسف» یکی از زنانی است که تحت پوشش جمعیت است. اعتیاددار و سه فرزند کوچک اوکنون به بهزیستی انتقال یافته‌اند. همسرا و یکی از فرزندانش رابه محض تولد در بیمارستان فروخت. طی گزارش‌هایی که در شناسایی‌های طرح «مادرانه» طرحوی که جمعیت امام علی (ع) برای حمایت از زنان سرپرست خانوار و در معرض آسیب اجرامی کند. به دست آمد. در مردم مشابه در کرج، مادر معتمدی فرزندش رابه همین گونه پس از تولد در بیمارستان فروخته بود. و آن طور که در گزارش روزنامه‌ی اعتمادهم اشاره شد، طی اطلاعاتی که از پرستنل رایشگاه اکبر آباد مولوی دریافت کردیم، فروش نوزاده محض تولد در بیمارستان اتفاق ناگزیر نیست. آن هامی گویند کم نیستند مادرانی که پس از زایمان می‌روند چند روز بعد با فردی بازمی‌گردند که هم پول بیمارستان را حساب می‌کنند و هم پول خرید نوزاد را نمود. دیگری از مضماین فروش کودک به صورت متداول تری در برخی نقاط کشور وجود دارد. ازدواج زودهنگام درازای مهریه. راحله‌ی سیزده ساله دختری است که چند وقت پیش در «کن» درازای مهریه‌ی پنج و نیم میلیون تومانی ازدواج کرد. خودش می‌گوید که آرزویش درس خواندن است و نمی‌خواهد ازدواج کند. خانواده‌اش اما معتقد‌نده که درس خواندن برایش مناسب نیست. در منطقه‌ی کن، کم نیستند دختران کم سن و سالی که به دلیل فقر خانواده مجبور به ازدواج می‌شوند. ازدواج دختران در سن کم در بین مهاجران این منطقه رسم است. به عنوان مثال در یک مورد، تیمشنازایی جمعیت از ازدواج اجاری دختری نوجوان خبرداد که وی هم‌اکنون در ۱۵ سالگی حامله است. هم‌چنین دختران کوچکی نیز شناسایی شدند که همسر دوم، سوم یا حتی چهارم شوهر خود بودند. مطابق گزارش تیم‌های شناسایی و مددکاری جمعیت ازدواج درازای مهریه در مناطقی چون جاسک بلوقستان و برخی دیگر از شهرهای جنوبی کشور امری رایج است. دخترانی در سینه‌ی تاپانزده سال به یک باره وارد زندگی زناشویی می‌شوند و در حالی که خود نوزوکودک هستند، باید از فرزندانی که به دنیا می‌آورند نگهداری کنند. بسیاری از کودکانی که سرچهارهایا می‌بینیم، احتمالاً برای آن روز توسط صاحب کارشان اجاره شده‌اند. بسیاری از زنانی که بایک نوزاد سرچهاره‌ای که تکدی گری می‌کنند، آن نوزاد را از والدین معتقد‌اش اجاره کرده‌اند. خیلی از کودکانی که به فروش می‌رسند، به منظور کار، گذایی و کسب درآمد و یا سوءاستفاده‌های جنسی به استثمار گرفته می‌شوند. استثمار گران‌غلب معتقد‌اند که برای تهیه ماده‌مخدوش به پول احتیاج دارند یا صرفًا صاحب کارانی که به کارمندانی کم خرج بی صدا. قاع و پیرکار احتیاج دارند. بایسین اکنون در بهزیستی است. بی سرپرست، امادیگر در خطر اعیاد قرار ندارد. دختر چهارده ساله‌ای که قرار بود توسط برادرش به فروش برسد، اکنون ۱۶ ساله است. جمعیت از فروشش جلوگیری و برایش شناسنامه تهیه کرد و اکنون در بابل همراه پدر و مادرش زندگی می‌کند. مددکاری سه ساله نیز خوشبختانه با حمایت جمعیت از وضعیت خطرپیش نجات یافت. هستی سه ساله به خانه ایرانی در روازه غارمی‌اید. دیگر فقط شنبه‌ها کارمی کند که همان هم به زودی تمام می‌شود. خانه ایرانی فرhzاد در حال تلاش برای بهبود وضعیت زینت است. تلاش برای این که کودک سومنش که تا چند ماه دیگر به دنیا می‌آید فروخته نشود. اما از سرنشست چه تعداد از کودکانی که فروخته می‌شوند مطلع نمی‌شویم؟ کودکانی که مانند کلاخرید فروش می‌شوند کوکدی شان مانند کلاب‌ایعتاد، کاراچاری، بردگی جنسی و ازدواج زودهنگام به مصرف می‌رسد. چرات عدد کودکان کل روزبه روز بیشتر می‌شود؟ چرا آمار، اخبار و گزارشات دقیقی از تعداد و وسعت این اتفاقات در دسترس مقرار نمی‌گیرد؟ چه افرادی بینهاده‌ای از بی اطلاعی مادران زمینه سود می‌برند؟ وهم ترین سؤال اینکه اگر بی خبری خبری مازاین فجایع در گسترش روزافزون شان نقش داشته باشد، پس آیدر قبال سرنوشت تلح این کودکان مسئول نیستیم؟

مادر جوانی که اعتیاد دارد و به خاطر اعتیادش از خانه طرد شده و در یک خانه‌ی تیمی، کنار دره‌ی فرhzاد، میان یاتوق مواد فروشان زندگی می‌کند. خانه‌ای که بین هفت تا ده زن و مرد معتقد دیگر در آن رفت و آمد دارند. دو فرزند اولش رادر همین خانه به دنیا آورد. آن هارا بس از تولد به معتقد‌اند دره فروخت. هر کدام را دویست و پنجاه هزار تومان. زینت اکنون برای بار سوم حامله است.

مزده دختر سه ساله‌ای بود که سال ۸۸ در محله‌ی شوش تهران توسط جمعیت شناسایی شد. پدر و مادرش معتقد بودند آن هله‌ای تأمین هزینه‌ی مواد خود قصد داشتند او را به قیمت هشت‌صد هزار تومان بفروشند. آن زمان اولین سال اجرای آئین شام عیاران بود. آئینی که جمعیت برای اعتراض به اعتیاد فراگیر در جامعه طراحی کرد. در جبوحه‌ی درگیری‌ها برای اجرای آئین، شناسایی مزده اتفاقی بود که همه رای برای ادامه کار مطمئن تر کرد. برای ادامه اعتراض به اعتیاد به قدری فراگیر، که دیگر علناً کودکان سه ساله و سه ماهه هم جزو قربانیان آن بودند.

همین امسال هستی شش ساله را شناختیم. دختری که در چهارراه قیطری به پشت چراغ‌های قرمز گذایی می‌کند و بدهی خوب این کار را نجام می‌دهد که خودش به تمامی هزینه‌ی اجاره شدنش را برای اجاره کنندگان تأمین می‌کند. «مامان و بام اجاره ام دادن...» خودش این طوره‌ی گفت. سراغ سرپرستش در مولوی که رفتند، گفت فرزند جاری اش است. پدر و مادرش معتقد‌اند و او هستی را هفت‌های صدوشست هزار تومان از آنها جاره کرده است! بولی که مادر و پدر هستی برای تأمین مواد شان می‌خواهند. نمی‌توان گفت کدام یک برایش بهتر است. با پدر و مادر معتقد‌زندگی کردن، بایس بریستی که اورایی گذایی سرچهاره‌ای هامی فرستاد و بعض‌امور در ضرب و شتم قرار می‌دهد بین «کودک کار» بودن و «کودک معتقد» بودن ارجحیتی وجود ندارد. هر دویه وجود معنای «کودک نبودن» هستند.

در فرhzاد تهران امسال زینت را بین رای‌باکرده‌یم. مادر جوانی که اعتیاد دارد و به خاطر اعتیادش از خانه طرد شده و در یک خانه‌ی تیمی، کنار دره‌ی فرhzاد می‌باشد. پاتوق مواد فروشان زندگی می‌کند. خانه‌ای که بین هفت تا ده زن و مرد معتقد دیگر در آن رفت و آمد دارند. دو فرزند اولش رادر همین خانه به دنیا آورد. آن هارا بس از تولد به معتقد‌اند دره فروخت. هر کدام را دویست و پنجاه هزار تومان. زینت اکنون برای بار سوم حامله است.

نمی‌ذارم بپریدش. پنج میلیون تومان مشتری پاش نشسته. پنج میلیون بدید، مال شما! هر جا می‌خوايد بپریدش! این با سخن مادر بایسین است در برابر درخواست مادرای بردن این نوزاد اور دُز کرده به بیمارستان ایا و خیم ترشدن حال بایسین، مادر بالآخر رضایت می‌دهد



نوع دیگری از مضماین فروش کودک به صورت متداول تری در برخی نقاط کشور وجود دارد. ازدواج زودهنگام درازای مهریه. راحله‌ی سیزده ساله دختری است که چندوقت پیش در «کن» در ازای مهریه‌ی پنج و نیم میلیون تومانی ازدواج کرد. خودش می‌گوید که آرزویش درس خواندن است و نمی‌خواهد ازدواج کند. خانواده‌اش اما معتقد‌اند که درس خواندن برایش مناسب نیست.

خانه ایرانی خاک‌سفید



همه چیز از یک شب قدر شروع می‌شود. از مینا زمانیان. از مینایی که می‌گفت: «من تو محله‌ای زندگی می‌کنم به نام خاک‌سفید و توی این محله بچه‌هایی رامی بینم که امروز برای پدر و مادرشون مواد تزریق می‌کنند و فردا برای خودشون» گفت و گفت تابله‌که تکانی بخورد خورده‌انسانیتی که در پس غبار روزمرگی هایمان باقی مانده بود. سخنانش دمی مسیحی بود برای کودکان غربت‌زدی حاشیه‌های فقیرنشین شهرمان.

خانه ایرانی خاک‌سفید سومین خانه ایرانی جمعیت امام علی (ع) در سال ۱۳۸۸ پس از ساختن مینا زمانیان در همایش آیین کوچه‌گردان عاشق و در راستای طرح کودکان بی کتاب آغاز به کار کرد. طرحی که بنا داشت معضلات کودکان محروم از تحصیل را به گوش جامعه بازخوانی کند. خانه ای علم پناهگاه کودکان بی پناه است. سقفی دارد به بلندی آسمان برای یادگرفتن پرواز، پرواز کودکان بی کتاب: که بی‌اموزند نوشتند را، خوشنده را، خانه آغوشی داردگرم، تا کودکانش یادبیگرند عشق را، محبت را، همراه را...

خانه چار دیواری است که ایستادن مقاومت کردن در برابر ناملایمات زندگی را یادمان میدهد. یادمان می‌دهدست کودکان بی پناه را به گرمی بفشاریم و هویتشان ببخشیم، کنار خنده‌های زیبای کودکان بخندیم و کنار گریه‌های معصومانه‌ای آهه‌آگریه کنیم... دریک کلام، خانه ایرانی یادمان می‌دهد زندگی کردن را...

کودکان مورد حمایت خانه ای علم خاک‌سفید هم اکنون بیش از ۱۲۰ کودک و نوجوان هستند که معضلات شایع بین آن‌ها و خانواده‌هایشان اعتیاد، فحشا، نداشتن اوراق هویت، بزه‌کاری، تکدی‌گری، مواد فروشی، ازدواج در سنین بایین، سوء‌غذیه و شیوع بیماری‌های عفونی و ... است. حدود نیمی از این کودکان دختر و نیمی دیگر پسر هستند. هم‌چنین نیمی از آن‌ها ایرانی و نیمی دیگر افغان هستند.

تیم حقوقی خانه ای علم تاکنون موفق شده تابرانی بیش از ۶۰ کودک شناسنامه تهیه کند و تعداد زیادی از آن‌ها را در مدارس ثبت‌نام کرده است. گروه مددکاری تاکنون تعداد زیادی از پدران و مادران و بچه‌هایی که در گیر اعتیاد بوده‌اند را کمک کرده تا اعتیادشان را ترک کنند. تعداد زیادی از کارتن خواب‌های محل را ساماندهی کرده است. به منظور کنترل سوء‌غذیه‌ی رایج بین کودکان هر روز در خانه ایرانی یک وعده غذای گرم به همراه یک یا دو میان وعده به کودکان داده می‌شود. هم‌چنین در موارد متعددی مکمل‌های غذایی به کودکان داده می‌شود. علاوه بر مباحث تئاتر، نقاشی، زبان، سفال، کتاب‌خوانی، نجوم، دستبندبافی، کاردستی و ... نیز برگزار می‌شود.

یکی از گروه‌های به شدت آسیب‌پذیر در منطقه‌ی خاک‌سفید دختران ۹ تا ۱۴ ساله هستند. دخترانی که به علت‌های مختلفی از جمله نبود مفهومی به نام خانواده، از هم گسیختگی کامل خانواده بر اثر اعتیاد پدر و مادر و در موارد بسیار مشاهده رابطه زناشویی پدر و مادر یا رابطه جنسی پدر و مادر با افراد غریبه، در سنین بسیار بایین به سمت فحشا کشیده می‌شوند. دخترانی که در سنین کم مجبور به فحشا شده‌اند تا هزینه‌ی مواد پدر و مادرشان را تأمین کنند یا به دنبال مهری که حتی اندکی از آن را در بنیان خانواده دریافت نمی‌کنند، به سمت شرایط نامعلوم‌تری فرار می‌کنند. شرایطی که یا فحشاست یا ازدواج در سنین پایین. البته بسیاری از ازدواج‌ها در این سن و سال به اجبار خانواده است. دختری که پدرش با زنی ۵ - ۶ سال بزرگ‌تر از او ازدواج کرده و هر روز برای نگهداری از او بهانه‌ای می‌آورد و گاهی او را روزها در اتاقی حبس می‌کند، فکر می‌کند اگر در این سن با هر کسی ازدواج کند اوضاعی بهتر از خانه‌ی پدری خواهد داشت. متأسفانه در برخوردهای مختلفی که بازدیدهای مسئول داشتایم متوجه شده‌ایم در این کودکان دغدغه‌ی مسئولان ما نیست. بارها مارنهیب هم زده‌اند که به شما چه ربطی دارد؟ آیا واقعاً به من ربطی ندارند که پدری معتقد، دختر نوجوان خود را برای اندکی نششگی به پیرمردی اجاره دهد؟ آیا واقعاً به من ربطی ندارد وقتی که پدری به بهانه این که دیگر نمی‌توانم خرجت را بدهم می‌خواهد دختر ۱۴ ساله‌اش را شوهر بدهد. آیا واقعاً به من ربطی ندارد وقتی دختری که توسط خانواده‌ای خربزداری شده مورد تجاوز قرار می‌گیرد...

مفصلات

منطقه «ترکمحله» که به نوعی مرکز تبادل مواد مخدر در شهر است را می‌توان یکی از پرمعدل ترین مناطق شهر دانست. این منطقه علی‌رغم اینکه به لحاظ جغرافیایی در داخل شهر قرار دارد، نوع معماری ساختمان‌ها و بافت کوچه‌هایش به طرز محسوسی متفاوت با بافت سایر محلات است. اکثر کودکان ساکن در این منطقه مشغول به تحصیل هستند ولی بخشی از آن‌ها نیز بدون شناسنامه و بالطبع محروم از تحصیل می‌باشند. کار کودکان این منطقه اغلب کمک به والدین در فروش مواد است و در غیر این صورت برخی از آن‌ها به کارهای صنعتی و کارهایی نظیر چوبانی و باغبانی در کنار والدین خود مشغول می‌باشند. لازم به ذکر است که در صدقابیل توجهی از فعالیتهای مذکور در اوقات فراغت کودکان و در زمانی جز زمان تحصیل صورت می‌گیرد. نکته‌ای قابل توجه، با وجود اینکه به رغم ماین منطقه پرمعدل ترین محدوده برای کودکان می‌باشد، تنها یک مدرسه در این منطقه موجود می‌باشد. مدرسه‌ی شهید مرادی که از لحاظ جنسیت و از لحاظ ردیبدنی مختلط می‌باشد. بدین ترتیب که دانش‌آموزان کلاس اول و دوم در یک کلاس، کلاس سوم یک کلاس، کلاس چهارم و پنجم در یک کلاس و کلاس ششم نیز در یک کلاس تحصیل می‌کنند. مشکلات و آسیب‌های زیاد دیگری نظیر تنبیه‌های بدنی و آزارهای روحی نیز گریبان‌گیر کودکان مشغول به تحصیل در این مدرسه می‌باشد. فضاهایی بسته و درون محله‌ای حاکم در این منطقه موجب آن است که کودکان فضایی جز فضای محله را تجربه نکرده و لذا آینده‌ای مختصوم به آن‌چه در اطراف خود می‌بینند را متصور شوند. حال آن‌که ما برآن شدیم تا با حضور در محله و سعی در فراهم‌آوردن بستری برای این کودکان، زمینه تجربه حضور در فضایی جز آن‌چه تاکنون دیده‌اند را مهیا سازیم. یقیناً ایندی‌ای حضور ما در ترک محله با مشکلات و مسائل زیادی از سوی ساکنان محله نظیر عدم پذیرش از سوی ساکنان، حفاظ‌پاصله و عدم اطمینان، نگاه‌های کنجکاو و پیگیر و پر از سوال و نهایتاً وجود حس نامنی متقابل رویدرو شد. خوشبختانه به مرور زمان و پس از تعامل با تعداد زیادی از خانواده‌ها و هم‌چنین ایجاد رابطه دوستانه با کودکان و رفوه‌آمدگاهی مکرر برای اعضای محله به چهره‌های آشنا تبدیل شدیم و آن فضای سخت و غیرقابل نفوذ اولیه حاکم نبود.

«شهرک نوبنیاد» یکی دیگر از بخش‌های آسیب‌پذیر و پرمعدل شهرستان ساری می‌باشد که از چند سال قبل جوکی‌های شهرهای قائم‌شهر و ساری از سطح شهر جمع آوری شده و جهت سکونت به آن منطقه انتقال داده شده‌اند.

آمار کودکان بدون شناسنامه و کودکان کار در این شهرک بسیار بالاست. اکثر کودکان نوبنیاد برای تکدی گری و دستفروشی به سایر شهرهای مازندران و حتی تهران می‌روند. آمار تن‌فروشی نیز در این شهرک بسیار بالاست که نهایتاً نیز باعث سرایت بسیاری از بیماری‌ها می‌شود. کما آن‌که آمار مبتلایان به هپاتیت در این شهرک بسیار بالاست. ازدواج مجدد نیز بسیار رواج دارد که اغلب از زن دوم به هدف کاسبی استفاده می‌شود. هم‌جنین‌گرایی و سوءاستفاده جنسی نیز امر بسیار رایجی می‌باشد که اغلب نیز از سنتین پایین و حتی زیر ۶ سال صورت می‌گیرد. فروش بچه‌ها نیز اغلب در همان زمان تولد کودکان اتفاق می‌افتد. آمار طلاق و خودکشی نسبتاً پایین است. ابتدای حضورمان در شهرک نوبنیاد نیز مانند منطقه ترک محله طبیعتاً با مشکلات و موانع بسیاری همراه بود. خانواده‌ها به هیچ وجه با ما که برایشان غریب محسوب می‌شیم ارتباطی برقرار نمی‌کردند و از دادن اطلاعات و بیان کردن مشکلات خود اجتناب می‌کردند ولی کم کم طی دو سال حضور مستمر و فعالیت جمعیت در منطقه و اجرای طرح‌های مختلف نظیر کوچه‌گردان عاشق، فضای اعتماد بین اهالی محل و جمعیت شکل گرفته، به طوری که خانواده‌ها شدیداً در بی ارتباط و حضور بیشتر جمعیت در محله هستند. همان‌طور که پیش‌تر ذکر گردید، طرح کودکان بی کتاب خانه‌ایرانی ساری نیز با حضور ده نفر از کودکان این محله آغاز شد و در حال برگزاری است. در مجموع ۴۰ کودک تحت پوشش خانه ایرانی ساری هستند. معاینه‌پزشکی و دندانپزشکی این کودکان نیز ابتدای ورودشان به خانه ایرانی انجام گردید. هم‌چنین ازان‌جا که همه‌ی آن‌ها کودکان کار هستند، برآئیم تا هرچه زودتر با فراهم آوردن و عملی کردن طرح‌های کارآفرینی برای شان، مانع از آن شویم تا در آمدزایی صرف، سدی در مسیر تحصیل آن‌ها ایجاد کند و امیدواریم که این مهم نیز هرچه سریع‌تر میسر گردد.

صفد ۱۳ ساله در خرایه‌ای به دنیا آمده که همیشه پاتوق مواد مخدر و مکانی برای فحشای مادر و اطرافیان بوده و هست. صدف از سنتین پایین در معرض سوءاستفاده جنسی بوده و هم‌چنان برای گدایی و فحشا به تهران و خیابان‌های ساری فرستاده می‌شود. وضعیت بهداشتی خانه شدیداً نامناسب است و کودکان در معرض ابتلا به انواع بیماری‌ای می‌آیند و مشکلات پزشکی و ... آن‌ها در حال پیگیری است ولی هم‌چنان مشکلات زیادی گریبان‌گیر صدف و امثال او است.

جمعیت امداد‌دانشجویی ساری از سال ۱۳۹۰ باشناشایی و جستجو در مناطق معمول خیز شهر و جشن هفت‌سین برگزاري فعالیت نمود و تا آبان ماه ۱۳۹۲ فعالیت خود را در قالب طرح‌های کوچه‌گردان عاشق، بوی عیدی، جشن هفت‌سین برگزاري باحضور ۲۱ کودک بدنی‌پرست ایگاری ادامه داد. در آبان ۱۳۹۲ نیز خانه‌ای ایرانی باحضور کودک بدنی‌پرست ایگاری نقاشی و تئاتر بوده که در ادامه با برگزاری کلاس‌های درسی، زبان انگلیسی و کلاس فوتbal (برای مددجویان پسر) این فعالیت‌ها شکل گسترش دهتری به خود گرفتند.

فعالیتها

برگزاری جشن یلدا، اردوی عباس آباد بهشهر، بازارچه خیریه در دانشگاه هدف، تهیه غرفه فروش دست‌ساخته‌های مددجوها در بازارچه هتل‌مندان، ارائه خدمات پزشکی به مددجویان، ارسال بسته‌های مواد غذایی ماهیانه به خانواده‌های تحت پوشش، کارآفرینی برای زنان سرپرست خانوار، خرید لباس عید و برگزاری جشن هفت‌سین برگزاري فعالیت‌های خانه ایرانی ساری در سال گذشته بوده است. شایان ذکر است که هنرجوهای تئاتر پس از ۴ ماه تمرین در جشن هفت‌سین برگزاري موفق به اجرای کار خود شدند که اجرای کم‌نظیرشان با استقبال و تشویق زیادی از سوی مخاطبان رویدرو شد. علی‌رغم تکرار همان اجرا در دانشگاه بهشهر در صدد آئین تا فرست اجراهای عمومی بیشتری را برای آن‌ها مهیا سازیم، اکثر مددجویان خانه‌ای ایرانی ساری ساکن دو منطقه معلم خیز «ترک محله» و «شهرک نوبنیاد» هستند.

خانه ایرانی ساری



خانه ایرانی

ملک آباد کرج

معرفی مختصر و کلی از خانه:

خانه ایرانی ملک آباد بعد از حدود ۱۰ ماه شناسایی اعضای جمعیت در مناطق معضل خیز کرج به مهرماه ۱۳۹۲ تأسیس شد و هم‌اکنون با تحت پوشش قرار دادن کودک (۳۰ دختر و ۳۱ پسر) و ۲۵ خانواده، مشغول فعالیت می‌باشد. کودکان تحت پوشش از ۵ تا ۱۶ سال سن دارند که ۲۹ نفر آن‌ها ایرانی و ۳۲ نفر افغان می‌باشند. ۳۱ تن از این کودکان جزو کودکان کار و خیابان هستند (۸ دختر و ۲۳ پسر)، که به کارهایی همچون کار در مزارع، جمع‌آوری ضایعات، دست فروشی، گدایی، فال‌فروشی و بعض‌آ پخش مواد مشغول‌اند. تیم مددکاری خانه ایرانی، ماهه‌است با کارکرده این کودکان و خانواده‌هایشان و فراهم کردن زمینه‌های لازم سعی دارد این کودکان را از چرخه‌ی کار خارج کند که در چند مورد محدود (۵۰ مورد) موفق بوده و در باقی موارد با مشکلات بسیاری رو به رو بوده است. از بین ۶۰ کودک تحت پوشش ۷ نفر مدرسه می‌روند و ۵۴ نفر تا به حال یا مدرسه نرفته یا ترک تحصیل کرده بودند و هم‌اکنون در خانه‌ی ایرانی ملک آباد مشغول تحصیل‌اند. تنها ۸ نفر از ۶۱ کودک دارای شناسنامه یا اوراق هویت بوده و برای سایرین تیم حقوقی پیگیر گرفتن شناسنامه و اوراق هویت برای این کودکان است. هم‌اکنون (بعد از ۹ ماه که از فعالیت خانه می‌گذرد) ۲۵ تن از این کودکان که در خانه ایرانی ملک آباد شروع به سوادآموزی کرده بودند، در حال تمام کردن پایه‌ی اول، ۱۱ تن از کودکان که پایه اول را هم در این مرکز گذراندند در مقطع دوم مشغول تحصیل‌اند که ۲ تن از آن‌ها به زودی دانش‌آموز پایه سوم می‌شوند. ۵ تن از کودکان تحت پوشش ترک تحصیل کرده بودند، که با فعالیت تیم مددکاری ۳ تن از آن‌ها سال تحصیلی گذشته راهی مدرسه شده و ۲ تن دیگر مهرماه به مدرسه بازخواهند گشت. آموزش به کودکان تنها در خانه ایرانی صورت نمی‌گیرد؛ به گونه‌ای که به منزل ۳ تن از دختران که به دلیل تعصبات قومی و قبیله‌ای اجازه درس خواندن داده نمی‌شود، از سوی خانه ایرانی معلم فرستاده می‌شود. همچنان در این مرکز آموزش‌های فوق برنامه مثل زبان، کامپیوتر و نقاشی هم ارائه می‌شود، که مخصوصاً سایت کامپیوتر، با استقبال زیادی از طرف بچه‌ها رو به رو شده است.

تیم پزشکی خانه: طی ۹ ماه گذشته هر روز پیگیر مسائل بهداشتی، درمانی و تغذیه‌ی بچه‌ها بوده به گونه‌ای که تاکنون ۳ نوبت واکسن هپاتیت زده شده از بچه‌های HIV گرفته شده. همگی مورد بینایی سنجی و شناوایی سنجی قرار گرفتند و موارد لازم تحت درمان گفتار درمانی هستند. هرماه کودکان توسط پزشک معالج و متخصص طب سنتی ویزیت می‌شوند و به طور مرتبت آموزش‌های بهداشتی به بچه‌ها داده می‌شود و چند تن از بچه‌ها که بیماری‌های خاص دارند تحت درمان هستند.





بهره کشی از کودکان و کار اجباری: از کارهای سخت سر مزارع گرفته تا گدایی و دستفروشی، همچنین جمع‌آوری ضایعات و بعض‌ا پخش مواد هم در بین کودکان دیده می‌شود.

کودک آزاری: نمونه‌های مشاهده شده کودک‌آزاری و آسیب‌های جسمی و جنسی وارد آمده به کودکان در این منطقه بسیار زیاد است و آثار سوختگی‌های ناشی از سیگار و سیخ روت بسیاری از بچه‌های دیده می‌شود.

خرید و فروش کودکان: قیمت هر کودک از ۱۰۰۰۰ تومان تا ۱۵ میلیون تومان گزارش شده که از این کودکان برای کار اجباری، گدایی و دستفروشی، حمل مواد، سوءاستفاده‌های جنسی و ... بهره کشی می‌شود و در بیشتر موارد کودکانی که پدر و مادر کارتون خواب و معتمد دارند، به حال خود رها می‌شوند و توسط مواد فروشان و سودجویان تصرف می‌شوند.

قرص، عدم بهداشت و سوءتعذیه کودکان: قصر را از روی پوشش ساکنین، خصوصاً بچه‌ها که حتی در زمستان کفش به پانداشت و لباس مناسبی بر تن ندارند، می‌توان دید. همچنین سوءتعذیه و عدم رشد استخوانی که در بسیاری از کودکان باز است را می‌توان مشاهده کرد. بوی تufen ناشی از فاضلاب و زباله‌هایی که هیچ‌گاه جمع‌آوری نمی‌شود، در بسیاری از کوچه‌ها به مشام می‌رسد. بسیاری از خانه‌ها از آب آشامیدنی و حمام محرومند و همین امر به بیماری‌ها و ناراحتی‌های پوستی دامن زده است. وجود سگ‌های ولگرد و آلوده که همیازی بچه‌ها هستند باعث شیوع شیپش در این محله شده است. در ملک‌آباد دعوا، زورگیری، چاقوکشی و شرب خمر بسیار دیده می‌شود. شرب خمر محدود به بزرگسالان نیست و در بسیاری از کودکان هم دیده می‌شود. به گونه‌ای که حتی در مواردی باعث تشنج و اورژانسی شدن وضعیت کودک گردیده است. در ملک‌آباد حتی کلانتری هم وجود ندارد. افتقار فرهنگی، تعصبات قومی و قبیله‌ای و بالا بودن آمار بی‌سادی و فرزندآوری بسیار، با وجود فقر مالی هم به دیگر مشکلات این منطقه دامن زده است.

چشم انداز و بازخورد خانه در محله:

در حال حاضر خانه ایرانی ملک‌آباد در تلاش است با کمک خیرین و اعضای داوطلب خود شرایطی را فراهم کند که بتواند از بین حدود ۱۵۰ کودک دیگری که پشت در هستند و باید از لحاظ آموزشی و تحت حمایت قرار بگیرند، تعداد دیگری را تحت پوشش بگیرد و در جهت کاهش مشکلات این منطقه بکوشد و با برقراری ارتباط با شهرداری، شورای شهر، بهزیستی، نیروی انتظامی و دیگر ارگان‌های مسئول در منطقه، سدای مردم و کودکان آسیب‌دیده این منطقه را به گوش مسئولین برساند و آن‌ها را متوجه وظایف خود نماید. همچنین با آگاهی‌رسانی به مردم محله از خود آن‌ها جهت بهمود وضعیت‌شان کمک گیرید. هم‌اکنون خانه ایرانی ملک‌آباد، در محل و بین کودکان کاملاً شناخته شده است و روزانه چندین کودک برای ثبت‌نام مراجعته می‌کند. همچنین بین مادران و خانواده‌ها جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده و معتمد اهالی محل شده است.

مواردی از کودکان آسیب‌دیده ملک‌آباد:

«افسون» و «کیمیا» دو خواهر ۹ و ۱۲ ساله هستند. پدر و مادر این دو خواهر به خاطر اعتیاد و مشکلات روحی در این سال‌ها آسیب‌های جسمی و روحی و روانی بسیار زیادی به این کودکان وارد کردند و برای تأمین هزینه‌های خود و البته اعتیادشان بچه‌هارا برای گدایی به قبرستان می‌فرستادند. به گونه‌ای که در اثر فشارهای روانی وارد آمده، کیمیا از لحاظ رشد استخوانی (بنابراین آزمایشات صورت گرفته) رشد کافی نداشته و ۹ ساله است، ولی در اصل ۱۲ سال سن دارد. همچنین دچار افسردگی و درخودماندگی است. هر دو کودک آثار سوختگی با سیگار را روی دست‌هایشان دارند. افسون آثار کودک‌آزاری بسیار زیادی روی پاهایش که جای سوزانده شدن با سیخ و ... است دارد که بسیار دلخراش است. در حال حاضر هر دو کودک تحت حمایت جمعیت بوده و در خانه ایرانی درس می‌خوانند. کیمیا با خاطر مشکلات جسمی و روحی و افسون به خاطر لکنت زبان، تحت درمان هستند. پدر و مادر در حال حاضر ترک کرده‌اند، ولی بیکاری باعث فقر شدیدی در خانواده شده است.

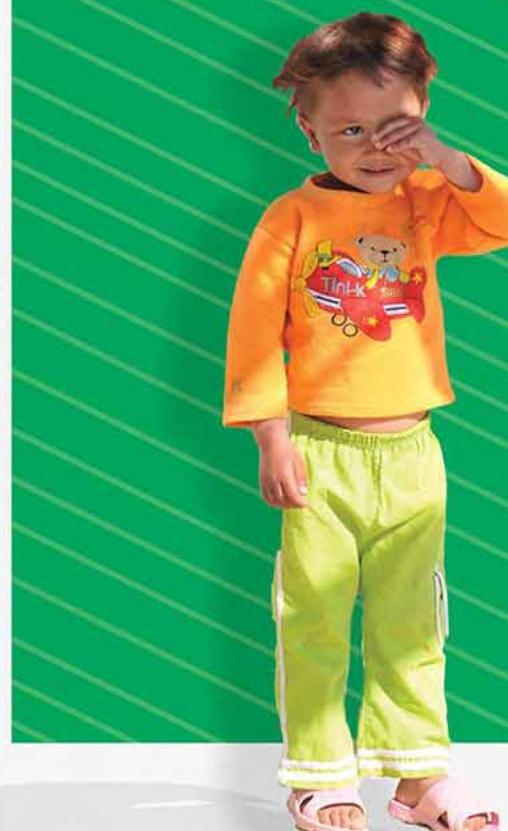
در بحث کارآفرینی، خانه ایرانی ملک‌آباد با داشتن کارگاه سفال‌گری و الکترونیک و برگزاری کلاس‌های آموزش‌های هنری (صنایع دستی) به کودکان و مادران فعال است. همچنین در بحث ورزش و هویت‌سازی با پسران ۲ روز در هفته در باشگاه و با حضور مریبان، فوتبال و باختران والیبال کار می‌شود.

کتابخانه خانه ایرانی نیز که به تازگی با بیش از ۹۰۰ جلد کتاب مخصوص کودکان افتتاح شده، کودکان را به بحث و کتابخوانی تشویق می‌کند. در طرح مادرانه نیز با دادن آموزش‌های بهداشتی و گذاشتن کارگاه‌هایی جهت بالا بردن آگاهی مادران در خانواده، سعی در بهبود شرایط خانواده شده است.

مشکلات و معضلات محله

اعتباد: به گفته اعضای بسیج مسجد جامع حضرت ابوالفضل ملک‌آباد، ۱۸۰ موادفروش عمدۀ در منطقه ملک‌آباد، عرب‌آباد و مهدی‌آباد مشغول فعالیت هستند و تعداد مواد فروشان جزء که اصلاً قابل برآورده نیست. در قسمت‌هایی از ملک‌آباد، نظریه سه شنبه بازار و پشت آن و حاشیه ملک‌آباد، کارتون خوابهای معتمد بسیاری دیده‌می‌شوند که در خرابه‌های زندگی می‌کنند. در میان کارتن خوابهای معتمد، تعداد زنان و دختران جوان نیز کم نیستند. تن‌فروشی دختران و زنان جوان به خاطر پول و از سرگرسنگی و نداشتن جای خواب و گرفتن مواد مخدوش با خاطر اعتیادشان گزارش و دیده می‌شود. اعتیاد به هروئین و شیشه، بیشترین شیوع را در این منطقه دارد.

۲۷



نَفَرَ آباد

رویا منوچهري

کوڈکان کار پاکستانی و قلعہ گیری



و قلعه گبری چند خانواده‌ی جدید پاکستانی...در اطراف شهری خانواده‌های پاکستانی زیادی در سکوت زندگی می‌کنندی که کسی چیزی از بودنشان بداند پنج کیلومتری شهری... رستای خیرآباد... چرخی داخل رستای زنیم، از چیزی که فکر می‌کردیم خیلی کوچک است فقط سه تا کوچه... یکی کی درب خانه‌ها را زدیم، خانه‌ی اول وارد یک زیر زمین پنج -شش متري شدیم، پدر خانواده چند سالی است که فوت گرده. مادر خانواده از دخترانش برای مان تعزیز کرد که یکی به خاطر اعتیاد شوهرش جدا شده و با یک دختر دو ساله دوباره مهمان خانه‌ی مادرش است. دختر دیگر، اما با سختی زیاد وارد دانشگاه شده. اما سه کودک دیگر در خانه بودند که رنگ موهای شان از سوءتعذیب تغییر کرده بود. از آن‌ها پرسیدیم مادر جواب داد که: «بچه‌های براذر هستند که به خاطر اعتیاد براذر مادرشان رهایشان کرده و براذر هم یک روز بی خبر آن‌ها را به حال خودشان گذاشت و رفت حالا من مانده‌ام با سه کودک قد و نیم قد که برای بزرگ کردن شان در خانه‌ای مردم کار می‌کنم و زندگی‌شان برایم از جانب هم مهم‌تر است. هر کاری لازم باشد انجام می‌دهم.»

و همین‌طور خانه‌ای بعدی... یکی در میان در خانه‌ها، کودکان محروم از تحصیل ایرانی که برای گذران زندگی مجبور به کار کردن در کارخانه‌های شمعدان سازی آن اطراف بودند را دیدیم. روز بعد در کارخانه‌ی شمعدان سازی... کودکان زیر سیزده سال را دیدیم که هر روز ساعت‌ها روی روی کوره‌ها می‌ایستند تا خروج زندگی را بدهند.

کبیرآباد، یک خراب آباد کوچک!

خیلی دور بود و برخلاف اسمش خیلی کوچک. کبیرآباد، جایی است که عده‌ای با هزار میلیون آن روز از داری نه چندان دور، برای کمی امکانات برای گوییم، به آن پناه آورده‌اند. براذران و خواهان افغانمان را می‌گوییم. به آبادی‌های اطراف شهری رفته بودیم. آری! تمام آبادی‌هایی که از آبادانی فقط اسمش را یدک می‌کشند. چشمان معموص تمام کودکانش هنوز مقابل چشمانم می‌خندند. طفلکانم چقدر ساده با دیدن چند غریبه به وجود می‌آیند و با شوق و ذوق، تمام آبادی را به دنبال ما می‌آیند و می‌خندند. در تمام این آبادی‌ها؛ جعفر آباد، سلمان آباد، اسماعیل آباد، کبیرآباد، خیرآباد و... هیچ آبادی نبود... هیچ بزرگی نبود... هیچ خیری هم نبود. نه مدرسه‌ای، نه درمانگاهی، نه فروشگاهی، تنها کارخانه‌هایی بود که کودکان معموص را شاید از سر لطف به برگی می‌گرفت. فرشته‌های کوچک با پاهای اغلب برهنه هر روز از کبیرآباد و جعفرآباد، به شورآباد می‌رond تا درس بخوانند، با اینکه حتی مدرک تحصیلی هم دریافت نمی‌کنند. با اینکه از رسم اجدادی‌شان هم خبر دارند که بیشتر از پانزده سال ماندن در خانه‌ی پدر خوبیت ندارد، باز امید دارند شاید روزی ورق برگرد و دستی نه از غیب بلکه از حضور، حضوری عاشقانه سرنوشت را جور دیگری برایشان رقم بزنند...

اینها آبادی‌های نآباد شهری هستند... شهری که روزگاری برای خود فخر ایران بود.

اینجا پشت حرم شاه عبدالعظیم است، محله‌ی نفرآباد. از اهالی که پرسیدیم فهمیدیم حداقل پنج سالی می‌شود که شهرداری برای بزرگ‌تر کردن حیاط حرم، خانه‌ها را خراب کرده و خرابی هر خانه تبدیل شده به محل زندگی کارتون خواب‌های آن جا. جلوتر که رفیم متوجه شدیم به ازای هر دو خانه یک خانه‌ی خراب شده در این محله هست اما انگار حیاط و پارکینگ حرم بهانه‌ای بیش نیست. اهالی آن جا از خانه‌های فساد و پخش مواد مخدوش خبر دادند که انگار خراب کردن خانه‌ها برای از بین برداشتن خیلی نتیجه‌بخش نبوده. بیشتر که در محله گشتم کودکان افغان محروم از تحصیل زیادی را دیدیم. سرمه باهشت‌زهرا... پشت چراغ قرمز... با اسپند به سمت ماشین مامی آیند. دختر نوجوان با موهای بافتی زیبا و بالله‌جهی پاکستانی از مایپول می‌خواهند. می‌بهوث زیبایی آن‌ها با آن لباس‌های رنگی رنگی، اما مندرس شده بودم که چراغ سبز شد. صدای ممتد بوق ماشین‌ها... ماشین را به کناری پارک می‌کنیم و به دنبال آن‌ها به آن سمت چهارراه می‌رویم. حدوود پنج بچه‌ی دیگر هم آن جا بودند. هر کدام یک بچه‌ی کوچک به بغل داشتند. با هم، هم کلام شدیم... دو سال بود که از پاکستان به ایران مهاجرت کرده بودند. از محل سکونت آن‌ها پرسیدیم. قلعه‌ی گبری را آدرس دادند.

روز بعد... قلعه‌ی گبری... به انتهای قلعه رسیدیم. اما خبری از خانه‌ای نیست... از هر کس می‌پرسیم نشانی از پاکستانی‌های ساکن آن جا ندارد. ماشین را پارک می‌کنیم... به آن طرف تپه می‌پریم. یک زمین کشاورزی بزرگ. عده‌ای بر سر زمین مشغول به کارند. یک در بزرگ قدیمی می‌بینیم. در می‌زینم. خدای من! گویی به شهر دیگری راه پیدا کردیم. یک حوض وسط یک حیاط بزرگ، دور تا دور حیاط خانه‌هایی که درشان با پرده پوشیده شده است... ساکنین خانه شاید به چهل نفر می‌رسیدند که هر خانواده‌ی الی ده کودک داشتند... بوی شدید نگهداری دام و زیاله آدم را گیج می‌کرد. دختران زیبای اسپند دود کن یکی از اتفاق‌ها بیرون می‌آیند و با صمیمیتی باور نکردنی، ما را در آغوش می‌گیرند. یکی از آن‌ها با اصرار ما را به یکی از اتفاق‌ها دعوت می‌کند. داخل اتفاق بو شدیدتر می‌شود. گف زمین پارچه‌ی کثیفی انداده شده و هیچ نوری در اتفاق نیست. دیوارها کاملاً سیاه شده از آلودگی

- اوضاع و احوال چطور است؟ چطور شد که به ایران آمدید؟ در اینجا چطور زندگی می‌کنید؟ بچه‌ها درس خوانده‌اند؟

- بعد از سیلی که در پاکستان آمد تمام زندگی مان از بین رفت و مجبور شدیم به ایران مهاجرت کنیم. بچه‌ها سر چهارراه‌ها گدایی می‌کنند. ما هم کارگریم، روی زمین کار می‌کنیم.

دختر مو بافتی زیبا با آن چشم‌های رویانی از نامزدش برای ما می‌گوید که در پاکستان است. عکشش را از داخل جعبه‌ای به ما نشان می‌دهد...

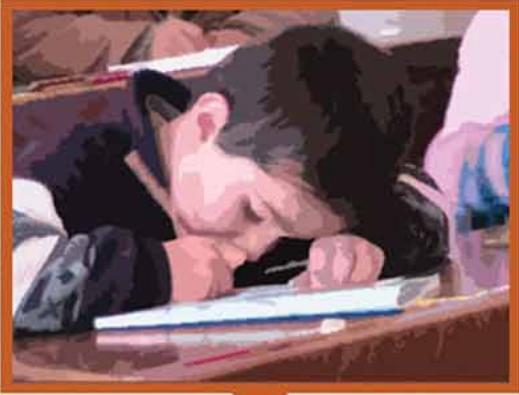
- مگر تو چند سالته؟

- سیزده سالمه، دو سال پیش نامزد کردم... در راه بازگشت با خود فکر کردیم این‌ها چند خانواده‌ی محدود هستند که بنایه دلایلی مجبور به مهاجرت شدند... در روزهای بعد بر حسب اتفاق در قوچ حصار چندین خانواده‌ی قبیمی پاکستانی و در قلعه‌ای میون چند خانواده‌ی دیگر پاکستانی

شهری؛ پایتخت کهن ایران و حاشیه‌ی امن امروز برای زندگی فقر

یک روز از شغل مورد علاقه قان را شرح دهید

موضوع انشاء:



بعد از آن یک خانم بزرگتر به اسم مینا حرف زد که باز هم ما چیز زیادی نفهمیدیم. آنقدر فهمیدیم که او خیلی سختی کشیده. ما خیلی دوست داریم وقتی مجری شدیم مانند آقای الیخانی هی پریم و سطح حرفهای مهمان برنامه. این کار باید خیلی حال بددهد. وقتی مینا گفت این حق دخترهای ما نیست و از آنها استفاده جنسی می‌شود پدرمان ناگهان سرفه کرد و دستش اتفاقی به کنترل خورد و کانال عوض شد.



ما خیلی ناراحت شدیم چون دوست داشتیم بدانیم از چه جنسی استفاده می‌شود. همین هفته پیش پدرمان اسمال آقا کایینت ساز، دوست صمیمی اش را برای تعمیر کایینت‌های آشپزخانه‌مان آورد. اسمال آقا پس از بررسی کایینت‌ها گفت احمد آقا دهستان سرویس است چون دیگر از این جنس در بازار نیست و وقتی پدرمان پرسید هزینه‌اش چقدر می‌شود گفت بستگی دارد چه جنسی بخواهد. از آن جا که ما بسیار باهوش هستیم به سرعت حدس زدیم حتماً باید کار مینا کایینت‌سازی باشد.

بعد از چند دقیقه که پدرمان دوباره زد کانال سه برنامه داشت تمام می‌شد. ما خیلی دوست داریم جای آقای الیخانی باشیم تا هر وقت از آن گردایی و سطح می‌آییم بیرون آن چیز گنده پایین بیاید و مهمان‌ها غیب شوند. خیلی هیجان دارد. ما قبلن شبیه آن را در داستان علی بابا شنیده بودیم. آنجا که دم غار می‌گوید کنجد بسته شو و سنگ جلوی غار کنار می‌رود. وقتی برنامه تمام شد دختر خاله‌مان سریع گوشی اش را برداشت و به نیلوفر دوست صمیمی اش اس ام اس زد. مادر هم در حالی که در چشم‌هایش اشک جمع شده بود گفت: ای شالا خدا کمکشان کند و رفت نماز مصتبه بخواند. پدرمان هم یک آروغ زد و کانال را عوض کرد. ما خیلی دوست داریم مجری باشیم چون همه مجری‌ها را دوست دارند. تازه آن‌ها لباس‌های خوب هم می‌پوشند و کلی پول در می‌اورند و مادرمان می‌گوید آخر عاقبت دارد. ما دوست داریم مجری بشویم نه کایینت‌ساز... این بود انشای ما | علی درستکار | سوم عدالت

ما آرزو داریم زودی بزرگ بشویم. آنقدر که بتوانیم به طلویزیون برویم و به جای آقای الیخانی مجری برنامه ماه عسل بشویم. در فامیل ما همه او را دوست دارند و می‌گویند آدم خوبی است. مخصوصاً دختر خاله‌مان بهنزا. او تازه کنکور داده و منتظر جوابش است. او همیشه ماه عسل را می‌بینید و می‌گوید آقای الیخانی خیلی نایس است و هر بار که این را می‌گوید خاله‌مان چپ چپ نگاهش می‌کند. ما نمی‌دانیم نایس یعنی چی اما حتماً چیز خوبی است. ما دوست داریم آدم‌های مختلفی را به برنامه مان دعوت کنیم اما پدرمان می‌گوید این‌هایی که به ماه عسل می‌آیند همه‌شان بدیخت بیچاره هستند و از وقتی این را شنیدیم دیگر دوست نداریم مهمان باشیم بلکه دوست داریم مجری باشیم. دیشب مهمان ماه عسل چننا بجه همسن ما و دوست خانم بزرگ بودند. از غذا خاله‌مان هم برای افتخاری تلب بود.

ما از برنامه دیشب بسیار متعجب شدیم چون یکی از بچه‌ها گفت روزی ۵۰ هزار تومان در می‌آورد. از آنجا که یکی دیگر از آرزوهای ما داشتن سه هزار میلیارد تومان پول است که حدودن می‌شود خیلی، ما هم خیلی دوست داریم از الان که کوچک هستیم روزی ۵۰ هزار تومان دریاوریم تا وقتی که بزرگ شدیم مجبور نشویم یک هویی همه‌اش را اختلاس کنیم چون مادرمان می‌گوید اختلاس کار بدی است و همه کسانی که این کار را انجام می‌دهند یا قایم می‌شوند یا فرار می‌کنند. تازه یکی هم آن وسط به صورت تصادفی اعدام می‌شود. ما اثلن دوست نداریم هیچ کدام از این بلاه‌ها سرمان بیاید.

ما هرچه فکر کردیم متوجه نشدیم که چرا وقتی آقای الیخانی از آن‌ها پرسید چه آرزویی دارید گفتند هیچچی... چون ما دلمان کلی دوچرخه و پاستیل و پلی استیشن می‌خواهد. بعد از آنکه آقای الیخانی بیست بار از آن‌ها پرسید این حرف‌ها را چه کسی یادتان داده و آن‌ها هم بیست بار جواب دادند هیچکس، پدرمان ما را چپ چپ نگاه کرد و گفت یاد بگیر، این‌ها همه‌اش جیب پدر و مادرشان را با دوچرخه و پاستیل خالی نمی‌کنند و خوش بحال پدر و مادرشان.



تمام دنیا را هم که بگرددی...

وقتی برای اولین بار می خواستم برم سر کلاسشن، بهم گفتن برو... که فقط بی معلم نباشه و گزنه این بچه چهار ماهه داره میاد و هیچ تغییری نکرده، از بس که حواس پرتی داره.

بعد از اون روز، من فقط می رفتم سر کلاس «اون»، یه پسرچه‌ی هفت‌ساله که سهمش از زندگی و کودکیش فقط چند تا فال شده که روزا تو خیابون بفروشیشون نمی‌تونست کلماتو درست بخونه. براش خیلی سخت بود. انگار کلمات اصلاً براش آشنا نبودن. کف دستای سفیدش همیشه پر از تُرک و زمخت بود، وقتی می‌دیدمشون یاد دستای یه پدر پیر و زحمت‌کش می‌افتدام که همه‌ی عمرشو کار کرده و زحمت کشیده تا با شرافت و آبرو زندگی کنه.

اما اون فقط هفت سالشه...

روی دستاش همیشه پر از جای زخم و سوتگی بود، انگار بدن یه اسیره که سال‌ها تو زندان‌های دشمن شکنجهش کردن. لبخندش همیشه تلخ بود. مثل لبخند مردی که روزگار همه چیزشو گرفته، که لبخند یادش رفته، که فقط گاهی گریه‌هاش به صورت لبخند ظاهر میشه...

اما اون فقط هفت سالشه...

بیشتر وقتیش تو خیابون سر شد با گریه و التماس، با یخ زدن و عرق ریختن، بین دود و ماشینا و آدم‌ها از کودکیش هیچی نفهمید نه محبت، نه باری، نه احترام. کسی نبود نازشو بکشه. جواب لجباریاش تهیگار بود که روی پوستش خاموش می‌شد...

حق داشت نمی‌تونست بخونه؛ نه «بابا» رو، نه «نان» رو و نه «داد» رو...

چون نه پدری داره به معنی «پدر»، نه «نانی» و نه چیزی داره که بدونه «دادش» یعنی چی...

یه روز آخر کلاس بهم گفت: «خاله، میشه برام یه دوچرخه بکشی؟»، کشیدم. چشماش یه برقی زد و گفت: «وقتی بزرگ شدم یه دوچرخه می‌خرم و باهاش کل دنیا رو می‌گردم.»

محمد رضا!

پسرم! تمام دنیا را هم که بگرددی، بزرگ‌تر از خودت نخواهی یافت...



فرشته‌ای به نام «حورا»

زینب محمد پور



دوازده رامی توان بیماری مادرزادی دانست؟ نمی‌دانم ولی این را خوب می‌دانم که بنیادهای متولی امور جانبازان جنگ هرگز شیمیایی شدن حورا و برادرش را قبول نکرده‌اند. البته تأیید کرده‌اند که در زمان عبور آن‌ها از یک منطقه‌ی جنگی، این منطقه‌ی بمباران شیمیایی شده بوده است. حورا می‌گوید مادرش او و برادرش را در آب آن منطقه شسته و از آب آن‌جا به آن‌ها نوشانیده است.

این روزها یک پزشک جدید پیدا شده که ادعا کرده حورا نوعی بیماری پوستی مادرزادی دارد که در دنیا بسیار نادر است. در اینترنت جستجویی سطحی کردم و دیدم نوشته‌ای از هر ۲۵۰ هزار نفر یک نفر درگیر آن می‌شوند. البته هنوز برابر مسئول است که بیماری پوستی نادر چه ربطی به مشکلات حاد ریوی حورا دارد؟

آرزوی این روزهای بچه‌های جمعیت امام علی این است که پزشک حاذقی پیدا کنیم تا بیماری حورا به درستی تشخیص داده شود و امید به آن داریم که روزی خبر درمان و بهبودی اش را بشنویم.

ولی این‌ها به کنار می‌خواهم بگویم، مهم نیست که حورا شیمیایی شده باشد یا نه. حتی شاید بهتر باشد که شیمیایی نباشد چون بیماران شیمیایی درمان قطعی ندارند و آگاهی از این مطلب فقط رنج رنج ما و حورای عزیزان را بیشتر می‌کند. مهم برای ما این است که این روزها فرشته‌ای در جمعیت قدم می‌زند به زیبایی حورا... فرشته‌ای که با یک دست برای همه ما جز محبت چیزی پیشکش نمی‌کند و با چشم‌اندازی درگیر بیماری‌ای که تازه چند سالی است با عمل جراحی پیوند، اندکی سو گرفته، ناظر ماست. صدای زیبایی حورا که برای ما از شنیدن هر موسیقی‌ای زیباتر است، این روزها امید را به جمعیت آورده و از همه بالاتر عشق حوراست که گرمابخش حرکت اجتماعی ما شده است. به راستی از دعای حورا و امثال حوراست که جمعیت در برابر غولی چون اعتیاد که خانه هزاران کودک آسیب‌دیده تحت پوشش را گرفته است، قد علم کرده و مردانه ایستاده است. کاش سایه‌ی این فرشته‌ها همیشه بالای سر جمعیت‌مان باشد.

حورا... نامی که این روزها برای اعضای جمعیت عزیز و آشناست؛ خواهری که خداوند در این سال نو به ما داد. هدیه‌ای اسمانی که نمی‌دانم ما در جمعیت چه قدر فهم شناختن و قدر داشتنش را داریم؟ نمی‌دانم... اما فقط از خدا می‌خواهم این درک و فهم را به ما بدهد تا حالا که حورا در کنار ماست، قدرش را بدانیم و امروز که به ما امید بسته کنارش بایستیم.

این روزها، حورای تازین طوری در جمعیت قدم می‌زند که به خودم می‌گویم مسئولیت سنگین‌تر شده است... حورا با همه درد و رنجش حالا می‌خواهد در شهر قم که ساکن آن جاست، نماینده‌ای تمام عیار باشد برای حمایت از کودکان بی‌پناه و رنج‌دیده این ملک. حورا انگار این روزها چیزی از درد خویش به یاد ندارد. گویی درد و رنجش را فراموش کرده است و شاید هم، درد و رنجش را در برابر درد و رنج کودکان در دمتد سرزمین ایران نادید گرفته است.

به خودم می‌گویم وقتی حورا درخواست نمایندگی قم برای جمعیت امام علی (ع) را داده و این طور مسرانه پای‌فشاری می‌کند، پس وظیفه و مسئولیت ما چقدر سنگین‌تر می‌شود. مایی که درد و رنج‌مان هزاران هزار برابر سبک‌تر و سهل‌تر از درد حوراست و بدن‌مان هزار برابر سالم‌تر. اگر

قیامتی باشد، ما بیشتر از مسئولیت مان سوال می‌شود یا حورا؟ حورا موسوی، دختری که سال‌های بسیار از زندگی اش را با بیماری ای سپری کرده که هیچ‌کس هنوز نمی‌داند علت‌ش چیست؟ حتی شناخت دلیل بیماری حورا هنوز برای پژوهشکان این کشور یک معماس است. هر پژوهشکی چیزی می‌گوید. یکی سخن از بیماری مادرزادی و دیگری سخن از بیماری پوستی... آن یکی می‌گوید بیماری لاعلاج است... ولی خودش می‌گوید وقتی هشت‌ماهه بودم از منطقه شیمیایی عبور کردیم و اندک مدتی بعد روی بدن من و برادرم لکه‌هایی ظاهر شد و بعد پیشرفت‌های بیماری تا اینجا ما را درگیر کرد که امروز با مشکل ریوی، قطع دست و مشکلات چشمی حاد و در کنار همه این‌ها، با یک بیماری پوستی عجیب و غریب گربیان‌گیر هستیم. یک روز از حورا شنیدم ۱۲ خواهر و برادرند که فقط او و یکی از برادرانش دچار این بیماری شده‌اند. از خودم می‌پرسم آیا دو از

درد دل یک ادمین

آن همه عشق این زن در چشمان دوستانم نشست و انگار خستگی کشیدن بار رنج تنهایی کودکان دروازه غار از تن مان به در می شد و بعد نوبت به صفحه‌ی فیس‌بوک جمعیت امام علی رسید. اما اینجا کار سخت بود. خیلی سخت... نام علی را خراب کرده بودند. علی یک خط قرمز بود در فیس‌بوک... در میان نسل جوان... وقتی می گفتی امام علی، به سرعت قضاؤت می شدی... هنوز هم همین طور است... به تو و جمعیت انگ می زنند، بدون فکر و تحقیق... «شما سیاسی هستید! شما دولتی هستید! شما فلان هستید!!!» دروغ می گویید». دلم خیلی از این زخم زبان‌ها پراست. مرتضی خوب می داند که چه می گویم. چون هر وقت کسی زخم زبان می زند، از مرتضی می خواهم بنویسد... بنویسد که چرا به جمعیت امام علی می شود اعتماد کرد؟ جمعیت امام علی چیست؟... هر بار پرسش‌های تکراری و هر بار پاسخ‌های تکراری... آنقدر که گاهی خسته می شوم. گاهی دوستان جمعیت می گویند چرا به فلان کامنت نند جواب داده‌اید؟ و من حرفی ندارم بزنم چون خوب می دانم از سر خستگی است... خستگی از انبوه ناسازهای مردم... خستگی از سیل زخم زبان‌های رایانه‌نشینان... زخم زبان‌هایی که به خاطر نام یک مرد که بر سر در این جمعیت می درخشید، تحمل می کنیم. نامی که برای ما برکت است... برکت جمع‌مان و جمعیت‌مان... نامی که برای ما تکیه گاه است... نامی که انگار نام حمایت خود مولا علی... نامی که برای ما تمام وجود باشد... نامی که اندیشه ماری شده... مردی که تنهایی اش را حالا با تمام وجود باور می کنم. مردی که تنهایی اشها بود و هزار هزار باره او تهمت بستند... چه در حیاتش و چه پس از و حتی امروز... تهمت‌هایی از سوی زود قضاؤت‌کنندگان و بدینان و دین گیریان... آری! یکی از رنج‌هایم در فضای مجازی همین تهمت‌های است که اندیشه هرگز تمامی ندارد.

اما وقتی یاد ایونت آزادی صفر می‌افتم، همه این دردها را فراموش می‌کنم. ایونتی که در شش روز ۲۰۰ میلیون تومان هزینه آزادی صفر را تأمین کرد. ایونتی که صفر بعد از آزادی اش آن را دید و با ۲۰۰ هزار نفر آدمهای آنچه حرف زد. وقتی یاد ایونت ریحانه می‌افتم که در چهار روز برابر ریحانه فرست خرید تا حکم اعدام کمی به تعویق بیفتد تا شاید صلحی بیش آید، شademan می‌شوم و خستگی از تنم به در می‌رود. همین‌طور یاد روزی می‌افتم که صفحه جمعیت ۵۰ هزار لایک خورد و با عکس زیبایی که مهرداد عزیز از بجهه‌های کبیر‌آباد گرفته بود، یک کاورفوتوی تبریک ساختم. این لایک‌ها شاید از نظر بعضی‌ها فقط یک انگشت بباید ولی از نظر من یعنی آزادی صفر، تأمین هزینه کوچه‌گردان عاشق، تأمین هزینه‌ی خرید خانه‌ی ایرانی دروازه غار، تأمین نیازهای بسیاری از خانه‌های ایرانی در سراسر کشور و در یک جمله بگویم: تأمین زندگی مطمئن برای هزاران کودک چشم به راه در سراسر ایران. اما شاید یک چیز بیشتر از همه خشنودم می‌کند. ما از فیس بوک نه لایک‌های ساده، بلکه آدمهای بازیش زیادی را یافته‌ایم. از شبکه‌های اجتماعی، آدمهای خوب خدا را پیدا کرده‌ایم. خیلی آدمها را در فضای جمعیت می‌بینم که می گویند از طریق فیس‌بوک آمدیده‌ایم. بعد می‌بینم آن فرد عاشقانه دارد یک گوشه این جمعیت برای کودکان تنها مانده دیروز، مادری می‌کند، پدری می‌کند، عمو می‌شود، خاله می‌شود و رنج تنهایی را از چشمان یک کودک می‌زداید... آن وقت از ته دل شاد می‌شوم، می گویم خدای شکر... گل بی خار کجاست؟ رنج‌هایمان را بیشتر کن، اگر بدین‌سان زیبایی بیشتری آفریده می‌شود...

امیدوار هستم به ساختن روزی که همه‌ی کودکان ایران با همین تبلیغات مجازی از هر نیازی بی‌نیاز شوند و همین شبکه‌های اجتماعی صدای فریاد کودکان دروازه غار، فرخزاد، خاک‌سفید، شوش، لب خطر، مولوی، ملک‌آباد، شلنج‌آباد، جعفر‌آباد، خیر‌آباد، شهری، محموآباد، شهناز، جاسک، کوره های آجرپزی... و همه‌ی کودکان کار و محروم از تحصیل و گرسنه و همه و همه را به گوش جهانیان برساند.

در دل ادمین



قریب دو سال است که فعالیت‌های ما در فضای مجازی، رنگ و بوی فیسبوکی به خود گرفته است. البته چند شبکه‌ای اجتماعی دیگر هم هستند؛ مثل گوگل‌پلاس و توئیتر که در آن‌ها فعالیت زیادی داریم. خوب حضور فعال در این شبکه‌ها خوبی‌ها و بدی‌هایی را برای ما به همراه داشته است. شادی‌ها و رنج‌هایی که گفتنش خالی از لطف نیست و شاید در دل ادمین این صفحات باشد که مشتی است نمونه خروار جامعه ایرانی.

امروز ابزار شبکه‌های اجتماعی فرست خوبی را برای ما فراهم آورده‌اند تا در غیاب رسانه‌ها که به مسئولیت اجتماعی شان عمل نمی‌کنند و از زیر بار آن سر باز می‌زنند، ما این بار را در اجتماع بر دوش بکشیم و خبررسان رنج و درد جامعه باشیم. تلاش کرده‌ایم هم، صدای مظلومیت کودکان درمند این سرزمین باشیم و هم انکاس فعالیت‌های بیشمار اعضاً داوطلب جمعیت در سراسر کشور. می‌خواهم در این مجال، صفحاتی از خاطراتم را ورق بزنم. خاطراتی که برخی شان بی‌نهایت شیرین و برخی شان بی‌نهایت تلخ است.

شیرین‌ترین خاطراتم به عنوان ادمین گاه صدای کوچکی داشته و گاه صدایی بسیار بلند... یاد نمی‌رود وقتی برای هر لایک صفحه‌ی فیس‌بوک «خانه علم دروازه غار» خشنود می‌شدم. وقتی هر شب می‌شمردم و منتظر بودم تا به یک عدد با چند صفر برسیم. ۱۰۰۰، ۵۰۰۰، ۲۰۰۰... ۲۰۰۰ یاد نمی‌رود روزی را که نوشت: «به پنج هزار مین لایک صفحه دروازه‌غار، یک کیسه دوست‌دار محیط زیست خانه علم هدیه می‌دهیم، با نقاشی یکی از کودکان تحت حمایت این مرکز...»

یاد نمی‌رود روزی را که یک ایونت فیس‌بوکی ساختیم و حدود ۲۰۰ میلیون تومان در یک ماه برای خرید خانه‌یعلم دروازه غار بیانیم. یاد نمی‌رود روزی را که نقاشی تازی کوچولو به نفع خانه‌ی علم دروازه غار ۵۰۰ هزار تومان به فروش رفت... یک نیکوکار از آمریکا خرید. یاد هست که هر روز مطلبی می‌نوشتم و صدای کودکان دروازه غار را تا آن سوی مزهای ایران بردۀ بودیم. صدایی که رسید به گوش بجهه‌ای ایرانی مقیم کنادا... صدایی که رسید به گوش‌های بانو مینا (یکی از کاربران فیسبوک) در آلمان... یاد نمی‌رود که بانو مینا در فیس‌بوک پیام داد و آدرس خانه‌ی علم دروازه غار را گرفت. آن روز من هم آن جا بودم و بانو مینا اولین ایرانی بود که برای دروازه غار از خارج از کشور ارز آورد و یک چمدان بزرگ... می‌گفت یک راست از فرودگاه آمددهام پیش شما... یاد هست برقی را که با دیدن



آیین «کعبه‌ی کریمان»

برآورده ساختن آرزوی معصومان زمین

محمد طالقانی

آویزان می‌کنندتا پاپانوئل که نمادی از مهره به همه فرزندان جامعه و عدالتی برای همه کودکان می‌باشد، هدیه‌ای برایشان در آن جوراب‌ها قرار دهد. این آیین در ابتدا مختص محلات محروم بود و تدریجاً فراگیر شد و به نوعی نشانی از مهر عیسی مسیح به کودکان و توجه دادن جامعه به کودکان می‌باشد.

در فرهنگ دینی ما نیز از مردم مهریانی سخن گفته می‌شود که شبانه برای کودکان فقیر شهر آذوقه می‌برد و در کوچه‌ها و خانه‌های تاریکشان با آن‌ها هم بازی و هم کلام می‌شود. مردیزگی که حتی در لحظات پایانی زندگی اش هم به یاد کودکان است و به فرزندانش توصیه می‌کند که مبادا کودکان بی‌پناه راحظه‌ای فراموش کنند. لذا جمعیت امام علی (ع) بادر نظر گرفتن این آموزه‌های پیشوایان حق که همیشه بر زندگی طبیعی کودکان و توجه به رشد آنان در جامعه سالم تأکید داشته‌اند و با استناد به برخی از بندوهای بیمان نامه جهانی حقوق کودکان، آیین «کعبه کریمان» را طراحی و اجرانموده است. به این ترتیب کعبه که محل می‌داندین انسان بزرگوار بوده است محل تولدا رزویه‌ای کودکان می‌گردد.

نحوه اجرا

در این طرح کودکان از مقواهای ساده، کعبه‌ای کوچک می‌سازند و آرزوی‌های خود را با دستان خودشان نوشته و به شکل نامه در آن می‌اندازند. نامه‌ای که به امام علی یا خدا نوشته شده است. کودکان آرزوی‌های خود را به گوش سانسی که سه روزبه عبادت پرداخته‌اند می‌رسانندتا معتقدن کعبه‌های کودکانه آنان را باز کنند و آرزوها را بینند و عبادت فردی خود را بپردازند. آرزوی کودکی محروم و یا بیمار، به عبادتی اجتماعی بدل سازند.

این طرح دارای کارگروه‌های مختلفی می‌باشد. تیم شناسایی کودکان قبل از هر اقدامی به شناسایی مکان‌های زندگی کودکان محروم و بیمار می‌پردازد. عده‌ای از این کودکان ساکن خانواده‌های محروم تحت پوشش جمعیت هستند و عده دیگر ساکن مراکز نگه داری کودکان بی‌سرپرست و یا بیمارستان‌های کودکان مبتلا به سرطان و یا دارای بیماری‌های خاص می‌باشند. سپس تیم‌های جمع‌آوری آرزوها به این مکان‌ها رفتند و پای در دل این کودکان می‌نشینند و

جمعیت امداد دانشجویی سردمی امام علی (ع) همواره سعی کرده است تابیخ مناسبات ها و آیین‌های مذهبی و مشکلات و معضلات موجود در جامعه رابطه‌ای روشن برقرار سازد. به شکلی که آیین‌های مذهبی را شکل فردی و بی‌کارکرد به شکلی که کارکردن اجتماعی مثبت در جامعه داشته باشند درآورد. یکی از آیین‌هایی که از سال ۱۳۸۷ توسط جمعیت امام علی و به پیشنهاد شارمین میمندی نژاد، مؤسس جمعیت امام علی، اجرا می‌شود، آیین کعبه کریمان است. این آیین در روزهای اعانتگاه هم‌مان باعیتمیلا دیپشوای نخست‌شیعیان امام علی (ع) بی‌گزار می‌گردد. اعضای فعال جمعیت امام علی (ع) آرزوی‌های جمع‌آوری شده کودکان محروم، بی‌سرپرست، معلول و کودکان کار و خیابان که از بیمارستان‌ها و مراکز نگهداری کودکان معلول و بی‌سرپرست و خانواده‌های محروم و فقیر جمع‌آوری شده است را به دست معتقدین و خیرین می‌رسانند و بدين شکل عبادتی فردی راسمنت و سوی عبادتی جمعی اجتماعی می‌بخشنند.

وقتی حق بک کودک آرزویش می‌شود!

در جامعه‌ی ما کودکانی هستند که از ابتدای ترین خواسته‌هایشان نیز محروم هستند. آرزوی چشیدن طعم سبب‌بوی پر تقال، یک شربت البالو، آن قدر ساده است و آن قدر آرزویست که، معلوم نیست از ابیاور آرزوی‌بندش باید خنده یا گریه کرد. اما این آرزو، این کودک، واقعیت شهرهای ما هستند. واقعیت این است که این کودکان کم نیستند. کودکان بی‌سرپرست و بد سرپرست، کودکان کار، کودکان خانواده‌های محروم، در جامعه مافراوانند و جامعه‌ی مانیز این کودکان رانمی‌بینند و اصلاً آن‌ها را از خود نمی‌دانند. این کودکان آرزوی‌هایی دارند که حق آن‌هاست، حق خوردن یک وعده غذای گرم، یک شناسنامه، یک روز بدون زباله نخوردن، یک روز در خیابان نخوابیدن، یک روز مدرسه رفتن، یک روز بدون زباله گردی، شاید حق‌هایی باشد که ما یک بار هم به آن فکر نکرده‌ایم. اما کودکانی هستند که این آرزوها را دارند، و این حق برایشان آرزو مانده است. البته بمانند که کودکانی هم داشتایم که آرزوی مرگ کرده‌اند!

علی (ع) نماد انسان مسئول

در خانواده‌های مسیحی، کودکان در عیتمیلا دمیسیح جوراب‌هایی را روی اجاق



ای کاش که این صورت بندۀ سفید بود

طرح بوی عید در بیمارستانهای کودکان

فرانزیبلدی

صدای دایره زنگی می‌پیچد در راهروها و اتاقهایی که همیشه در آنها صدای گریه و موج درد می‌پیچد. مردی با صورتی سیاه شده و لبی خندان دایره به دست وارد می‌شود، می‌زند و می‌خواند و می‌رقصد. همراهانی که هدیه و شیرینی و لبخند اورده اند تاروهای آخر سال اتاقهای بیمارستان بهاری باشد، و کودکان و خانواده‌هایی که به جبر بیماری باید روزهای آخر سال را در بیمارستان بگذرانند.

حاجی فیروز چند سالی است که نقش را با جان و دل برای خنداندن بچه هایی که اسیر درد و سوزن هستند، روی صحنه ای متفاوت اجرا می‌کند. نمایشی از عشق و مهربانی و صبر، نمایشناهای ای از گذشت و بزرگواری و بازیگرانی که به تمامی حاضرند به هر قیمتی تماساچی هایشان را راضی کنند و لبخند رضایت را بر چهره شان بنشانند.

مادرها لبخند می‌زنند و دعای می‌کنند برای سلامتی مردی که بالیاس قرمز و صورت سیاه سعی می‌کند برای لحظاتی در در از اتاق سرد بیمارستان بیرون کند و بوی بهار را جایگزینش کند. بجهه ها همراهش می‌شوند، اتاق به اتاق و بخش به بخش، با پایه سرم و سوند و یا در آغوش مادری که در میان گریه می‌خندد، می‌آیند تا دل به موسیقی عشقی بدھند که حاجی فیروز و همراهانش می‌نوازنند. طرح بوی عید هر ساله در آستانه سال نو در مراکز بهزیستی و بیمارستانهای کودکان برگزار می‌گردد. در این برنامه، اعضاء گروه تارا با برگزاری نشستی در سالن اجتماعات بیمارستان و بیان اسنادهای گروه در مواجهه با کودکان بیمار، برای میهمانانی که مایل به شرکت در برنامه هستند، فعالیتها و برنامه های گروه را معرفی می‌کنند و پس از اجرای این بخش از برنامه، در قالب گروههای کوچک وارد بخش های مختلف بیمارستان می‌شوند و با توزیع هدیه و بادکنک و شیرینی، رسیدن نوروز را به کودکان و خانواده هایشان تبریک می‌گویند. برای لحظاتی با تکنیک های ساده هنر درمانی و یا بازی درمانی در کنار این کودکان هستند تا فضای اتاقهای بیمارستان را از رخوت و سکوت و رنج خالی کنند. بعد هم با حضور حاجی فیروز و گروه تئاتر این شادی دو چندان می‌شود. ایمان و عشقی که گروه اجرا کننده این برنامه دارند، آنها را راهی بخش نوزادان می‌کنند، چرا که معتقدند عشق مجذبه می‌کند و این نوزادان هم شادی را در ک می‌کنند و شاید انرژی و عشقی که این گروه با خود به بخش ایزوله نوزادان می‌برد بتواند در بهبود شرایط شان نقش داشته باشد. حاجی فیروز چنان عاشقانه برای دستگاههایی که فرشته های کوچک چند روزه را در خود جا داده اند ساز می‌زند و می‌خواند و در پایان برایشان آرزوی سلامتی می‌کند که همه حاضرین در بخش برق امید را در چشمان مادران حاضر می‌بینند، بر قی که از میان پرده اشک خودش را به رخ می‌کشد. بر قی که مقدمه یک معجزه است. بوی عید تها یک برنامه یا یک طرح نیست، یک معجزه بزرگ است که اتاق به اتاق می‌گردد و نوید می‌دهد، نوید بهاری که پس از سرمایی سخت خواهد آمد.

آرزوهای این کودکان را که توسط معتکفین قبل برآورده شدن است با کمک باخبرین و مساجد به تبلیغ این طرح در رسانه ها و در میان معتکفین و کلیه ای خیرین جامعه می‌پردازند. در مراسم اعتکاف و نیز در همایش کعبه کریمان، این کعبه های مقواوی در میان مردم و خیرین توزیع می‌شود و هر آرزویک کدویک نظر رابط دارد که بعد از رساندن آن آرزو به دستان کوچک کودکان اقدام خواهد کرد اولویت با این است که شخصی که آرزو را برآورده می‌کند، خودش آن را به دست کودک برساند تا زندگی با این کودکان و سختی های زندگی شان آشنا شود.

نتایج طرح

علاوه بر توجه جامعه به بخش محروم و دارایی معرض، و پذیرش مسئولیت اجتماعی در قبال آن، کودکان آسیب دیده و بیمار نیز با برآورده شدن آرزویش امید در دلشان زنده خواهد ماند. درین طرح تاکنون صدها آزوی کوچک و بزرگ از خوردن غذاهای خوشمزه، مرغ و... تا داشتن اسباب بازی و لباس نورفتن به شهربازی مسافرت داشتن کامپیوتر، توچر خه و حتی داشتن خانه ای برای زندگی برآورده شده است و البته در مدنده باید گفت کودکانی هستند که نمی‌دانند آرزو چیست، کودکانی که خواسته هایشان سرکوب شده، اما وقتی از آنها خواسته می‌شود آرزویشان را بتویسند، می‌فهمند که باید بخواهند و برای خواسته هایشان امید داشته باشند. عیسی پسری تابین از محله کوره محمود آباد آرزویش این بود: «آرزوی کنم یک روزی روانایی این را داشته باشم که خودم به تمامی کودکان محروم کشورم خدمت کنم و از هیچ کمکی در بحث نکنم»

دلنوشته

احسان، از اعضای تیم شناسایی طرح کعبه کریمان، از حس و حال خود در این طرح می‌گوید:

«کعبه کریمان... طرحی که توش آرزوی خیلی از بچه های آسیب دیده این سرزینی می‌شود بچه های بیمار بچه های کانون اصلاح تربیت برآورده می‌شون. همیشه دوست داشتم تو این این کارمنم سه می داشته باشم، تا این که امسال تو این طرح شرکت کردم و یکی از کسانی بودم که آرزوی بچه های کاررو جمع می‌کرد کناره کدوم که می‌نشستم به عالمه حرف داشت و اسه گفتند. هر روز که می‌رفتم و با این بچه ها صحبت می‌کردم می‌دیدم که چقدر دنیا شون کوچیکه ولی قلبشون بزرگ و مثل خیلی از مهازا همه دنیا طلب کارنیست و نهایت چیزی که از جامعه انتظار داشتن این بود که «با هاشون خوب رفتاری شه»

وقتی سر چهار راه های این بچه ها صحبت می‌کرد از رخفاشون معلوم بود هم شون یه آرزوی مشترک دارن که هیچ وقت به زیون نمیران، اینه که «لیده» بشن یعنی بین این همه آدمی که از کنارشون بی تفاوت ردمیشن، آدمهایی هم بیداشن که پای حرف اونا بشین و حال احوالی ازشون بیرون ولی واقعاً کم پیدا می‌شون همچین آدمایی. چون هنوز خیلی از مهازا دنگرفتیم که عشقی که توجو همدون نهادینه شده رو باقیه تقسیم کنیم و مرحومی باشیم بزرخ های اونا... امسال یکی از آرزوها بین بقیه آرزو هاتک بود. یه پسر بچه ۷ ساله (محمدحسین از کودکان کار تحت پوشش خانه علم فرجزاد، کودکی به دنیا آمده در خانواده ای معتاد و زباله گرد است) ۱۱ آرزو کرده بود که فقط دو تاش و اسه خودش بود و ۹ تا دیگه و اسه بقیه و اسه سلامتی پرنده ها و حیوانات سه مردن آمدا وقتی این آرزو و دیدم اصلاب ایامش شد که یه پسر بچه هفت ساله دارای همچین روح بزرگی باشه و بخواهد ما دید به مثال زندگی بدنه بخواهد معنای دگر خواهی رو بازیون بچه گله خودش به ما دید به مثال این بچه ها که دلشون در بیاست دور و بر ما زیاده فقط کافیه یه کم چشامون رو باز کنیم و بانگاهی از جنس عشق و محبت به اطراف من نگاه کنیم...»





کوچه گردان عاشق

آیین شب های قدر برای مبارزه با فقر و گرسنگی

ایمان سلیمانی و علی شهریاری

تفکیک محل زندگی شان مرتب می شود. در تمام این مدت تهیه، خرد و بسته بندی مواد غذایی در حال انجام است و شب بیست و یکم آماده توزیع می گردد. هرساله به رسم و آیین جمعیت قبل از شروع آیین کوچه گردان، مراسمی (به طور مثال امسال در فرهنگسرای بهمن) برگزار شده است و از کسانی که در این راه به هر طریق حمایت مالی و فکری کرده اند، تقدیره عمل آمد است. در این مراسم بچه های جمعیت سوگندیا نامی کنند که تاسال بعد است از تلاش و کار برای نجات هم نواعن خود از فقر و فلاکتی که ناخواسته دچار آنند بپردازند. پانزده سال پیش جمعیت امام علی (ع) به دست دانشجویانی که از بی تفاوتی اطرافیان خود نسبت به فقر و فلاکت محولات فقیر نشین تهران به تنگ آمده بودند، تأسیس شد و همان آن کاشته شد. در تمام این سال هابه همت دانشجویان و خیرین مردمی سر پا ایستاد و امور وزیه درختی تnomendتبدیل شده و محرومینی که گمان می کنند از چرخه زندگی طرد شده اند، دمی درسایه آن می آرمند و باورشان می شود که خداوندان هارا فراموش نمی کند و کسانی را به یاری شان می فرستند. ادامه هی حیات این درخت و امید تبدیل آن به جنگلی سترگ در گرو حضور و یاری دانشجویان و مردمی است که با نیت های پاک و به دور از ظاهر سازی همه می وجودشان راوقف کمک به هم نواع می کنند. به امید روزی که همه بچه های این سرزمین آسمان شان آبی باشد.

اقلام موجود در کیسه های آذوقه شامل موارد زیر است:

۱. برنج ۱۰ کیلو

۲. روغن ۲ عدد

۳. عدس ۱ کیلو

۴. رب ۱ عدد

۵. چایی نیم کیلو

۶. ماکارونی ۳ عدد

۷. قند و شکر هر کدام ۱ کیلو

۸. مرغ ۱ عدد

۹. گوشت ۱ کیلو

۱۰. پنیر ۱ عدد

۱۱. خرما ۱ بسته

۱۲. مواد شوینده

برآورد هزینه تهیه هر کیسه آذوقه: ۱۵۰ هزار تومان

بیانیه و اندیشه درونی آیین «کوچه گردان عاشق»، بی گمان چیزی جز همین کلمات کوبنده نیست:

به نام خداوند بخششند و مهربان

آیا کسی که روز جزا را پیوسته انکار می کند دیدی؟

او همان کسی است که یتیم را با خشونت می راند!

و (دیگران را) به اطعام مسکین تشویق نمی کند.

سوره ماعون (۱-۳)

آیا اگر کودکان بی پناه را نباشیم، آیا اگر غذا را - که حق اولیه هر انسانی است - به سفره های خالی دیارمان نبریم، و آیا اگر دیگران رانیز به اطعام فقرا تشویق و ترغیب نکنیم، تکدیب کننده روز جزا نیستیم؟! جمعیت امام علی پاسخ این سوال را «ثبت» می دارد و به همین دلیل آیین کوچه گردان عاشق را پایه گذاری کرده است.

در ماه میهمانی خدا، گرسنگی تکلیف مؤمنان است، نه حق کودکان حاشیه! پانزدهمین سال «کوچه گردان عاشق»؛ آیینی که با هفت دانشجو و سی کیسه مایحتاج آغاز شد و امسال به سی استان کشور رسید. آیینی که معضل گرسنگی و فقر را نشانه می گیرد و کلام مولا علی در بستر شهادت را به جامعه ای که مدعی محبت به اوست، یادآوری می کند: «خدا را خدا درباره یتیمان میاد گاه سیر و گاه گرسته بمانند و حقوقشان ضایع گردد».

«کوچه گردان عاشق» یکی از بزرگترین جمعیت امداد دانشجویی امام علی (ع) است که هرساله در ماه مبارک رمضان و در شب های قدر برای همایش ایام علی (ع) بسته های مواد غذایی شوهد. در این شب هابه یاد پیشوای مؤمنان و یاور یتیمان حضرت علی (ع) بسته های مواد غذایی که به طور تقریبی معاش یک ماه خانواده ای را تشکیل می دهد بعضاً نیمه شب به خانواده های بی ضاعت داده می شود. این خلاصه ای از فرآیندی طاقت فرستاد که بچه های جمعیت طی ماه رمضان، شبانه روز مشغول تدارک برای اجرای آن هستند.

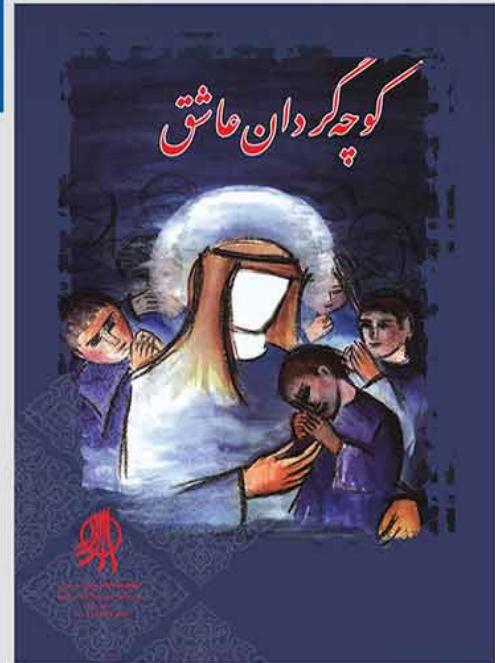
اولین مرحله ای اجرایی این آیین شناسایی خانواده های نیازمند است که بچه های جمعیت در قالب تیم های چند نفره به نقاط محروم و طرد شده جامعه می روند و از طریق تحقیقات محلی و خانه به خانه ، اطلاعات مربوط به وضعیت معیشت خانواده ها را جمع آوری می کنند. در این مرحله از معمتمدین محلی، خانه های سالمت مساجد و گاهار گان های دولتی صرف جهت شناسایی خانواده های بی ضاعت کمک گرفته می شود. مرحله بعدی دسته بندی و تفکیک اطلاعات جمع آوری شده است. خانواده های بی ضاعت دسته بندی و اطلاعات و آدرس آن ها به

فردايی روشن در پس يك ماه عاشقی
اگر بتوانيم دست در دست هم کاري کنیم که يك ماه از دوازده ماه سال هیچ کودکی در ایران زمین گرسنه نباشد، به یقین راهی خواهیم یافت تا هیچ کودکی در هیچ کجای جهان در هیچ روزی از سال بی غذا نماند. ای کاش همه دست در دست هم، به جای آنکه اطلاعات خودمان در زمینه های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را به رخ یکدیگر بکشیم و بر سر اینکه آری باید کودکان کار و خیابان و کودکان بی سرپرست و بدسرپرست سازماندهی شوند و باید و باید و باید، از جای بلند شویم و حرکتی کنیم. قدمی برداریم به سهم خودمان برای هست شدن این بایدها. اگر دستی بر زانو بگیریم و برخیزیم و دستانمان را با محبت به هم گره کنیم، ندای آسمانی متعلق بودن ملکوت آسمان ها به کودکان را باور کنیم و فقط «یا علی گویان» نباشیم و در عمل پیروی راه مولا علی در خدمت بی منت به فقر اباشیم، کیسه هایی تهیه خواهیم کرد پر از زندگی، پر از شور و نور و روشنایی برای گرم کردن و روشنی بخشیدن به خانه های سرد و دل های غمگینی که تنها منتظرند؛ منتظر فرصتی برای امیدوار شدن، برای زندگی کردن و برای عاشق شدن.



۳۷

مکتب
سازمان
زندگان



شهرهایی که کوچه گردان بانزدهم را تجربه خواهند کرد
استان هایی که طرح غذارسانی به محلات معروم از طریق
آیین «کوچه گردان عاشق» در آن ها اجرا می گردد:

۱. تهران: اسلام شهر، واون، ریاض کریم، شهریار، ورامین
و خومه، دماوند، بومهن، رودهن، مرتضی گرد، احمد آباد، قلعه
حسن خان، قیام دشت، پاکدشت، قرچک، مامازن، کبیر آباد

۲. خراسان شمالی

۳. خراسان رضوی

۴. خراسان جنوبی

۵. سیستان و بلوچستان: زاهدان - ایرانشهر

۶. هرمزگان: بندر عباس - جاسک میناب

۷. فارس: شیراز - کازرون سار

۸. اصفهان

۹. سمنان

۱۰. ایگان

۱۱. اردبیل

۱۲. آذربایجان شرقی

۱۳. آذربایجان غربی

۱۴. کردستان

۱۵. زنجان

۱۶. قزوین

۱۷. البرز: کرج

۱۸. مرکزی: اراک

۱۹. همدان: ملایر

۲۰. کرمانشاه

۲۱. لرستان

۲۲. ایلام

۲۳. بوشهر

۲۴. کهکیلویه

۲۵. چهارمحال

۲۶. خوزستان: رامهرمز - اهواز - شوشتر - اندیمشک

۲۷. کرمان

۲۸. قم

۲۹. گلستان

۳۰. مازندران: ساری - آمل

بـ

ران گرسن

و نیروی لازم برای انجام اعمال حیاتی را تهیه می‌کند؛ همچنان که در هر ماشین برای تولید حرارت زغال یا بنزین سوزانده می‌شود. اما این ماشین یک ویژگی دارد که آن را از ماشین‌های دیگر ممتاز می‌سازد؛ این ماشین قادر است که مواد فرسوده خویش را به وسیله کار خودش دوباره احیا کند و این همان معجزه ظاهیری رشد و نمو و تعادل حیاتی است که دستگاه بدن انسان به وسیله خوراک به تحقق می‌رساند. بنابراین غذا و خوراک است که وسایل واجب برای کار و حفظ و ترمیم ماشین انسانی را فراهم می‌کند و بدین قرار اهمیت فوق العاده خوراک از لحاظ بیولوژی و این واقعیت که خوراک حیاتی ترین نیاز بدن انسان است، نیز از همین جا سرچشممه می‌گیرد.

در حدود ۴۰ ماده اساسی مهم برای حفظ تعادل کامل غذایی دستگاه بدن انسان لازم و واجب است و اگر فردی به اندازه نیروی مصرف شده، نیروی غذایی به بدنش نرساند، از گرسنگی رنج خواهد برد که این همان گرسنگی عمومی یا گرسنگی نیرویی است. اما این نوع گرسنگی نیز خود بر چند نوع است: گرسنگی پروتئینی، گرسنگی مواد معنده، گرسنگی ویتامین‌ها، که نام همه آن‌ها به اندازه کافی خود گویا و واضح است. اما گرسنگی تنها از راه تأثیر بر جسم افراد آن‌ها را نیست و نابود نمی‌کند. تنها اثر گرسنگی این نیست که گوشت بدن انسان‌ها را مصرف کند، اندرون شان را چون خوره بخورد یا در پوست آن‌ها سوراخ‌ها و زخم‌ها به وجود آورد، بلکه گرسنگی به همان اندازه بر روح آن‌ها، بر قوای ذهنی و بر رفتار اجتماعی‌شان نیز اثر می‌گذارد.

هیچ بلای نمی‌تواند مانند گرسنگی - لاقل آن گرسنگی‌ای که انسان را به مرحله بی‌غذایی کامل می‌رساند - تا این حد برای شخصیت انسانی زیان‌آور باشد. انسان گرسنه زیر ضربه‌های آمرانه احتیاج به خوراک، می‌تواند از نظر روحی حیرت‌آورترین روش‌ها را نشان دهد و در این هنگام رفتار او مانند هر حیوان دیگری که تحت فشار گرسنگی قرار گیرد، تغییر می‌کند. در آزمایشگاه‌ها بارها ثابت شده است که به عنوان مثال موش‌ها در شرایط عادی تسالم و رام به آزمایش‌ها تن می‌دهند؛ اما همین که تحت رژیم گرسنگی قرار می‌گیرند، ناگهان حیوانات درنده‌ای می‌شوند که حمله کرده و با غصب گاز می‌گیرند.



گرسنگی پدیده‌ای است که خود را با چهره‌های بسیار گوناگون نشان می‌دهد. روی نقشه رنگارنگ و البتة وسیع گرسنگی جهان، می‌توان شگفت آورترین نمونه‌ها را از سیاهترین و رقت‌انگیزترین گرسنگی‌ها، از کامل‌ترین بی‌غذایی‌ها که قربانیانش را به واقع به صورت اشباح زنده‌ای درآورده است را به خوبی مشاهده کرد. اما در اینجا هم این عبارت مصدق دارد که گرسنگی داریم تا گرسنگی؛ از بی‌غذایی حاد و بنیان برانداز تا کمبود مداوم و اغفال‌کننده. هنگامی که در صحبت‌های خودمانی از گرسنگی دسته جمعی صحبت به میان می‌آید، آنچه بالاصله به ذهن‌مان می‌آید تصویری است از مردم سیه‌روز خاور دور و استخوان‌های چسبیده به پوست آن‌ها که بر اثر قحطی‌های دوره‌ای با مرگ دست به گریبانند و یا اگر خیلی خوب فکر کنیم، تجسمی از انسان‌های نیمه‌جان را به ذهن راه می‌دهیم که در اردوگاه‌های کار جنگ جهانی دوم در هم می‌لولند و خلاصه اینکه تصویری است از انبوه مردم گرسنه که بر اثر فقدان کامل خوراک، از لحاظ روانی و جسمی کاهیده و فرسوده شده‌اند.

جدای از این نوع گرسنگی که اغلب مورد توجه مردم قرار می‌گیرد، انواع دیگری از گرسنگی وجود دارد که به ظاهر تا این اندازه جالب توجه نیست اما از لحاظ تأثیر اجتماعی به مراتب مهم‌تر است؛ زیرا توده‌های وسیعی از مردم را در بر می‌گیرد و به گونه‌ای مداوم و از نسلی به نسل بعد را مورد حمله قرار می‌دهد. تعداد افرادی که فدای قحطی‌های دوره‌ای بومی می‌شوند، ده‌ها مرتبه بیشتر از کسانی است که فدای قحطی‌های حاد یا فدای بیماری‌های همه‌گیر می‌گردند. بر اساس تحقیقات پژوهشگران، در گینه جدید از هر ده کودکی که به دنیا می‌آیند، هشت نفر آن‌ها پیش از رسیدن به سن بلوغ می‌میرند. به موجب بررسی‌های به عمل آمده، علت این مرگ و میر خارق العاده ناشی از آن است که نوزادان هنگامی که به دنیا می‌آیند، بر اثر گرسنگی مادر و پدر خود، موجودات نحیفی هستند و پس از ولادت نیز بر اثر تغذیه ناقص و ناچیز نمی‌توانند به درستی رشد کنند. بنابراین، پدیده گرسنگی جزئی یا گرسنگی مخفی از نظر اجتماعی به مراتب شدیدتر از گرسنگی حاد است چرا که گرسنگی حاد بر اثر قحطی، نمی‌تواند بیشتر از ۲۰ درصد مردمی که از گرسنگی مخفی حان سالم به در برده‌اند را از بین ببرد، در صورتی که گرسنگی مخفی می‌تواند بیش از ۵۰ درصد از متولدین یک مکان را زیست بین ببرد. مجموعه اعضای بدن انسان ماشینی به وجود می‌آورد که شbahat زیادی به ماشین‌های دیگر دارد. همه اعمالی که به وسیله‌ی این ماشین انجام می‌گیرد، همواره نتیجه یک تغییر شکل نیرو است که در خلال مکانیسم پیچیده آن صورت می‌گیرد. سوختنی که ماشین انسانی مصرف می‌کند، غذا است و این غذا به وسیله موتور انسانی سوخته می‌شود



تعداد افرادی که فدای تغذیه ناقص در یک دوران طولانی یا فدای قحطی‌های دوره‌ای بومی می‌شوند، ده‌ها مرتبه بیشتر از کسانی است که فدای قحطی‌های حاد یا فدای بیماری‌های همه‌گیر می‌گردند.

گی*

نوع وسوسات وجودانی از بین می‌رود و عوالم معنوی و روحی ضایع و باطل می‌شود و انسان بیش از هر موقع دیگر مانند حیوانات می‌شود و همانند آن ها تنها به خاطر دزدی و غارت زندگی می‌کند. حتی از این گرسنگی پدیده‌هایی مانند راهزنی یا عرفان‌های مرضی در برخی از نواحی عقب‌افتداده جهان، یا انقلاب‌ها در برخی نواحی دیگر و مستله فحشا و فساد اخلاق و تمام نتایج مستقیم و غیرمستقیم ناشی از گرسنگی حاد، به وجود می‌آید. پزشکان بعد از انجام آزمایش‌های مختلف به این نتیجه رسیدند هنگامی که گرسنگی به حد نهایی می‌رسد، انسان به یک نوع حالت خشم و غضب مفرط و به بیماری هاری دچار می‌گردد که آن را «هاری گرسنگی» می‌نامند. احساس گرسنگی حاد یک احساس مداوم نیست بلکه پدیده‌ای است متناوب، گاه شدید و گاه خفیف. در آغاز، گرسنگی یک نوع حالت عصبی غیرعادی، یک نوع تحریک و هیجان و زودخشی و جوش و خروش شدید در امیال و احساسات به وجود می‌آورد. اما بلا فاصله پس از آن، مرحله بی‌حسی و لاقيده و دوران ناتوانی و افسردگی شدید و حالت تهوع شروع می‌شود و هرگونه تمرکز فکری دشوار می‌گردد. اما نوع دیگر گرسنگی که تأثیری طولانی و بادام‌تر دارد، همان گرسنگی مزمن است که از کسر تغذیه به وجود می‌آید. بر عکس گرسنگی حاد، این نوع گرسنگی موجب افسردگی و ناتوانی و بی‌حسی می‌شود. افرادی که از این نوع گرسنگی رنج می‌برند، پس از اندک مدتی احساس گرسنگی و اشتراها را از دست می‌دهند در حالی که خودشان هم متوجه این موضوع نیستند، برای همین به عنوان مثال مردم مکریک از نوعی فلفل تند برای تحریک اشتهاخ خود استفاده می‌کنند. اما یک نکته جالب در مورد گرسنگی مزمن وجود دارد. مللی که تحت تأثیر مدادوم کسری غذا قرار دارند به جای آن که اشتهاخ جنسی خود را ضعیفتر بینند، بر عکس با شور و هیجان تازهای روبه‌رو می‌شوند و بارورتر می‌گردند. از نظر روانشناسی، تحریک اشتهاخ جنسی که بر اثر گرسنگی‌های مزمن به وجود می‌آید، در حقیقت یک عمل مکانیکی برای جبران در زمینه احساساتی است. همه روانشناسان بر این باورند که در شرایط عادی میان دو غریزه - خوردن و تولید مثل - یک نوع رقبابت یا مسابقه وجود دارد. هر بار که زمینه برای ارضای یکی از این دو غریزه کم می‌شود، غریزه دیگر به جنب و جوش در می‌آید. اما یک مکانیسم فیزیولوژیکی نیز دلیل این مناسبت منطقی و معنی دار را بین تغذیه نارسا و افزایش باروری بیان می‌کند. امروزه به موجب آزمایش‌های علمی و مطالعات منظم، رابطه بین خوارک و باروری و تأثیر کمبود غذایی را در تسريع تولید مثل کشف کرده‌اند. این فقدان پرتوئین است که موجب کمبود برخی اسید آمینه‌های لازم می‌گردد و به مقیاس وسیع بر استعداد و توانایی تولید مثل حیوانات اثر می‌گذارد.

در مورد انسان نیز همین واقعیت صدق پیدا می‌کند. دسته‌هایی که باروری بیشتری دارند، کسانی هستند که در غذای عادی مقدار کمی از پروتئین‌های کامل حیوانی مصرف می‌کنند. بزرگترین ارقام مربوط به توالد و تناصل که تاکنون بدست آمده مربوط به کشورهای خاور دور و آفریقا و آمریکای لاتین می‌باشد و در همه این سرزمین‌ها نسبت محصولات حیوانی تنها پنج درصد از کلیه خوارک‌های مصرفی را تشکیل می‌دهند. بر عکس، کوچکترین رقم نشان دهنده میزان مولاید متعلق به کشورهای اروپای غربی، امریکا و استرالیا است که در آنچا غذاهایی با اصل حیوانی، به مقدار زیادی مصرف می‌شوند. هر حال پژوهش‌ها و آزمایش‌های زیادی برای بررسی صحت این موضوع انجام شده و نشان داده است که گرسنگی مزمن یکی از علل تراکم بیش از حد جمعیت جهان بوده و سبب می‌شود که در متابولیسم جمعیتی جهان، موجودات انسانی با کمیتی وافر و کیفیتی به مراتب پایین داخل شوند.

*برگرفته از کتاب «انسان گرسنه» اثر ژوزوئه دوکاسترو

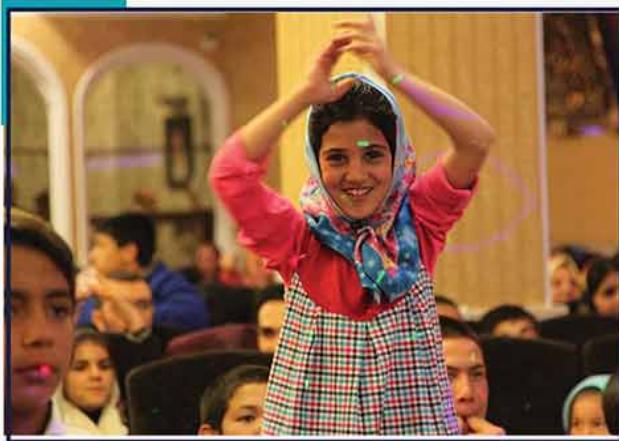


تنها اثر گرسنگی این نیست که گوشت بدن انسان‌ها را مصرف کند. اندرون‌شان را چون خوره بخورد یا در پوست آن‌ها سوراخ‌ها و زخم‌ها به وجود آورد، بلکه گرسنگی به همان اندازه بر روح آن‌ها، بر قوای ذهنی و بر رفتار اجتماعی‌شان نیز اثر می‌گذارد. هیچ بلابنی نمی‌تواند مانند گرسنگی - لاقل آن گرسنگی‌ای که انسان را به مرحله بی‌غذایی کامل می‌رساند - تا این حد برای شخصیت انسانی زیان آور باشد.

از این نمونه مثال‌ها بسیار است. حمله دسته‌جمعی خفاش‌ها به خانه‌ها و مکیدن خون کودکان حتی در طول روز در بزرگ، حمله مارهای عینکی به خانه‌های مردم و هجوم آن‌ها به اصطبل‌ها و ... برای مقابله با گرسنگی‌شان. اما در رفتار و کردار انسان‌هایی که تحت تأثیر همین شرایط حرج و شار قرار می‌گیرند، تغییرات مشابهی دیده شده است. تحت تأثیر و سلطه گرسنگی، همه امیال و همه خواسته‌های حیاتی انسان ملایم‌تر می‌شود و حتی گاه به طور کامل از بین می‌رود و همه فکر و ذهن او برای پژوهش و کشف وسیله‌ای جهت به دست آوردن خوارک فعالانه به کار می‌افتد، بدون اینکه نوع این وسیله یا خطرات موجود در راه رسیدن به هدف را مورد توجه قرار دهد. در این تلاش و کوشش یا سیمیز برای ارضای غریزه شکجه‌دهنده گرسنگی، انسان به سوعت هر نوع میل و هوس دیگر و حتی امیال جنسی را به کلی از یاد میرد. مکرر دیده شده است که انسان و حیوانات هنگامی که تحت شرایط حاد و ممتد بی‌غذایی قرار می‌گیرند، میل جنسی و توانایی تولید مثل را از دست می‌دهند. دکتر «اوژن ژاکوبس» مدت سی و هشت ماهی را که در زاپن در اردوگاه زندانیان جنگ به سر می‌برد را صرف مطالعه اثرات گرسنگی کرد و در گزارشی تحت عنوان «اثرات بی‌غذایی در هورمون‌های مردانه» به سال ۱۹۴۸، به خوبی روشن کرده است که چگونه تحت تأثیر گرسنگی، غریزه جنسی از بین می‌رود. امروزه معلوم شده است که علل از بین رفتن غریزه جنسی به هنگام گرسنگی به این دلیل است که توجه افراد منحصراً به امر جستجوی خوارک متمرکز می‌گردد و قسمت دیگر به این دلیل است که هورمون‌های تحریک کننده تمایلات جنسی از بین می‌روند. گذشته از این اثرات که در رفتار و کردار انسانی پدید می‌آید، گرسنگی شخصیت فردی را متلاشی و خورد می‌کند و روابط عادی افراد را با محیط، بهخصوص در آن جا که این روابط خارج از حدود مسائل مربوط به سد جوع است، دچار وقفه می‌سازد؛ تا آن جا که سرانجام هر

سرخط مهمترین فعالیت‌های جمعیت امام علی از اسفند ۹۲ تا تیر ماه ۹۳

اسفند



• آیین هفت سین برکت

آیین هفت سین برکت، پنجشنبه شب، ۲۹ اسفند، در لحظه تحويل سال برای پنجمین سال پیاپی، با حضور ۵۰۰ کودک کار و محروم از تحصیل مورد حمایت خانه‌های ایرانی جمعیت در تهران برگزار شد. این آیین به طور همزمان با تهران در مشهد، بندرعباس، ساری، اصفهان و کرمانشاه نیز برگزار گردید.

فرودین



• مراسم نیایش برای آرامش روح مرحوم سربندی

دوشنبه ۲۵ فروردین ۱۳۹۳؛ مراسم دعائی برای آرامش روح مرحوم دکتر مرتضی سربندی برگزار شد. مرحوم دکتر مرتضی سربندی حدود هفت سال پیش توسط ریحانه جباری به قتل رسید و متاسفانه برخی فضاهای ناشایست پیرامون این پرونده به وجود آمد که موجبات دلگیری و ناراحتی خانواده محترم اولیای دم شد و جمعیت تصمیم گرفت با برگزاری مراسم نیایشی، فضای ملتهب این پرونده را کمی آرام سازد تا دو خانواده بتوانند به دور از حاشیه‌های گمراه کننده به سوی صلح و رفع کدورت ها قدم بردارند. این مراسم با حضور هنرمندان نوع دوست و خانواده‌های محترم شهدا باکری، همت، کریمی، بابایی و زین الدین و همچنین جانبازان شیمیایی و جمعی از خانواده‌های آسیب‌دیده از خشونت، تعادی از فرزندان خانواده‌های آسیب دیده تحت حمایت جمعیت و جمعی از اعضای جمعیت در خانه‌ی ایرانی مولوی برگزار شد.

فرحزاد پاک

در روز ۱۵ اسفند مراسم فرحزاد پاک برگزار شد. این برنامه که در دره‌ی فرحزاد تهران به اجرا درآمد، شامل پاکسازی و کاشت درخت با حضور کودکان محله، دانشجویان، مردم و گروه‌های فعال محیط‌زیستی و سایر علاقه‌مندان و وزیر کار و رفاه اجتماعی بود.

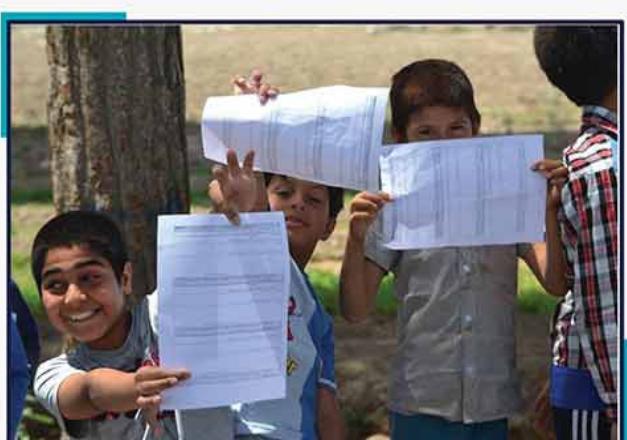
• جشنواره بُوی عیدی

در آستانه نوروز ۱۳۹۳، جشنواره‌ی خیریه و غذای «بُوی عیدی، بُوی توب، بُوی کاغذرنگی» به نفع کودکان کار بیمار، محروم از تحصیل و زنان سرپرست خانوار برپا شد. این جشنواره به طور همزمان در شهرهای دیگر نیز برگزار گردید.



• آیینی برای برآورده ساختن آرزوهای کودکان

آیین کعبه‌ی کریمان، امسال نیز همانند گذشته، همزمان با سیزدهم ربیع و میلاد حضرت علی(ع) در شهرهای مختلف کشور، به همت اعضاي جمعيت برگزار شد. اين آیین هرساله، با هدف برآورده کردن آرزوی کودکان کار، بیمار و محروم در سراسر کشور برگزار می‌شود.



• برنامه‌های جمعیت به مناسبت ۱۲ زوئن

به مناسبت روز جهانی مبارزه با کار کودک، جمعیت سه برنامه در هفته‌ی منتهی به ۱۲ زوئن (روز جهانی منع کار کودک) در تهران برگزار کرد:

- * برپایی گالری نقاشی کودکی گمشده نمایشگاه نقاشی آثار کودکان کار محله‌های دروازه غار، خاک‌سفید، فرج‌زاد و... با عنوان (کودکی گمشده) برگزارشد. این نمایشگاه به مدت یک هفته از ۱۸ تا ۲۷ خردادماه ۱۳۹۳ در گالری خارک واقع در خیابان خارک برقرار بود.

- * مسابقه فوتبال تیم پرشین و ماهان به مناسبت این روز، مسابقه دوستانه‌ای بین تیم پرشین (کودکان کار محله دروازه غار تهران) و تیم ماهان دوربزشگاه حیدر نیا برگزار شد. این مسابقه با برد تیم پرشین پایان یافت. در پایان نیز متن بیانیه‌ی مخالفت با کار کودک توسط اعضای جمعیت در ورزشگاه قرائت شد.

- * توزیع هدایای آیین کعبه کریمان در روز نیمه‌ی شعبان، کار توزیع قسمتی از آرزوهایی که در آیین کعبه کریمان برآورده شده، به طور هم‌زمان در سراسر کشور برگزار شد.

• طرح مادرانه

نهم اردیبهشت ماه همایش مادرانه برای طرح معلم مادران آسیبدیده بردار، معتمدانه و حاشیه‌نشین در سالن ابن خلدون دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران با حضور مسئولین کشوری، دانشجویان و عموم مردم برگزار شد.



• انتقال خانه ایرانی دروازه غار به مکان جدید

خانه‌ی ایرانی دروازه غار تهران به خانه‌ی مکان جدیدی منتقل شد. نقل و انتقال اثاثیه و تجهیز و آماده سازی خانه جدید نزدیک به یک ماه طول کشید. جمع زیادی از دانشجویان داوطلب عضو جمعیت و تمامی تیم‌های خانه اعم از آموزش، منابع انسانی، پزشکی و... در این کار همراهی کردند. شنبه ۱۴ تیرماه نیز فعالیت‌های خانه از سرگرفته شد.

• جشنی برای کودکان بیمار در بیمارستان مفید

جشن نیمه شعبان با حضور گروه موسیقی و نمایش "تلارا" (تیم فعالیت‌های بیمارستانی جمعیت) عصر پنج شنبه ۲۲ خرداد ماه در بخش‌های مختلف بیمارستان مفید برگزار شد. این جشن با اجرای موسیقی از بخش خون آغاز و با همراهی کودکان و خانواده‌های حاضر در بیمارستان، در بخش‌های دیگر با توزیع شیرینی و دهدیه ادامه پیدا کرد.

• جشنواره کارآفرینی گل بخ

جمعیت امداد دانشجویی - مردمی امام علی (ع) قصد دارد برای اولین بار در ایران جشنواره کسب و کار در محلات محروم (بانام جشنواره گل بخ) را برگزار نماید. هدف اصلی جشنواره، جمع‌آوری ایده‌های خلاقانه‌ای است که با اجرای آن‌ها در محلات معضل خیزهم شرایط زندگی مناسبی برای اشخاص محروم فراهم شود و هم باعث کاهش آسیب‌های اجتماعی منطقه گردد. از طرفی باشناختن معضلات محرومیت‌های و پتانسیل‌های مناطق به کارآفرینان و فراداد ایده‌پرداز بازار کار جدیدی به جامعه معرفی شود که بازونق گرفتن آن بخش عمده از محرومیت‌های این مناطق رفع گردد. جهت کسب اطلاعات بیشتر درباره این جشنواره می‌توانید به سایت www.goleyakh.sosapoverty.org مراجعه کنید.

• افتتاح خانه درمان جمعیت

جمعه ۲۳ خرداد ماه، خانه‌ی درمان اولین مرکز امدادی - درمانی جمعیت، کار خود را به‌دست ارائه خدمات رایگان پزشکی به کودکان و خانواده‌های تحت پوشش جمعیت آغاز کرد. این مرکز مجهز به دوستگاه یونیت دندانپزشکی و اتاق‌های معاینه و درمان پزشکی است.

همایش کعبه‌ی گریمان، جمعه ۳۰ خرداد ماه در پردیس سینمایی قلهک و با حضور مردم و خیرینی که در طرح شرکت کرد بودند برگزار شد.



• جشن کارنامه با حضور ۷۰۰ تن از فرزندان هفتار جمعیت و وزیر بهداشت

همایش آشنایی با جمعیت امام علی (ع) جمعه ششم تیرماه در کتاب جشنی برای کودکان کار و محروم از تحصیل دیروز که با پایاری دانشجویان و نیکوکاران به آرزوی شان برای تحصیل رسیدند برگزار شد. این برنامه در «سالن همایش‌های بین‌المللی رازی» و با حضور اعضا جمعیت، خیرین، کودکان تحت پوشش و وزیر بهداشت و درمان همراه بود. در این برنامه کودکان خانه‌ی ایرانی دروازه غار تهران و یکی از فرزندان خانه‌ی ایرانی مولوی نیز به ترتیب به اجرای سرود و شاهنامه‌خوانی پرداختند که با استقبال حضار روبرو شد.

• نمایش «تصمیم جمعه سیاه کبری»

تمرینات نمایش (جمعه سیاه کبری)، به کارگردانی شارمین میمندی نژاد در خانه‌ی هنر جمعیت در حال انجام است. این نمایش به زودی برای اجرای آماده خواهد شد.



مقدمه

«سمینار تخصصی کودکان کار» با هدف طرح معرض کار کودک و نقش افسار مختلف اجتماع در جهت رفع آن از سوم تا هفتم اسفند ماه سال ۹۲ برگزار شد. با توجه به تعریف کار کودکان در کنوانسیون بین‌المللی کار، کودک کار به کودکی گفته می‌شود که از سوی سرپرست یا والد خود به اجبار به فعالیتی واداشته می‌شود که وی را از رشد طبیعی و حتی روانی و جسمی اش باز می‌دارد، به عبارت دیگر هر کاری که کودک به واسطه‌ی آن از تحصیل و نشاط محروم شود و با انجام فعالیت‌هایی نادرست به سمت و سوی بزه برود در این تعریف جای می‌گیرد. در این میان جمعیت امداددانشجویی – مردمی امام علی (ع) به عنوان سازمانی مردم‌نهاده که بین‌المللی از حقوق ازدست‌رفته‌ی کودکان بنا نهاده است و با اشتغال سایه‌ی حضور مستمر در کنار این کودکان و ایفای نقشی متفاوت از آن چه جامعه دربرابر آن‌ها ایفا کرده است. باهدف تعریف کار کودک به همراه ریشه‌یابی و آسیب‌شناسی این معرض از جهات گوناگون در اجتماع وارثه‌ی راهکارهای عملی به منظور پیشگیری و رفع این معرض اقدام به برگزاری سمینار باعنوان «سمینار کار کودکان» نمود. این سمینار با حضور اساتید، صاحب نظران و فعالان اجتماعی حوزه حقوق کودک و دانشجویان، و در ۴ دانشگاه تهران، شریف، شهید بهشتی و علامه طباطبائی برگزار گردید. آن چه در ذیل می‌آید، گزیده‌ای است از مهم‌ترین مباحثی که توسط سخنرانان سمینار مطرح شده است. همچنین گفتنی است به زودی کتاب جامع این سمینار توسط جمعیت منتشر خواهد گردید.

و هم دیگران را آگاه کننده‌یکی از ایزهارهای قوی این پژوهه‌ای ادبیات شفاهی و تولید آثار هنری در جهت تقبیح کار کودک وبالا بردن سطح آگاهی عمومی مردم است. چرا که یکی از مهم‌ترین عوامل در تأثیرگذاری بر کاهش کار کودکان، افکار عمومی است. تا وقتی عزم عمومی نباشد، نمی‌توان بر گروه‌های هدف تأثیرگذشت. مثلاً در فروشگاه‌های وال مارت تصمیم گرفته می‌شود که وقتی جنسی به آن‌ها معرفی می‌شود تحقیق می‌کنند که آیا در تولید این جنس، کودک دخیل بوده است یا نه. این افزایش آگاهی در دنیا موجب شده خیلی از برندهایی که می‌خواستند هزینه‌هایشان را با استفاده از کار کودکان پایین بیاورند، هزینه‌های زیادی را برای بدنام شدنشان بدنه‌نلبازان یک عزم جهانی در این زمینه باید وجود داشته باشد و هر کس به دنبال منافع شخصی خود نباشد که جنس ارزانی را به هر بیانی بخرد.



هزارچی‌ی مدیر عامل جمعیت امداددانشجویی- مردمی امام علی (ع) جغرافیای کار کار در جهان

سازمان جهانی کار، برنامه‌ریزی اولویت‌بندی شده‌ای را از سال ۱۹۹۲ دارد که تا سال ۲۰۱۶ اشکال کار پر خطر کار کودکان محو شود. این برنامه‌ها به کاهش کار کودک کمک بسیاری کرده است، به طوری که تعداد کار کودکان کار که در سال ۲۰۰۰ به میزان ۲۴۶ میلیون بوده در سال ۲۰۱۲ به ۷۱۱ میلیون کودک کار دارند کشور رسید. در صدر ده کشوری که اوضاع بحرانی در حوزه‌ی کار کار دارند کشور اریتره قرار دارد که ایامی را پرای کار کودک در نظر گرفته است و این مسئله قانونمند شده است. در کشورهای سومالی، میانمار، کنگو و یمن از کارکان به عنوان سرباز، نیروی کار در کشاورزی و معادن استفاده می‌شود. در افغانستان هم سی درصد کارکان مورد تهدید کار هستند. فرهنگ نهادینه شده در افغانستان که همان کار کودک و امرار معاش خانواده توسط کودک است به شیوع کار کودک در ایران هم انجامیده است. در پاکستان کودکان بیشتر در بخش‌های روستایی و دوختن توب مشغول به کارند. کشورهایی هم وجود دارند که وضعیت اسپهار اقتصادی ندارند، اما کار کودک در آن‌ها روبه افزایش است، مثل ایران. از پژوهه‌هایی که در جهان توسط ILO (سازمان جهانی کار) انجام شده است، ایجاد مناطق عاری از کار کودک بوده است که در این طرح یک نقطه در نظر گرفته می‌شود و به تدریج سعی می‌کنند که منطقه‌ی از هر لحظه توسعه پددند. در این پژوهه سعی شده است که این نگرش را که کار کودک تبدیل به هنجار شود را تغییر دهند. در این طرح، مدارسی به نام پل تأسیس شده، مشابه خانه‌های علم جمعیت، که در آن کودکانی که از تحصیل بازمانده بودند، در آن حضور پیدا کنند و آماده شوند که وارد سیستم آموزش رسمی شوند. یکی از گسترده‌ترین برنامه‌های سازمان جهانی کار برنامه‌ی «ایپک» است. طبق این برنامه که توسط ۸۸ کشور اجرا می‌شود، قرار است تا سال ۲۰۱۶ تمامی مظلوم کار خطرناک کودک حذف شود. آیپک چند هدف را اینکه کنند:

- ۱- مداخله مستقیم
 - ۲- توسعه‌ی قوانین و سیاست‌ها
 - ۳- توسعه‌ی سازمانی
 - ۴- خدمات اجتماعی
 - ۵- کاهش فقر
- پژوهه‌ای اسکریم (جیخ)، هم پژوهه‌ای برای حمایت از کار کودکان از طریق آموزش، هنر و رسانه است که جوانان را مدنظر قرار داده است، که هم خودشان آگاه شوند



علی کاظلمی (رئيس اداره کل فنی قوه‌ی قضائیه)

وضعیت حقوقی کودکان غیر ایرانی مقیم و عاقبت‌نشانی از آن

کودکان غیر ایرانی، کودکانی هستند که تابعیت خارجی آن‌ها مسلم هست و یا اینکه تابعیت ندارند. در کشور ماتعدد زیادی پنهانده نیز وجود دارد که آمار غیررسمی بین ۵/۳ تا ۴ میلیون نفر را تخمین زده‌اندو تعداد زیادی از آن‌ها را تبع افغانی تشکیل می‌دهند. یکی از مهم‌ترین معضلات در این خصوص بحث هویت این افراد است. بسیاری از مواقع این اتباع بدون داشتن اوراق هویت در ایران ازدواج می‌کنند و کودکانی به دنیامی آیند که باز هم در زمینه‌ی اوراق هویت دارای مشکل هستند. موضوع بعدی حق تبدیل وضعیت است، مادر ایران حقوق شهروند بودن را داریم، اما حقوق شهر و روندشدن را نداریم، یعنی برخلاف دیگر کشورها، اگر فردی غیر ایرانی که در ایران بخواهد برای شهر و روندشدن از آن اقدام کند، نمی‌تواند از نظر حقوقی این کار را انجام دهد و به خاطر مسائل امنیتی، مراحل پیچیده و طولانی مدتی در این زمینه وجود دارد. داشتن خانواده شایسته است. متأسفانه یکی از معضلات عمده افراد ناهمه داری این است که خانواده شایسته مناسبی ندارند. بسیاری از خانواده‌های دیگر آسیب‌های اجتماعی هستند و بسیاری از خانواده‌های آمد پایینی دارند، به طوری که مجبورند کار را به عنوان نیروی کار در نظر بگیرند.

هم گزارش شده بود ولی بسیار در اقلیت بودند. البته واضح است که مسائلی مثل تن فروشی یا دزدی و امثال این به راحتی در مصاحبه‌ها بیان نمی‌شود و این احتمال بسیار وجود دارد که بچه‌ها آن موارد را گزارش نکرده باشند. نتایج مطالعات نشان داد که فقط نزدیک ۴۰درصد کودکان خیابانی هیچ سرپرستی ندارند و بین ۷۵ تا ۱۰۰ تا ۱۰۰ درصد بچه‌ها با خانواده در ارتباط دارند و بدین ترتیب این فرض که همه‌ی کودکان خیابانی بدون سرپرست رهایش داند، با این نتیجه تا حدود زیادی زیرستوا می‌رود. از ترکیب نتایج به این نتیجه رسیدیم که حدود ۸۰ درصد بچه‌هادر ارتباط با خانواده هستند. نتایج ده مطالعه که قابل ادغام بودند نشان داد که فقط ۲۵ درصد کودکان خیابانی در مطالعات کشور مهاجر خارجی هستند. در یک جمع‌بندی باید گفت مثل بسیاری از کشورها احتمالاً مسئله‌ی ورود کودکان به خیابان ترکیبی است از مشکلات درون خانواده، روابط درون خانواده، آسیب‌های درون خانواده و مسائل اقتصادی. ناگفته‌ی پیدا است که این عوامل خود نتیجه‌ی عوامل سطوح بالاتر اجتماعی، اقتصادی، سیاسی هستند که منجر به فقر خانواده‌ها و ورود کودکان به خیابان می‌شود. با توجه به این که بخش قابل توجهی از کودکان خیابانی مهاجر هستند، سیاست‌های مربوط به مهاجرین که امکانات تحصیلی، امکانات اشتغال را برای خانواده‌های محدودی کند، طبیعت‌دار ورود کودکان به خیابان می‌تواند تأثیر قابل توجهی داشته باشد. کما کان که مطالعات بعدی در شهر تهران به وضوح این را نشان داد و تأیید کرد.



سعید معیدفر

(دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران)
نقش و تأثیر مسئولیت‌های اجتماعی برای جبران خلاهای جامعه

مسئل کودک را بسیاری از این معضلات ناشی از سوء‌تدبیرها سوء‌مدیریت‌هایی عدالتی‌هادر حوزه‌های اقتصادی اجتماعی است که در کشور وجود دارد. سیاست‌هایی که البته منافعی برای کشور دارد، اما فاقد توجیهات اجتماعی و مطالعات اجتماعی است. به دلیل فقدان این نوع مطالعات، پیامدهایی حاصل می‌شود که افرادی در جامعه متضرر و افرادی ممنوع می‌شوند. امانا کارآمدی این سیاست‌ها از مسئولیت خود مردم نمی‌کاهد. اساساً ماهیت زندگی اجتماعی این است که به علت ناقص بودن همه‌ی انسان‌ها، عده‌ای در اجتماع ممتنع شده و عده‌ای آسیب می‌بینند. این مسئله، در تمام جوامع حتی جوامع پیش‌فتنه‌ای مثل آمریکا دیده می‌شود. مسئله‌ای که وجود دارد بحث مسئولیت‌های خود مردم است. بدون اینکه افراد مسئولیت‌های اجتماعی خود را پذیرفته و به انجام برسانند این آسیب‌ها و مشکلات مرتفع نخواهند شد. همه‌ی ما نسبت به آن چیزی که در این جامعه اتفاق می‌افتد مسئولیم، اگر ما این مسئولیت را ایفا کردیم خودمان رانجات داده‌ایم. مامی توانیم به راحتی از کنار کودکان خیابانی و افسار آسیب پذیر عبور کنیم. می‌توانیم دولت و سیاست‌های آن را محکوم کنیم و از طرفی می‌توانیم بالاحساس مسئولیت نسبت به جامعه‌ی خودمان، نسبت به نیازمندان خودمان البته، روح اجتماع و روح انسانیت را تقویت کنیم که این کار هم باید بصورت جمیع و نه به صورت فردی انجام گیرد. در واقع آن‌چه که بیشتر می‌تواند مارا نسبت به مسئولیتی که داریم کمک کند، رفت و فعالیت کردن بانهادها و حتی تأسیس نهادهای مدنی برای کمک به اینهیست.

فرهنگ هم در این زمینه دخیل است. غالب فرهنگ افغانستان این است که کودک به عنوان نیروی کار دیده شود به همین جهت این که وارد پرسه‌ی تحصیل بشود، این که حق تفريح داشته باشد و امثال این‌ها مرسوم نیست. موضوع بعد بحث کار هست. تجارب جهانی نشان داده است که گاهی اوقات اگر شما جلوی کار کودک را بگیرید، منجر به فحشی کودک و ایجاد کار زیزرمینی کودک خواهید شد. در هند بانک کشی از کودک را بگذرانید، آن‌ها هم این کار را کردند و نهایتاً متوجه شدند تعداد زیادی از این کودکان کار، جذب بازار روپیه‌ی گری و فاحشه‌گری شده‌اند. چون آن خانواده اگر نیاز اقتصادی اش برطرف نشود و ببیند کار کودک جواب نمی‌دهد او را به مناطق و حوزه‌های دیگر می‌فرستد.

منیره آرزومندی

(کارشناس ارشد مددکاری اجتماعی و استاد دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی و مدیر عامل مؤسسه‌ی ایلیا)

نقش بخش‌های مختلف جامعه در بازدارانگی معضلات حوزه کودک

هر جامعه از ۳ بخش اصلی تشکیل شده: دولت، سازمان‌های غیردولتی یا جامعه مدنی و بخش خصوصی. برای هر یک از این ارکان جامعه وظایفی در حوزه سامان‌دهی کودکان به عنوان بخش عظیمی از جمعیت کشور UNICEF در حوزه بخش خصوصی ارائه داده، برنامه‌های افزایش مسئولیت‌پذیری اجتماعی است. یعنی بخش خصوصی باید هزینه‌ای بخشد و صرف امور خیریه کند. دولت هم که وظایف خودش را دارد، اولین قدم واولین نقش مددکاران اجتماعی در حلقة توامندسازی کودکان انجام ارزیابی‌ها مبتنی بر اجتماعات محلی است و شناسایی وارنه‌ی نیمرخی از وضعیت کودکان کار و خیابان. در ضمن آسیب‌های اجتماعی به سرعت تغییرشکل می‌دهند و متتحول می‌شوند و سرعت کسانی که می‌خواهند باین آسیب اجتماعی مبارزه کنند باید متناسب با سرعت تعییرات آسیب‌های اجتماعی باشد. پس از ارزیابی و شناسایی، اولین اقدام مددکاران اجتماعی سازمان‌های غیردولتی، افزایش حساسیت اجتماعی است. ما باید جامعه را و مستولین را و متولیان را متوجه ضررها می‌کنیم که در آینده از طریق کار کودک دائمی‌گر جامعه‌ی می‌شود باید اجتماعی وجود داشته باشد که در آن همه متولیان امور کودک اعم از سازمان‌های غیردولتی، جامعه مدنی بخش دولتی رسانه‌های دانشگاه‌های آزاد مردم‌نمایاند گان بتوانند در کمیته‌های مشورتی در مناطق مختلف حاضر شده و برای حل مشکل کودکان اقدام کنند. قسمت دوم جلب مشارکت اجتماعی است. یکی از نقش‌های مهم مددکاران اجتماعی در واقع بسیج متابع اجتماعی است اعم از دولتی و غیر دولتی. قسمت سوم ظرفیت سازی است، که ظرفیت‌ها و فضاهایی باید در جهت اقدام در این زمینه ایجاد شود.

مروئه و امقی

(روانپژشک و استادیار دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی)

مطالعات انجام شده در زمینه‌ی کودکان کار

در دانشگاه علوم بهزیستی یک کار پژوهشی به نام مرور نظام دار مطالعات مربوط به کودکان خیابانی در ایران در یک دهه‌ی اخیر انجام شد. این پژوهش نشان داد ۵۱ مطالعه در زمینه‌ی کودک کار و خیابان در سال‌های ۷۸ تا ۸۶ در تهران انجام شده است. مطابق با نتایج این مطالعات، اکثریت قابل توجه کودکان خیابانی پسر هستند. بیشتر بچه‌ها زیر ۱۲ سال هستند و از ۲۰درصد تا حداقل ۲۰درصد بچه‌ها به تحصیلات دبیرستانی رسیده بودند و بقیه پایین‌تر از دبیرستان بودند. یعنی با بی‌سواد بودند یا تحصیلات ابتدایی و راهنمایی داشتند. ۸۰درصد بچه‌ها در خیابان واقعاً کار می‌کنند و این بعضی فرض‌هایی را که مبنی بود بر این که کودکان خیابانی در واقع در خیابان ولگردی می‌کنند یا عملایی چرخند یا به مشاغل غیرقانونی اشتغال دارند را رفع می‌کرد. معلوم شد که حدود ۸۶درصد از این کودکان، تقریباً بیش از ۶ ساعت در روز کار می‌کنند. دست‌فروشی، شاگردی مغازه، واکس زدن، پادویی مغازه، شستشوی ماشین و ... از مشاغلی بوده که کودکان آن‌ها را تجارت می‌دادند. ضمن این که در بعضی از گزارش‌ها به مواردی مثل تن فروشی یا سرقた یا اعمال خلاف قانون

طراوت مظفریان

مسئول طرح «مادرانه»

(طرحی از جمعیت امام علی در حمایت از زنان باردار در معرض آسیب)
چرخه‌ی تولد کودکان کار و تأثیر مادران در ادامه حیات این چرخه

در خانواده‌هایی که کودکان در آن کار می‌کنند هر کودک به عنوان یک منبع درآمد تلقی می‌شود. این کودکان که با افزایش سن، یاد می‌گیرند و استنگی خود را به خانواده کم کرده و درآمد هایشان را برای خود نگهدارند با سروشوست دیگری مواجه می‌شوند و آن هم ازدواج در سنین پایین است. بدین ترتیب دختر دوازده ساله خانواده که به عنوان یکی از سرمایه‌های خانواده محسوب می‌شود، مجبور به ازدواج با پسری هم سن و سال خود شده و به زودی نوزادی را به دنیا خواهد آورد که یک سرمایه‌ی جدید تلقی خواهد شد. با ازدواج فرزندان بزرگتر مسئولیت فرزندان کوچک‌تر بیشتر می‌شود. بنابراین می‌باشد این چرخه با آمدن فرزندان جدید ادامه یابد. پس مادر دانما باردار می‌شود تا بروی کار هم چنان وجود داشته باشد و به این ترتیب کودک کار دانما در محلات غربت به دنیا خواهد آمد. از طرفی افزایش مستقیم درآمد مادر، تقریباً همچو گونه تأثیری در کاهش کار کودک ندارد. چرا که مادر با این طرز تفکر که با دادن ذخیره‌ی مالی خود به کودک و خرج کردن برای احتمالاً پشتونه‌ی مالی خود را به خطر می‌اندازد و اعتمادی به آینده‌ی کودک خود ندارد، به جای بها دادن به آموزش کودک خود، دندان پوسیده‌ی خود را با دندان طلا جایگزین خواهد کرد، بینی خود را عمل خواهد کرد و سیاری کارهای دیگر که شاید عجیب به نظر بیاید و کودک تشوق می‌شود تا کار بیشتری انجام دهد و درآمد بیشتری به خانه ببرد.

با توجه به وضعیت توصیف شده، جمعیت امام علی (ع) در قالب طرح مادرانه شروع به شناسایی مادران در معرض آسیب در محلات غربت تهران و شهرستان‌ها کرده است تا با آموزش دادن این مادران و تحت حمایت قرار دادن آن‌ها این چرخه را بشکند. زیرا که آموزش به یک مادر، آموزش به یک خانواده است و آموزش به هر خانواده، نجات جامعه محسوب می‌شود.



موسوی چلک

(مدیر کل دفتر توسعه مشارکت‌های مردمی ستاد مبارزه با مواد مخدر)
نواقص قانونی پیش رو و تبعات آن

در ماده ۷۹ قانون کار، هر نوع کار کودک زیر ۱۵ سال ممنوع اعلام شد، اما در همین قانون ماده‌ی ۸۰، افراد ۱۵ تا ۱۸ سال را کارگر نوجوان نامید و طبق قانون، کار نوجوان به رسمیت شناخته می‌شود. اما با این شرایط که ساعت‌ی کاری روزانه کمتر از بزرگسالان باشد و کار به سلامت جسم و روان آن‌ها آسیب نزند، امادر عمل ما کودکان زیر ۱۵ سال هم داریم که مشغول به کار هستند، حتی در ساعات بیشتر و با سختی کار بپیشتر. در سال‌های اخیر هم اقدامات نامناسبی در این حوزه انجام شده است. جمع‌آوری کودکان کار از خیابان‌ها به صورت ضربتی و یا برخورد نامناسب آموزش و پرورش در عدم پذیرش این کودکان از مواردی است که در گذشته رخداده است از طرفی دستگاه‌ها خود را مسئول پاسخ‌گویی به حقوق تصویب شده‌ی کودک در آین‌نامه‌های دانند. قانونی هست که در آن گفته شده کارگاه‌های زیر ۵ نفر مشمول بازرسی نمی‌شوند. در حالی که در همان مقطع زمانی در دروازه غار تهران ۱۲ کودک به دلیل کار کردن در بدترین شرایط در کارگاه کفش، دچار نقص جسمانی شدند. بنابراین سیستم بازرسی هم یک سیستم قوی نیست. تشکل‌های غیردولتی هم که در این زمینه فعال هستند مورد حمایت قرار ندارند. حتی بعضی از تشکل‌ها برای تمدید مجوزشان برای یک کار اجتماعی، دچار چالش و مشکل هستند. بحث بعدی سیاست‌گذاری‌ها در حوزه‌های دیگر است که تأثیرش را بر کودکان کار و خیابان می‌گذارد. چون در سیاست‌گذاری کلان کشور حوزه‌ی اجتماعی مغفول است. همین‌الآن در برنامه‌ی پنجم توسعه و در بودجه‌بندی سال ۹۳ ضعیف‌ترین بخش، مربوط به حوزه اجتماعی است. ما، در ایران سیاست‌گذاری در حوزه کودکان کار و خیابان نداریم. آن‌چه همه که داریم در عمل قابل تحقق نیست.



نشانه‌شناسی کارواره‌های کودکان حاشیه‌نشین

این مبحث برای نخستین بار در کشور در این سمینار توسط
شارمین میمندی نژاد، مؤسس جمعیت امام علی (ع) ارائه گردید.

«کارکودک دو رویکرد دارد؛ یک رویکرد به شکل پنهان است، مثل کاردر کارگاه‌های خشن بازیافت یا زیرزمینی و ... و یک رویکرد به شکل آشکار است. در اصل کارکودک نکته ظرفی وجود دارد که همان تنازع بقای کودکان است. جنگیدن یکی از مهم‌ترین سائل در زندگی این کودکان است. اینباید به مشتری نزدیک شود، نباید او را باور کند و بده او علاوه‌نمود شود. وقتی ما از کودکی خردیم کنیم، این پیام به امن‌انتقال می‌شود که نباید جامعه فرادست متصل شود. دلیل این که کودک حاشیه‌نشین تمایلی به نزدیکشدن به طبقه فرادست ندارد، در همین کارگاهی مجازی و مبهومی که انجام می‌دهد نهفته است. رابطه‌ی تقابل شدید طبقه فرادست و فروdest، حسرتی که طبقه آسیب دیده و آسیب‌زننده از گذشته تا امروز برقرار است. پولی که به کودک کار، بابت فال یا کل یا هر چیزی دیگری که می‌فروشد داده می‌شود، نفرت را در دل بچه کاربیمه می‌کند و قوتی از کودکی فال خوشبختی خود را می‌خربند و بدو اینکه بخت سیاه او را بینیم، چیزی جز نفرت در وجود او نسبت به مشکل نمی‌گیرد. وقتی گل وجود یک کودک رانی بینیم که پرمری شود و به سادگی با خردیک شاخه گل از کنار آن کودک می‌گذریم یه گمان بذر کینه‌ای عمیق را در دل او بچه روی وزنه می‌ایستیم تا کم و زیاد وزن خود را محکب بزیم، در واقع به تن نحیف و گرسنگی آن کودک نیش خند می‌زنیم، کودک پیام ما را می‌فهمد، اوس‌چهارراه و پشت چراغ قرمز شیشه‌ی جلوی ماشین‌ها را پاک می‌کند و بیوی دید ذهنی راننده نسبت به جامعه تغییرنامی کند و راننده هر گز متوجه رنج کودک نمی‌شود. کارواره به کودک غربت یاد داده است که طبقه فرادست از روی توعیورمی کند و دنیا ش بازیای توقیفات است. در ناخودآگاه طبقه فرادست، لذت رشدشدن از روی فروdest وجود دارد؛ اگر اینطور نبود، کارکودک تا امروز باقی نمی‌ماند. طبقه فرادست هر روز پیام و حشتناکی رامی دهد و فروdest دریافت می‌کند که باید برگردد به حاشیه و هر کاری را که می‌تواند علیه فرادست انجام دهد. باید کودکی او را با کودکی خودمان قیاس کنیم. حتماً کودکی ما مرده است که اورادر ک نمی‌کنیم. اگر تلاش کنیم حرکت دانشجویی امام علی (ع) در سرتاسر کشور، در صورتی که سنگ اندازی نشود راه بیفتاده می‌توان مستله کارکودک را در مدت زمان کوتاهی حل کرد.»



محیا وحدی کمال

(دبیر سمینار و مسئول خانه ایرانی دروازه غار)
جغرافیای کودکان کار در ایران

در حال حاضر هیچ آمار مشخصی از کودکان کار وجود ندارد، آمارهای رسمی تعداد ۲ میلیون کودک کار در ایران را اعلام کرده‌اند و آمارهای غیررسمی رقمی حدود ۷ میلیون را برآورد نموده‌اند. در این میان جمعیت امام علی (ع) که از سال ۱۳۸۸ به تأسیس خانه‌هایی در محلات معرض خیز پرداخته است، باحضور مستمر خود در کنار این کودکان اطلاعات جامعی در ارتباط با این معرض یافته است. مطابق با اطلاعات به دست آمده، بیشتر کودکانی که کار می‌کنند فقد اوراق هویت هستند. در تهران محدوده کاری این کودکان، بیشتر در شمال شهر تهران و مرکز تهران است. فقر و اعتیاد را از علت‌های عدمی کار این کودکان مشاهده شد. همچنین مشخص شد که هر چه بینان خانواده مترکز تر باشد، کودکان به کارهای کاذب بیشتری روی می‌آورند، مثل تکدی گری، اسفند دودکنی یا جمع آوری زباله‌ها و ضایعات. در حالی که اگر خانواده فقط دچار فقر مادی باشد ولی والدین در خانواده نقش خودشان را حفظ کرده باشند کودک به کاری اشتغال دارد که از دید جامعه به نسبت هنجارتر و قابل پذیرش تر است (مثل پادوبی کردن و کار در مغازه و یا در شهرهای کوچک‌تر، باغبانی و کشاورزی) در شهرهای دیگر هم نظری ساری و بابل، محله نوبنیاد و ترک محله، بیشتر کودکان غربتی در این محله حضور دارند که به صورت فصلی کار می‌کنند. فصلی از سال را در شهر خودشان حضور دارند و فصلی از سال را به تهران در محلات حاشیه و محلات غربت‌نشین مهاجرت می‌کنند و به کاری که همان تکدی گری است اشتغال دارند. در استان‌های کرمان، فارس، همدان، سیستان و بلوچستان، هرمزگان و اصفهان استفاده از کودکان در خرید و فروش مواد مخدوش دیده شده است. در استان سیستان و بلوچستان، همه نوع شکل کارکودک باشند که علناً مشاهده بود؛ به صورتی که انگار قوانین کار اصلاح‌در این استان پیگیری نمی‌شود و هیچ ناظری بر این قضیه نیست. حتی در این استان کودکانی هستند که علناً مشغول به فروش قرص‌های روان‌گردان و تراکمadol هستند. یک نتیجه‌گیری کلی که در این مطالعه به دست آمد این بود که برخلاف کشورهای دیگر مثل چین که کارکودک موجب افزایش سودآوری صنایع بوده و از کودک به عنوان پرسنل تولید استفاده می‌کرند تا به نوعی هزینه‌ها را کمتر کنند. در ایران این قضیه کاملاً متنطبق است. به عبارتی پولی که به کودک کار در قبال خرید فال یا اجنبال دیگر داده می‌شود، هیچ جایی در چرخه اقتصادی کشور ندارد. راهکارهایی که مادر این زمینه بررسی کردیم این بود که باید با یک برنامه‌ریزی بلندمدت و یک حضور مستمر به تغییر الگوهای فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی آن محله (که از کودکان محله شروع می‌شود) پرداخت. باید این الگوی استفاده از کودک به عنوان منبع درآمد را در ذهن این خانواده‌ها تغییر داد تا به این نتیجه برسند که می‌توان از طرق دیگری هم تأمین معاش کرد. البته یکی از قطعات این پازل برای رفع این معرض این است که فقر در جامعه به سوی کاهش برود و اختلاف طبقاتی نیز کمتر شود.





مددکاری کودکان

محیا واحدی کمال



به سن کودک، تجربیات او در سال‌های ابتدایی و میزان آسیبی است که به او تحمیل گردیده که در احقيق این مهم می‌باشد فردی که در ارتباط با آن کودک است، مواردی را در درون خود یادآور شود و به تمرين نشینید که از آن جمله اظهار عجزی است که به واسطه تجربیات متفاوت آن کودک در مقایسه با خود و هم‌چنین نداشتن پاسخ در برابر او با دانش و باورهای شخصی که ریشه در مفاهیمی دارد که در این فرد به واسطه رفتار همان خانواده و جامعه‌ای که فرسنگها با این کودک در فاصله است، نقش بسته است. هم چنین تنها راه ابراز خود در اوقت نداشته باشد و در برابر بازی‌های این کودک که به شکل خشونت و لجباری و جلب ترحم و دلسوزی ... ابراز می‌گردد، رفتاری کودکانه به شکل هیجانی و پریشان حالی و یا به شکل والدنه به صورت امر و نهی کننده و نصیحت‌گر و هم‌چنین قضاوت‌کننده بروز نهد و در عین حال سعی نماید که به جای هرگونه شتاب در اعمال داشتن و نتیجه را در او دنبال کردن تنها به شنیدن و دیدن از عمق جان در برابر این کودک بنشینند و در برابر تمام رفتارهای منفی او به عملی که تنها سعی در خاموشی این واکنش دارد دست نزند، که این اعمال خود، گویای مسائل سیاری اند که در پس ذهن و جان این کودک ریشه کرده‌اند. همین طور در برابر او رفتاری آزادانه را در پیش گیرد که به کودک این حس را القا ننماید که در جلب نظر او نیازمند است و در صورت مشاهده این عدم توجه از سمت او پریشان حال گشته و کودکانه به اصرار در جلب توجه از جانب او اقدام ننماید. این فرض بسیار محتمل است که افراد در ارتباط با این کودک سعی در ابراز آن چه را دارند که در نظر خود معنادار است و مطابق است با ارزش‌ها و باورهایش، که این امر نیز در تجربه اثبات نموده که به بن‌بست منتهی می‌گردد؛ چرا که اغلب اوقات سعی در نزدیک کردن کودک به آن چه در نظر ما پستدیده و خوشایند است که رانه تنها از معضلاتش نمی‌رهاند، بلکه او را اسیر و دربند مواردی ساخته که شاید تا قبل از آن کودک به آن دل مشغولی نداشته است. برای مثال موقع داشتن و میل به طلب کاری را در او شکل بخشیده و یا به گونه‌ای وابسته شدن به فرد یا شرایط و سیلای را به شکل آسیب‌زننده در اورشدمی دهد. همان‌طور که آن فرد به واسطه حمایتشدنها و تجربه نواوش‌هایش از جانب اطرافیان همیشه

در ارتباط با کودکان با توجه مطالب ذکر شده در شماره‌ی قبل این نکته بسیار حائز اهمیت می‌باشد که بپذیریم تجربه این کودکان در خانه و خانواده با توجه به رفتار و عمل والدین‌شان در تقابل نیازهای طبیعی‌شان به گونه‌ای است که دوران رشد جسمی - روایی خود را طی نکرده‌اند و نیاز در آن‌ها به شکل حل نشده باقی مانده به عنوان مثال کودکی که می‌باشد توسط آغوش امن مادر و سیر شدن پس از گرسنگی معنای اعتماد در او شکل گیرد، رفتار مغایر والدین با هر آن چه که مناسب مادری و پدری کردن مرسوم در نهاد خانواده است، اورا به همه‌چیز که از جهان بیرون از خود اطلاق می‌گردد بی‌اعتماد ساخته است، به دنبال آن کودک نه تنها در جواب نیازهایش باسخنی دریافت نمی‌نماید، بلکه خود را در پس رفتارهای خشونت‌آمیز و طبلکارانه اطرافیانش وسیله‌ای می‌یابد که تنها باید پاسخگوی نیاز دیگران باشد. برای مثال: بنان آور خانه باشد و یا تأمین کننده مواد والدینش.

به دنبال آن در کودک به جای هرگونه حس سازنده بودن حس حقارت بسیار مشهود است و هم‌چنین حس تغیر از خود و اطرافیان به واسطه دیده نشدن و تحقیرشدن و عاجز بودن از داشتن چنین سرنوشتی، او را به اعمالی و امی دارد که به نوعی دگرآزارانه است و یا خودآزارانه. به عنوان مثال در میان این کودکان تیغ‌زنی کردن و گرایش به خودزنی بسیار مرسوم و به نوعی ارزش محسوب ندارند، رفتاری تخریب‌گرایانه و خشن و لجوچانه را ابراز می‌دارند.

با توجه به مسائل یادشده، این کودک با توجه به مسیر رشدی که طی نموده، او را در تضاد با فردی می‌سازد که در خانه‌ای متولد شده که تجربیات دوران کودکی اش او را در طی کردن الگوی رشدی مناسب یاری کرده، پس در تقابل این دو باید خاطرنشان کرد که در ابتدای امر این فرد که هم‌اکنون به عنوان یاری گر در کنار این کودک جای گرفته می‌باشد در تعارض بودن تصویر خود را در برابر این کودک بپذیرد، که این امر خود اولین گام در جهت ایجاد اعتماد و یا تعریف اعتماد در کودکی است که به جای آن که در سن تولد تا یکسالگی با توجه به الگوی رشد اریکسون در او شکل گیرد، هم‌اکنون با تأخیری چند ساله باید در او بازآفرینی شود که این خود، کاری بسیار مشکل است و مشروط



نامه ای از دخترک کبریت فروش به مسئولین

زهرار حیمی خامنه

سلام بر مسئولین عزیز!

من دخترک کبریت فروش هستم از محله پایین شهر. بدم مرانه تنها در شب سال نو که در شباهی دیگر سال به زور برای فروش کبریت به بالا شهر می فرستاد و من مجبور بودم در خیابانهای بالا شهر در سرمای زمستان و گرمای تابستان کبریت بفروشم روزی یک خانم بالا شهری که عجیب غریب صحبت می کرد باللهجه ای که «ر» را غلیظ می گفت از من پرسید که: چرا مسئولین شمارو «سپاپورت» نمی کنن؟

من نمی دانستم که سپاپورت یعنی چه و حتی نمی دانستم که مسئولین یعنی چه. خجالت کشیدم و سرم را پایین انداختم و چیزی نگفتم اما این سوال مثل خوره به جانم و مثل کک به یکی از لباسهایم افتاده بود که سپاپورت یعنی چه... تا این که روزی جوانی آمد از من کبریت بخرد و اسم مرا پرسید و من لبخند زد و من احساس کردم که می شود از او سوال کرد که سپاپورت یعنی چه... چون فکر می کردم این کلمه با سرنوشت من مربوط باشد. دل به دریا زدم و پرسیدم سپاپورت یعنی چه؟ و او جواب داد: یعنی حمایت کردن و کمک کردن. یعنی دفاع از کسی در برابر خطری و... پس اون اسمی که باید از ما حمایت می کرد باید در برابر پدر مون هم که ما را کنک می زند و حتی در سرمای شب زمستان به خیابان می فرستد حمایت کند؟ مثل مادر بزرگ که ما را به دنیای دیگر می برد تا در این دنیا از سرما یخ نزنیم.. اما این مسئولین کیست و چطور می تواند از من حمایت کند؟ این سوال هنوز در سرم مثل یک شیش وول می خورد و چنگ می انداشت... تا این که اتفاق مهمی در زندگیم افتاد... تابستان بود و هوا گرم بود و من رفتم در معازه ای یک بستنی بخورم و تلویزیون مغازه روشن بود و من ناگهان جمله ای شنیدم که سراپای وجود را فرا گرفت. بالاخره روز حمایت از ما فرا رسیده بود. خبرنگار گفت: پای سپاپورت پوشان به مجلس هم باز شد و بعد تصویری نشان داد در جایی که یه سری آمای مهم داشتن عکس هایی را می دیدند که یک نفر نشان می داد. دلم گواهی می داد که معنی کلمه مسئولین را هم فهمیده ام. دلم گواهی می داد که وضع خوب می شود و کسی به داد ما می رسد. دلم گواهی می داد که دیگر پدرم مرا کنک نخواهد زد. اما ناگهان در میان عکس هایی که آن آقا نشان می داد عکس آن خانم را دیدم که گفته بود چرا مسئولین شما را سپاپورت نمی کنند؟ من نمی دانم چرا آنجا عکس آن خانم را نشان دادند و درباره سپاپورت صحبت کردند؟ اما از خنده ها و خوشحالی بقیه مسئولین که عکس ها را می دیدند فهمیدم که حتما قضیه به ما مربوط است و قرار است وضعمان خوب شود و به قول آن خانم عزیز سپاپورت شویم مسئولین محترم یک قطعه عکس از خودم و دوستانم در چهار راه در حال کبریت فروشی برآتون می فرستم تا داشته باشید و اینبار اگر خواستید عکس نشان دهید و حمایت کنید مستقیم به خودمان اشاره کنید که شاید پدرمان هم ببیند و دیگر ما را به زور برای کار نفرستد و بداند که مسئولین به فکر سپاپورت ما هستند.

در بند مالکیت‌ها و داشته‌ها و وابستگی‌هایش است و این موضوع را هم به کودک با رفتارها و اعمالش منتقل می‌نماید که این مغایر با آن است که کودک در جهت توانمند شدن و انکا به خود پیش رود.

در عین حال باید سعی شود برای جلب اعتماد او به حضوری مستمر و جلوگیری از هر گونه رهگذر بودن در نزد او روی آورد و هر لحظه خود را بر سر این مسئله که چه میزان در ساخت این فضا در هر شرایطی خواهد بود، خود را به چالش کشاند که این خود امر بسیار مهمی در تعریف محبت و مسئولیت خود به این کودک در مقایسه وسیع‌تر می‌باشد. همواره این نکته قابل تأمل است که فرد ارتباط خود با کودک را به گونه‌ای تعریف نماید که تقابل شان دوسویه باشد و تنها کودک نباشد که در مسیر تغییر است. بلکه فرد هم مسیری را طی نماید که رشد و آگاهی او را به دنبال دارد که این امر نه در نگاه از بالا به پایین فرد به کودک شکل می‌گیرد، بلکه در نگاه رو در رو و متقابل این دو به هم در موقعیتی شانه به شانه تعریف می‌گردد. هم‌چنین این نکته بسیار مهم می‌باشد که در انتخاب فضا و یا برنامه‌ای که این مرحله را یعنی مرحله اعتمادسازی را تسهیل نماید می‌باشد با دقت و شناخت کافی نسبت به کودک، نیاز و علایقش، شرایط سنی و هم‌چنین الگوهایش انتخاب گردد که خود مسئله بسیار مهمی است که تنها کودک نباید خود را با برنامه از پیش تعیین شده‌ای طبقی دهد بلکه این شرایط و برنامه است که می‌باشد با کودک هم‌خوان باشد. به عنوان مثال برای کودکی که در سطح بالایی از بی‌اعتمادی و رفتارهای منفی گرایانه و همراه با ای قراری که در جهت ابراز این فضا هیچ علاوه‌ای از سمت او دیده نشده، این تحمیل و ارائه نسخه‌ی بدون شناخت ما به کودک از جانب ما به سریاز زدن و لجیازی و عمل در جهت تحریب این برنامه از جانب او منتهی می‌گردد. هم‌چنین بسیار مهم است که محیط و برنامه، کودک را به تخلیه انرژی‌های منفی اش سوق دهد و طرح مورد نظر از هر گونه انفعال و تکرار و فقدان پویایی به دور باشد و خلاقیت نهفته در شیوه‌ی اجرای آن به گونه‌ای باشد که کودک خود را در فضایی باید که برایش تازگی داشته و انرژی موجود در آن او را به سمت و سویی در خلاف آن چه خود به ابراز آن اصرار می‌ورزد و دارد. که کمک گرفتن از موسیقی‌های خاص و نقش‌ها و رنگ‌های مناسب در تلطیف و تسهیل این امر بسیار یاری گر است. ادامه دارد...



گزارش تصویری

خانه درمان



خانه ایرانی خاک سفید



به یاد عرشیا، نوزاد چهارماهه معتاد که دو روز پیش درگذشت



«هستی» ام را داده ام بر باد
زین زمین و آسمان، فریاد...
خانه ام از پای بست، ویران است
شهر من، ویرانه «ایران» است...
کودکی هایم همه در دود
داستان عمر من این بود...
دود ودم در خانه ای نمناک
زندگی در گوشه ای غناک...
«عرشیا» مان رفت زیر خاک
سینه اش صد تکه و صد چاک...
یاد «یاسین» می کنم، با داد!
آن سه ماهه کودک معتاد...
یاد «کبری» مادر پر درد
چار فرزندی که در خون کرد...
آن «سهمیلا»، مادر سردار!
کو سرش افراشته بر دار...
یاد نوزاد «سهمیلا» را
زنده باید داشت در فردا...
یاد «مهریمه» می افتم
قصه اش را کاش می گفتم...
«شبینم» اشکم ببین جاریست
کودکی آواره در زاریست...
کاش سیلابی به پا خیزد
با سیاهی سخت بستیزد

نام هایی که در این شعر آمده، همگی نام واقعی تعدادی از کودکان و مادرانی است که در محله های حاشیه و مغضليخیز، داستان رنج شان را
اعضای جمعیت امام علی به جان خربده اند. نوزادانی که به فروش رسیده اند. نوزادانی که معتاد شده اند. کودکانی که مورد تجاوز قرار گرفته
اند... نوزادانی که به کار گماشته شده اند... کودکانی که خون گریسته اند... و مادرانی که خود روزگاری نوزادانی بی یاور بودند و امروز کلمه مقدس
مادر را بر دوش های خسته و بی رمق خود می کشند، بی آنکه خود خواسته باشند...

شرکت آذرسیماب: حامی خانه ایرانی مولوی
ریاست و اساتید محترم دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه صنعتی شریف تهران
شرکت بیک برتر و نشریه های وابسته به آن: زندگی ایده آل و سیب سبز
شرکت راویان: پشتیبان وبسایت اصلی جمعیت
سازمان: UNDP-SGP حامی طرح تولید کیف های دوستدار محیط زیست
شرکت سبیچه
شرکت بازرگانی نور نگار: حامی نمایشگاه عکس سمینار تخصصی کودکان کار
شرکت آریانوش مهندس
شرکت سایه گراف یکتاونین
شرکت شاهسوند
شرکت تبلیغاتی پرند
شرکت تبلیغاتی رسا

مراکز همکار برای فروش کیف های دوستدار محیط زیست خانه ایرانی دروازه غار (در پروژه کارآفرینی برای مادران سربرست
خانواده و حمایت از کودکان کار):
نشر مثلث، افرا کتاب، شهر کتاب و نک
کتابفروشی لارستان / پایگاه کیف و کفش آدینه نو / فروشگاه کلار / مجتمع تجاری اسکان / فروشگاه ایوان سپید کرج /
نشر چشمہ / نشر بیدگل



افرا کتاب





جمعية امام علي (عليه السلام)

Imam Ali's Popular

Students Relief Society

شماره ثبوت: ١٩٠٦١